نقش پهلوانی

و

نهضت عیاری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران

تعریف زورخانه

و

تحلیل ورزش باستانی

قیمت ۱۰

نوشته: کاظم کاظمینی

بِسمِ اللهِ خَيرِ الأَسماءِ

بِسمِ اللهِ رَبِّ الأَرضِ وَالسَّماءِ

«علی ابن الحسین علیه السلام»

1347

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

« حکیم نظامی »



تقدیم به پیشگاه مبارک

اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران

نقش پهلوانی
و
نهضت عیاری

خ اجتماعی و حیات سیاسی ملّت ایران

نوشته: کاظم کاظمینی

یف زورخانه

و

لیل ورزش باستانی

چاپ اول

۱۳۴۳

چاپخانه بانک ملی ایران

تقدیم به پیشگاه مبارک

اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران

نقش پهلوانی

و

نهضت عیّاری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملّت ایران

نوشته: کاظم کاظمینی

تعریف زورخانه

و

تحلیل ورزش باستانی

چاپ اول

۱۳۴۳

چاپخانهٔ بانک ملی ایران

دوست بسیار عزیزم ، جناب آقای مصطفی همایون که
از شخصیت های فاضل و ممتاز کشور هستند ، همیشه مرا
مدیون محبت های برادرانه خود ساخته و بخصوص
در تألیف و انتشار این کتاب نهایت لطف و تشویق را
بعمل آورده‌اند . لذا جا دارد درا ینموقع بپاس اینهمه یکدلی
و خلوص نیت ، متقابلاً از آن برادر بزرگوار سپاسگزاری
شود .

مؤلف

از آقایان استاد محسن اسدی و استاد دکتر
محمد جعفر محجوب و استاد دکتر جمال
رضائی و نیز از آقایان حاج شیخ حسین
کمره‌ای و جواد صفی‌نژاد و علی بلوکباشی
که در تهیه منابع و مآخذ به نویسنده کمک
کرده و با راهنمائی های ذیقیمت خویش
برقدر این کتاب افزوده‌اند ، بی‌نهایت
تشکر میشود . و همچنین از آقای حسین
رفشا که با امعان نظر در زیبائی و تکنیک
چاپ کتاب بذل مساعی داشته‌اند صمیمانه
قدردانی میشود .

تصاویر و نقاشی ها از :

دوشیزه هما برازنده و آقایان ناصر مظهری ـ پرویز اوکتای ـ
یعقوب دانش دوست ـ داریوش اعتصام ـ داریوش صمیمی

خطاطی ها از : آقای منظوری

منابع و مآخذ کتاب

اسکندر نامه

بدایع الوقایع تألیف زین الدین محمود واصفی - چاپ شوروی

بوستان سعدی

تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد ۱ - ۲

تاریخ بیهقی

تاریخ ایران - سرپرستی سایکس

تاریخ ایران سرجان ملکم

تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرای بهار

جامع التواریخ - رشیدالدین فضل الله وزیر ابن عمادالدوله ابی الخیر

جامع الحکایات محمد عوفی - جلد دوم

حبیب السیر

حسین کرد

حماسه سرائی در ایران - دکتر ذبیح الله صفا - جلد اول ودوم

خاور نامه

خطوط برجستهٔ داستانهای ایران قدیم - حسین پیرنیا

دارابنامه

دائرة‌المعارف اسلام بزبان‌انگلیسی

رسالات و مقالات آقای دکتر محمد جعفر محجوب (از مجله سخن و کتاب هفته)

سخنرانی پروفسور TECHNER (نقل ازمجله دانشکده ادبیات شماره ۲ - سال چهارم ۱۳۳۰) .

سخنرانی آقای نصرالله فلسفی (از نشریات دانشگاه)

سمک عیار

سیاحتنامه شاردن (جلد چهارم)

سیاحتنامه تاورنیه

شاهنامه فردوسی (جلد ۱ - ۲ - ۵ به تصحیح و چاپ محمد رمضانی)

عالم آرای عباسی (جلد ۱-۲)

عیار نامه (نسیم عیار)

فتوت نامهٔ سلطانی از حسین واعظ کاشفی «نسخهٔ خطی درکتابخانه دانشکده ادبیات»

قابوسنامه

گرشاسبنامه اسدی

گلستان سعدی

مسافرت بایران SOLSTICOF

مجلات دانشکده ادبیات

مجلدات کتاب هفته

مجلات سخن

فهرست کتاب

۱

پهلوانی

۲

عیاری

۳

شاطری

٤

تعریف زورخانه و تحلیل ورزش باستانی

پیشگفتار

ستایش و نیایش خداوندی را که در تألیف و انتشار این کتاب توفیق عنایت فرمود ، تا دینی را که به مرز و بوم باستانی ایران دارم ، تاحد توانائی خود ادا کنم ، و در ترویج دانش خویشتن‌شناسی تاریخی و اجتماعی که از عمده ترین و فوری‌ترین نیاز های هموطنان عزیز است ، سهمی درخور داشته باشم .

چاپ کتابی در ۴۰۰ صفحه ، با عدم وسعت مادی و دقت در اشکالات‌فنی ومسئولیتهای معنوی ، کاری است که جز به‌انگیزه‌های نیرومند قادر به انجام آن نمی‌توان شد . چقدر ممارست و مطالعه و چقدر امید و تحمل لازمست تا چنین کار خطیری به‌نتیجه برسد .

بزرگترین انگیزه نویسنده در تألیف این کتاب ، تمایل فوق‌العاده ذات اقدس اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران به دانش‌پروری وتوسعه فرهنگ و رشد اجتماعی و احیای سنن باستانی ملت ماست .

بخصوص که شاهنشاه عظیم‌الشأن ، باوقوف به زحمات صادقانه بیست ساله ام در امور محوله ، همیشه نهایت لطف و عنایت را نسبت به این خدمتگزار داشته‌اند و پرتو محبت معظم‌له سبب دلگرمی و پشتکار شبانه روز و اشتیاقم در این کار بوده است .

رجاء واثق دارد که رجال پاکدامن وخدمتگزار و شخصیت‌های علمی و فرهنگی که در راه هدفهای درخشان و نیات عالی پدر تاجدار ملت ایران و اعتلای وطن عزیز و رشد اجتماعی قاطبه افراد ملت ، فعالیت میکنند در ترویج و توزیع این کتاب که بمنظور ارتقای شخصیت وخویشتن‌شناسی تاریخی و اجتماعی ملت ایران تألیف شده با نویسنده همکاری و معاضدت نمایند .

کاظم کاظمینی

مقدمه

سپاس خدای را که جهان و هستی و زندگی ازاوست. درود بر پیامبر بزرگ او، محمدصلی‌الله علیه‌وآله خاتم‌النبیین که ما را به دین مبین اسلام از شرک و ضلالت رهانید. سلام بی‌حد و بی‌عدد و تعظیم فراوان به مولای متقیان علی(ع) ویازده فرزند بحق او که اساس حقیقت‌اسلام را به مذهب شیعه اثنی‌عشری نگهبان شدند.

و اما بعد:

سرگذشت تاریخی مشترک و سنت‌های باستانی ملت ایران، حاوی شگرف‌ترین وقایع و تاثرات نامحدود حیاتی و پیچیده ترین مسائل اجتماعی است.

وقایع وحوادثی که‌در تواریخ روی میدهد ونامها و جایها را یکی پس‌از دیگر درگرداب زمان‌فرو میکشد صورت مادی تاریخ است، ولی نتیجه‌ای که از آن ببار میآید ودردنیای‌عظیم زندگی قوام وکمال می‌پذیرد، روح و معنویات تاریخ است که مقصود این کتاب می‌باشد.

آنچه در این کتاب بنظر خوانندهٔ محترم میرسد ثمرهٔ بیست سال تحقیقات وتجربیاتی است که در زوایای تاریک و زمینه‌های بکر و ناشناخته تاریخ ایران بعمل آورده‌ام واکنون الحمدالله والمنه درسایهٔ توجهات حضرت صاحب‌العصروالزمان حجةابن‌الحسن ارواح‌العالمین له‌الفداء به آرزوی خود نائل شدم.

این کتاب درچهار قسمت تدوین شده است.

قسمت اول : شرح وتحلیل دلاوری ها وقهرمانی های جنگاورانی است که معنی زندگی را در پیکار با دشمنان وطن خویش می‌شناختند و تذکرهٔ احوال شگفت پهلوانانی است که گذشته ازنیروی بازو وقوت جسمانی دارای معرفت و خصال عالی بوده اند و سربلندی و افتخار را در فضیلت معنوی وتلاش و غلبه برهماوردهای خویش می‌جستند.

قسمت دوم : وصف کردار و تحقیق درچگونگی زندگی عیاران جوانمرد و وطنپرست وباایده‌آلی‌است که از بزرگترین وفداکارترین مردان آزاده و فرزانه تاریخ ایران بوده اند .

قسمت سوم : تعریف رفتار و عملیات شاطران چابک و تیزپائی است که درتمام ادوار تاریخ ایران ، فداکارانه درسخت ترین موقعیتها ، مأموریتهای خطیر میهنی‌را انجام میداده‌اند.

قسمت چهارم : نمایشی‌است ازسیرپهلوانی وتاریخ زورخانه ونقش پراهمیتی که ازلحاظ سازمانی‌درنهضت های ضد عربی وضد مغولی درایران داشته ونیز تعریف زورخانه و تحلیل ورزش باستانی.

همچنین دراین کتاب چهاراصل‌اساسی که درتاریخ اجتماعی وحیات سیاسی ملت ایران نقش درجه‌اول داشته ، مورد بررسی و تحلیل قرارگرفته است.

۱ - پهلوانی و دلاوری و قدرت جنگی ایرانیان.

۲ - فتوت و اخوت آئین راد مردان و جوانمردان تاریخ ایران.

۳- احساسات وطن پرستی و عرق نوعدوستی و آزادگی.

٤- پیدایش مذهب شیعه و تأثیر آن در شئون اجتماعی ملت ایران.

مطالعه این کتاب بر هر ایرانی واجب است، خاصه که چنان ساده و روان تقریر و تعریض شده که نه تنها مقبول استادان و دانش پژوهان میباشد، بلکه تمام کسانی هم که کم و بیش اهل کتاب هستند، امکان دارند، از روی ذوق و لذت از آن بهره مند گردند.

کتاب نقش پهلوانی و نهضت عیاری در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران آینهٔ خصال و سجایای گذشتگان ما و خود ماست.

قاعدةً برای شناخت هر پدیده چگونگی پیدایش دوران تکامل آن را مطالعه میکنند.

خصوصیات روحی و اخلاقی ما ایرانیان نیز، سرشتهٔ یک سلسله علل و عوامل تاریخی و اجتماعی است که بدون شناخت کامل آنها، موفق به شناخت شخصیت تاریخی و کنونی خویش نمیگردیم.

ایرانی باید با خویشتن شناسی، شخصیت ممتاز تاریخی خود را بمقام شایسته‌ای برساند و استعدادهای شگرف و پختهٔ چند هزار ساله خود را بیش از پیش قویاً بکار اندازد و احساسات پرجوش و خروش انسانی‌اش را هر چه بیشتر برانگیزد، تا با کمال قدرت در این دنیای سرعتها، ترقی و تعالی خود را به پیش ببرد.

اهمیت‌نهادن بهر چیز و هر موضوع بر قدر و اعتبار آن می‌افزاید و ثمرهٔ موجودیتش را فزونی می‌بخشد . اگر ملتی خود را تحقیر کند ، طبیعتاً حقیر و بی‌خاصیت می‌شود و بالعکس چنانچه خود را بزرگ بشناسد و بزرگ‌بشناساند اسباب بزرگی خود را فراهم ساخته است .

امروز هم که ملت ایران ، پس از چند هزار سال ارزش و مزایای ممتاز شئون ملی وصفات عالی وخصوصیات تاریخی خود را همچنان حفظ کرده باید با ایمان قوی به استعداد ذاتی خویش ، قدرت تحرک خود را پیش ببرد وارتقاء دهد .

خویشتن شناسی تاریخی و اجتماعی ، نه بر یک طبقه و گروه ، بل بر تمام مردم این مرز و بوم از جملهٔ واجبات است ، این تعلیم باید ، قبل از هر کار در سرلوحهٔ برنامهٔ روزانهٔ هر فرد ایرانی قرار بگیرد .

در این کتاب کوشش شده است ، قدرت تحرک مادی و معنوی و رشد جسمی و روحی و خصال عالی و بزرگواری و از خود گذشتگی و پایداری قابل تحسین ایرانی در طی چند هزار سال تاریخ پر حادثه و سهمگین نشان داده شود و نیز عوامل و انگیزه‌های آنها تشریح و تحلیل گردد ، تا هر ایرانی با مطالعهٔ آن از عمق عظمت فکری و سجایای عالی و استعداد و روح شخصیت تاریخی خویش آگاه شود و برای ساختن ایرانی رستگار بر اعتماد به شخصیت و همت تاریخی خود بیفزاید .

مؤلف

هنگامی این کتاب منتشر میشود که متأسفانه دیگر حسین علاء درمیان ما نیست ، تا انتشار کتابی را ببیند که قبل از چاپ مطالعه کرده و نویسنده را به انتشار آن تشویق و ترغیب ساخته بود.

فقدان حسین علاء برای من که پیوندهای روحی ومعنوی فراوانی با او داشتم ، همچون ضایعهٔ فقدان پدری مهربان و همدلی صدیق تلخ و ناگوار است.

مقام شامخ او که یک شخصیت برجسته و نافذ ملی وبین المللی بود ونیز خدمات بی‌شائبه‌او به شاهنشاه عظیم‌الشأن ووطن مقدس‌آنقدر درخشان و والاست که نیازی به‌تعریف‌ندارد.

خاطرهٔ او نه‌تنها برای من بلکه برای تمام کسانی که واقعاً او را از نزدیک می شناختند ، همیشه عزیز وگرامی باقی خواهد ماند.

تأثر آورتر از همه این است که او پس از مطالعهٔ این کتاب آرزو کرد بتواند بزودی یک جلد از چاپ شده آنرا داشته باشد واکنون باچه احساس دردناکی آن آرزوی برخاک رفته را بیاد میآورم.

مرحوم حسین علاء از خدمتگزاران صدیق شاهنشاه معظم و وطن عزیز و از رجال پاکدامن ومتقی و فداکار این کشور بود که خدایش رحمت کناد ـ آمین.

کاظم کاظمینی

نقش پهلوانی
و
نهضت عیّاری

در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملّت ایران



بنام ایزد توانا

حرکت . . .

حرکت و جنبش پدیدآورندهٔ زندگی است. هرآنچه آرامش و سکون پذیرد در خاموشی فرومیرد. عالیترین مظاهر حیات و موجودات از رشد وحرکت تدریجی در طی زمانهای طولانی به کمال رسیده‌اند.

آدمی‌نیز از زمرهٔ جانداران برستاخیزی‌الهی نائل گشت وبانگیزه حیات با تکاپو و تلاش منظم وپی‌گیر راهی دیگر بسوی تکاملی شگفت پیمود و روان وپیکری یافت که فتبارك‌الله احسن‌الخالقین.

پس از تکامل کار وابزارکار ابتدائی که اعضاء بدن آدمی را از دیرترین ادوار بحرکت و جنبش وامیداشت وبرای دفاع و غلبه بردشواریها تکمیل و تجهیز میساخت، دوره‌ای فرا رسید که نیاز به ورزش پیدا شد.

آدمی‌درمواقعی که شرایط وامکان کاربرایش‌فراهم نبود، درخمودگی وسستی در میماند و اعضاء و مفاصل بدنش در رخوتی خواب‌آور فسرده و منقبض می‌شد. وقتی حرکتی و جا بجا شدنی آن بیمارگونگی را از پیکرش فرومی‌ریخت، انبساط ونشاطمی‌یافت. آدمی‌به‌تجربه‌دریافت که‌حرکت‌وجنبش از خمودگیش می‌رهاند. پس به‌حرکات وجنبشهائی پرداخت. ابتدا این

حرکات به تقلید از اشکال حرکات کارش بود ، مثل گرز بر سر شکار کوبیدن پارو زدن ، فلاخن انداختن ، کاشتن ودرویدن وبطور کلی خم وراست شدن و دویدن .

با گذشت دورانها ، این حرکات لازم شکلی مستقل از کار بخود گرفت و در کنار کار روزانه ویا اوقات بیکاری وسیله نجات بدن از فرسودگی شد .

این حرکات ابتدائی ، گاه بصورت رقصهای تند و موزون دستجمعی و زمانی به‌شکل حرکات منظم ویا نامنظم انفرادی تظاهر میکرد .

سرانجام جنگاوری بوسیلهٔ آلات و فنون‌جنگ ونیز تیراندازی‌وشمشیرزنی و گرزکوبی واسب تازی و کشتی گیری ، حرفه‌پهلوانی‌را ایجاب کرد .

حرکات و تمرین جنگاوری، پیشه تازه‌ای گشت تافنون نبردونیرومندی را بمردان جنگ آزما بیاموزد .

در هرجای جهان ، این اقتضا ، تقریباً باشکل واحدی آغاز گشت ودر کنار فعالیتهای پرجنب وجوش آموختن فنون نبرد، حرکات منظم دیگری‌هم که ورزش نام یافت وارد زندگی آدمی شد .

اعضای بدن آدمی پذیرای حرکاتی شد که هرکدام بایددر یک‌زمان معین بتوالی آنرا تکرارکنند . دستها وزنه‌ای‌را از روی سینه تابالای سرمیبرد یا پاها بقصد دفع دشمن بالگد ، ضربه‌ها و حرکاتی را تمرین می کرد . نیاز به‌تعقیب و فرار، دویدن و نیاز ازآب گذشتن ، شناوری را به بشر آموخت . هر ملتی‌بمقتضای‌وضع جغرافیائی موطنش ورزشی خاص خودیافت . وحرکات ورزشی هم مانند سایر خصوصیات هر مردمی از مشخصات سیمای ملی آنـان شد .

ورزش درکشورما ، ازابتدای تاریخ پیدایش ملت آریا وجود داشته و با زندگی ایرانیان درآمیخته است . ورزش در ایران باستان جنبه‌ای‌دوگانه داشته . یکی ورزش تفریحی‌ونشاطانگیزکه معمولاً پادشاهان و فرمانروایان

و بزرگان بدان‌اشتغال می‌جستند ، مثل شکار ، اسب تازی ، چوگان زنی ، گوی بازی وتیراندازی . . . . . و دیگر ورزش ریاضتی که مردم عادی خود را به آن آموخته می ساختند. بتقریب مثل گرداندن گرز یا چوبهای سرگران بالای سر ، حرکت‌دادن آلتی سنگین شبیه کمان بالای شانه‌ها ، گرداندن سپر جلوی سینه و نیز شنا کردن و فلاخن انداختن و کشتی گرفتن .

هدفهای نظامی ورزش

شهرنشینی و تقسیم مشاغل دوره جدیدی در تاریخ زندگی بشر پدید آورد. معامله گران ومبادله کنندگان در مراکز نواحی روستانشین اجتماعات نوینی بوجود آوردند.

بازارها و خانه‌ها ومعاملات پایاپای وکسب سود و پس‌انداز مازاد و مال و دارائی چیزهائی نبود که بشد از نعمت و ارزش آنها به‌آسانی و یا به‌سختی گذشت. دستبرد دزدان وقبایل بیابانگرد وخارجیان هرزمان‌آن‌ها را تهدید میکرد.

حصارهای بلند کمتر قادر به جلوگیری از تجاوز بود. حصار تنها می‌توانست سنگر باشد. سنگر بدون مدافع هم مثل کالبد بی‌جان است.

پس مدافع بایست، تا شهر در پشت دیوارهای حصار زندگی کند.

مدافع بایست تا حمله دشمن را دفع سازد.

مدافع بایست و باید نیرومند باشد تا سربازی کند.

در قانون زندگی ضعیف محکوم به‌شکست ونابودی است.

باید قوی شد تا وجود داشت. شهر بدون قدرت طعمهٔ مرگ است.

مال و خواسته وگنج‌ودام وارزاق در هرجای‌جهان که باشد ازگرگ بیابان تا آدم مدنی را به طمع وبه تجاوز و به جنایت وامیدارد.

هر کس باید از مال خود و از جان خود درمقابل تجاوز و یغما گری دفاع کند.

با بدن ضعیف ودست‌خالی به انتظار تقدیر نمی‌توان نشست. هردرنده و پرنده و خزنده‌ای وسیله‌ای برای دفاع دارد. آدمی که اشرف مخلوقات است بایست سلطان وسایل دفاعی باشد. انسان فکر میکند، با تبادل اندیشه از راه سخن بزرگترین قدرت واحد اجتماعی را بوجود میآورد و پس ازآنست که باید به عرصه مشکلات زندگی یورش برد و مواضع و قلاع طلسم شده آنرا درهم شکند و زمین وآسمان را تسخیر نماید. نه هنوز، پیش و خیلی‌پیشتر آن زمان‌های دور، می‌بایست شهر می‌ساختند و از آن دفاع می کردند.

بدن زارع وبدن کارگر در بیشتر ساعات‌روز در تلاش وحرکت است بااین‌حرکات‌چنانچه‌تغذیه خوب‌باشدوکار نه‌توان‌فرسا، بدن‌نیرومندمی‌ماند. پس آنکس که کار بدنی کند و با ابزار و وسایل تولید کارش باشد جسمی قوی دارد. آهنگران نیرومندند وبرزیگران بازوانی توانادارندولی‌سودخواران و معامله گران وکسبه شانه‌های تنگ وکوچک وبازوان وپاهای لاغردارند و احیاناً ناچارند شکم و کفل ورم کرده‌ای راهم، همه جا باخود حمل کنند.

در زندگی جدید شهری مقتضیات نوینی بوجود آمد. جماعاتی که به شهر روی میآوردند و به‌زندگی آرامی تن می‌سپردند پس ازمدتی اعضای بدنشان نحیف وضعیف می گشت وهرچه بیشتر می گذشت ازسرعت‌حرکاتشان کاسته میشد وکندی وفتور جای آنرا می گرفت. قدرت بیابانی وحشی سابقشان تحلیل میرفت و زور بازوان ستبرشان که با چماقی سر گران جانوران خونخوار وشکارهای عظیم را از پای درمیآورد، تباه می گشت و بعد از یک نسل وبل دو یا سه نسل وجوب بی‌چون وچرای ورزش بنا به‌احتیاجات جدید مسلم شد.

وقتی دشمن به حصارهای شهر هجوم میبرد ، حصار و سلاح مدافعین ورزش ندیده، وتعلیم نایافته شهر کاری از پیش نمی برد و شهر بباد غارت میرفت. آدمی به کنجکاوی در میافت که شکست از ضعف نیروی جسمی و ناتوانی دربکار بردن سلاح است . پس به تجربه به ورزش گرائید وجوانان شهر را بتشویق به عملیات ورزشی واداشت.

اسباب وآلات ورزشی بوجود آمد وحرکات تمرینی ورزش تقسیم‌بندی شد. مسابقه ورقابت بکار بسته شد. رفته‌رفته بدنها باز قوت گرفت. کشتی برای تعیین میزان توانائی بدنی هرکس باب شد. ورزشها هدف نظامی و جنگی‌خودرا بوسیله حرکات باآلات وسلاحهای نبرد تعقیب نمود ، تیراندازی واسب سواری و زوبین‌اندازی و فلاخن افکنی‌نیرو و چابکی به‌بدنها باز بخشید و آمادگی برای روز کارزار درآنها پدید آورد . از آن پس اقوام نیرومند و سلحشور پابه عرصه میدانهای کارزار نهادند ، اقوامی که اصالتشان درنیروی بازو وسینه و اندام برازنده بود . این تلاشهای ورزشی و جنگی مغزهای‌فعالی هم بوجود آورد . جماعاتی که مورد هجوم‌ها وغارت‌ها وکشتارهای دشمن قرار میگرفتند از روی احتیاج وحفظ بقای خویش به‌نیروی اندیشه و عملیات ورزشی‌وتعلیمات نظامی قدرت‌حرکت واستعداد جنگی یافتند وهمان شهرهای ضعیف سابق نه تنها به‌دفع مهاجمین پرداختند و درسایه امنیت موجودیت خودرا حفظ کردند بلکه قلمرو قدرت خودرا هم رفته‌رفته وسعت دادند وموجد بزرگترین فرمانروائی‌های جهان گشتند.

اهمیت ورزش از قدیمترین روزگار تاکنون درمشاغل نظامی مقام درجه اول داشته و سرمشق عملیات جنگی بوده است وسربازان هرکشور بزرگ به‌آن آموخته میشدند و امروزه درسربازخانه‌های سراسرجهان ورزش قبل از تعلیمات جنگی در برنامه کارهای نظامی قرار دارد.

ورزش سرباز را شجاع وچابک و نیرومند می‌سازد و اطمینان او را

به شخصیت خویش افزون می کند. وی را برای مقابله با همه گونه حادثه آماده میدارد. سرباز ورزش دیده و ورزیده در غوغای نبرد قوی دل و بی تزلزل است.

بطور کلی ورزش نه تنها هدف عملیات نظامی و جنگی دارد، بلکه در سلامت نفس ونیروی جسمانی مستقیماً مؤثر است. انسان قوی، شجاع وراسخ و فداکار و راست کردار است و روی این سجایا مورد احترام عموم قرار میگیرد و در زندگی بی تزلزل برمشکلات فائق می‌آید وانسان کاهل ضعیف، زبون و ناراست کردار ومتملق وحیله گر وبالاخره محکوم به‌شکست می‌باشد.

« ز نیرو بود مرد را راستی — ز سستی کژی زاید و کاستی »

ورزش و پهلوانی در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ما نقشی‌اساسی داشته ودارد. راز بقای ملت ایران طی‌چند هزارسال ماجرا وحوادث سهمگین، از یکسو درگرایش وشوق مردم این کشور به فعالیت‌های ورزشی و عملیات جنگی و سلحشوری و ازسوی دیگر در روح بلند پرواز تاریخی واندیشه سالم و مردانگی ایشان و بسیاری ازخصال بزرگوارانه ناشی از آن مثل اخوت و فتوت و فداکاری می‌باشد.

پهلوانی و دلاوری

ورزش ایرانیان قدیم ، ورزشی جنگی و میدانی بوده و کلیه ورزشها وسیله‌ای بودند برای رسیدن بـه هدف پهلوانی ودلاوری و کشتی نیز از آن میان مقام اول و فوق‌العاده‌ای را دارا بوده‌است .

گزنفون می‌نویسد « جوانان ایرانی از شانزده سالگی تیراندازی‌وزوبین پرانی وشکار و فلاخن افکنی می‌کنند وسلامت خود را از راه کار و ورزشهای نرم حاصل می‌نمایند . ایرانیان بعلت علاقه به کشتی ونیرومندی همیشه به جنگ‌تن به‌تن روی می‌آورند . هنگام عزیمت به جنگ تیر و کمان‌ونیزه باخود نمی‌برند ، بلکه سلاحهائی که در جنگ تن به‌تن بکار رود برخود می‌آرایند زرهی برسینه ، سپری برbازوی چپ و کاردبلندی در دست‌راست . . . »

گزنفون مورخ یونانی معاصر داریوش دوم پادشاه هخامنشی ، روی عمومیت ورزش پهلوانی‌و جنگی‌در میان ایرانیان تکیه میکند وحرکات‌نرمش و کار را منحصر به سلامتی بدن ایشان می‌شمارد و روی آوری ایرانیان را در میدانهای نبرد به جنگ تن بـه تن نشانهٔ برتری نیروی جسمانی ایشان بدشمن می‌شناسد .

از آنجاکه ورزش و پهلوانی و آموختن فنون نبرد وجنگاوری را جدا



از یکدیگر نمیتوان مطالعه نمود ، در اینجا ناگزیر شمه هائی از تاریخ حماسی و پهلوانی ایران را می‌آوریم .

هر داستان قهرمانی داردو آن قهرمان نشان دهندهٔ قدرت وعظمت یک ملت در دورهٔ معینی از تاریخ است . رستم ایرانیها، آشیل یونانیها و زیکفورید آلمانیها هر کدام بسهم خود ، مظهر بزرگ واقعیت های دوران خود می باشند .

هر چند بگفته فردوسی خدا پهلوانی چو رستم نیافریده و نخواهد آفرید معذلک باز درتاریخ حماسی ایران در هر زمان رستمی ظهور میکند وسرزمین ایران را از بلاها نجات میدهد و دشمن را تا لانه‌اش سرکوب میسازد .

ایران ، گذشته از دوران باستان که درتاریخ جهان بابی‌همتائی می‌درخشد پس از ظهور اسلام نیز رستم‌هائی همچون ابومسلم خراسانی وبابک و مازیار و یعقوب لیث صفار وشاه‌اسمعیل ونادرشاه داشته است .

در ایران پهلوانی و دلاوری در میدانهای نبرد بکار میرفته و آزموده میشده وغالباً ورزش قبل ازآنکه برای حفظ سلامتی و رشد ساده عضلانی باشد بمنظور نیرومندی و پهلوانی‌وجنگاوری‌حاصل میشده ونا گزیر از این راه آموختن فنون‌نبرد برای نائل شدن‌بمقام قهرمانی توأماً باورزش صورت میگرفته است . خاصه که شاهان ایران پهلوانی را نظام وظیفه عمومی ساخته و آموزگاران و دستورانی برای تعلیم حرفهٔ پهلوانی و جنگاوری بهر سوی کشور اعزام میداشتند . وفردوسی فرمان اردشیر اول ساسانی را در اینباره در شاهنامه چنین نقل میکند :

بدرگاه چون گشت لشکر فزون فرستاد برهر سوئی رهنمون
که تا هر کسی را که دارد پسر نماند که بالا کند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ بگرز و کمان و به تیر خدنگ
چو کودک زکوشش به‌نیرو شدی بهر جستنی دربی‌آهو (۱) شدی

---

۱ ـ آهو = نقص = سست .

زکشور بدرگاه شاه آمدی | بدان نامور بارگاه آمدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی | بیاراستی کاخ و ایوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان | برفتی زدرگاه با پهلوان

شاهنامه فردوسی

چنانکه گفته شد جنگ تن به تن و کشتی درمیدانهای نبرد ازخصوصیات بارز نیرومندی وجنگاوری ایرانیان بوده است.

پهلوانان به‌میدان می‌آمدند ومبارز می‌طلبیدند، و پس از چند درگیری مثل تحمل ضربات گرزهای یکدیگر واز سر گذراندن رگبار تیرها وا زکارماندن شمشیرها و سلامت ماندن به کشتی بعنوان آخرین چارهٔ غالب شدن یکی بردیگری توسل می‌جستند.

درکشتی میدانی معمولاً اسپهبدان ولشکرداران که ازجنگ آزموده‌ترین افراد سپاهی بودند مثل پهلوانان عادی پیشقدم می‌شدند.

درصحنه های نبردی که در شاهنامه فردوسی توصیف شده ، در هر دوره ازادوارکه جنگی روی میدهد بیش‌از همه وصف نبردهای میدانی و جنگ تن به تن بمیان آمده است.

جنگ هومان سردار تورانی وبیژن سردار ایرانی که درشاهنامه فردوسی بطوردقیق‌و کامل وصف شده وميتواند نمودار جنگهای ایرانیان باستان باشد، تمام مراحل جنگهای تن به تن را نشان میدهد.

برانگیختند اسب و برخاست گرد | بـزه بـرنهـاده کمـان نبرد
کمانها چوبایست بـر ساختند | به میدان جنگ اندرون تاختند
ز پیکان وپولاد وتیر خدنگ | کمان گوشه بر گوشه سودندتنگ
چو تیر آنچه بود اندر انداختند | همیدون سوی نیزه پرداختند
دو نیزه دو بازو دو مـرد دلیر | یکی اژدهـا و دگـر نـره شیر

چپ وراست گردان وپیچان عنان
ابا نیزه آب داده سنان

زره شان درآمد همه لخت لخت
نگر تا کرا روز برگشت بخت

دهانشان چو شیر از تپش مانده باز
به آب و به آسایش آمد نیاز

پس آسوده گشتند و دم برزدند
بر آن آتش تیزشان بر زدند

سپر برگرفتند و شمشیر تیز
تو گفتی که آن روز بد رستخیز

چو برق درخشنده از تیره میغ
همی آتش افروخت از ترك وتیغ

زآهن بر آن آهن آبدار
نیامد به زخم اندرون پایدار

نبد دسترسشان بخون ریختن
نشد سیر دلشان ز آویختن

عمود از پی تیغ برداشتند
از اندازه پیکار بگذاشتند

وزان پس بر آن برنهادند کار
که زور آزمایند در کار زار

بر آنگونه جستند ننگ ونبرد
که از پشت اسب اندر آرند مرد

کمربند گیرد کرا زور بیش
رباید زاسب افکند زیر خویش

ز نیروی گردان دوال رکیب
گسست اندر آورد گاه از نهیب

همیدون نگشتند از اسبان جدا
نبودند بر یکدیگر پادشا

پس از اسب هردو فرود آمدند
ز پیکار یکباره دم برزدند

. . . .

بدان ماندگی باز برخاستند
بکشتی گرفتن بیاراستند

ز شبگیر تا سایه گسترد شید
دو خونی بر آنسان به بیم وامید

همی رزم جستند با یکدگر
یکی را ز کینه نه برگشت سر

دهان خشك و غرقه‌شده تن در آب
ز رنج و ز تابیدن آفتاب

وز آنجا بدستوری یکدگر
برفتند پویان سوی آبخور

. . . .

بدان خستگی باز جنگ آمدند
گرازان بسان پلنگ آمدند

همی زور کرد این بر آن، آن بر این
گه آنرا بسودی گه اینرا زمین

ز هرگونه زور آزمودند و بند فراز آمد آن بند چرخ بلند
ز بیژن فزون بود هومان بزور هنر عیب گردد چوبرگشت هور
بزد دست بیژن بسان پلنگ زسر تا بپایش بیازید چنگ
گرفتش بچپ گردن و راست‌ران خم آورد پشت هیون گران
برآوردش ازجای و بنهاد پست سوی خنجر آورد چون باد دست
فرو برد وسر کردش از تن جدا فکندش بسان یکی اژدها
بغلطید هومان بخاك اندرون ....

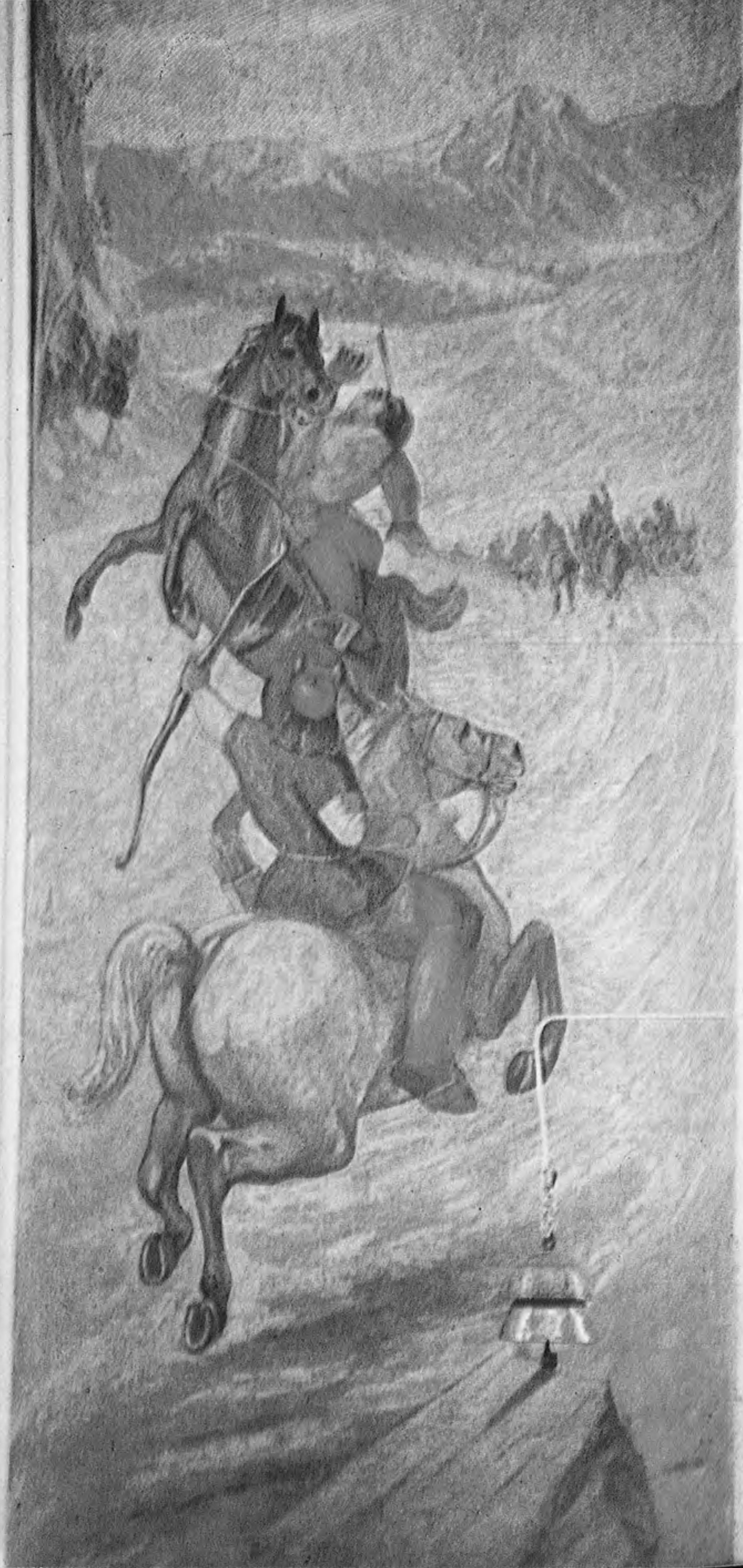
پس از کشته شدن یکی از پهلوانان ، دو سپاه بهم بر می‌آیند وجنگ در گیر میشود

شاهنامه فردوسی تاریخ جنگها ودلاوریها وپهلوانیهای ایرانیان عهد باستان‌است . رستم بزرگترین قهرمان داستان شاهنامه فردوسی، نماینده قدرت و عظمت و فداکاری و خستگی ناپذیری و قهر یك ملت جاویدان است . رستم‌از آغاز زندگی‌بسراغ حوادث خطرناك می‌شتابدودمی‌از اندیشه سربلندی ایران فرو نمی‌نشیند . هرگاه جنگی باسخت‌ترین مشکلات‌روبرو میشود ودشمن درآستانه پیروزی قرار میگیرد ، رستم همچون آذرخش فرود می‌آید طوفانی سهمگین بپا میدارد وسپاه دشمن را تارومار می‌کند .

بهر سو که سر کب برانگیختی چو برگ خزان سرفرو ریختی
برید ودرید وشکست و به بست یلان را سر وسینه و پا و دست

وقتی سپاهیان خاقان چین عرصه بر ایرانیان تنگ کرده بودند رستم‌وارد کارزار میشود .

چو بشنید رستم برانگیخت رخش منم گفتم شیراوژن تاج بخش



بیامد به نزدیک پیل سپید
شهنشاه چین شد ز جان ناامید

کجک بر سر پیل زد شاه چین
بغرید چون تندر فرودین

درآورد برچنگ زوبین جنگ
بینداخت بر رستم تیز چنگ

که شاید برستم شکست آورد
سرنامدارش بدست آورد

چو زوبین برستم نشد کارگر
بینداخت رستم کمندش به بر

چو از دست رستم رها شد کمند
سر شهریار اندر آمد به بند

ز پیل اندر آورد وزد بر زمین
به بستند بازوی خاقان چین

شاهنامه فردوسی

شاهنامه فردوسی آینه تمام‌نمای شخصیت باطنی وسجایا وخصوصیات و صفات مردان ایران زمین است. مردان میهن پرستی که‌شاد کامی دشمن را برای خود خفت‌آور میدانند و حفظ متعلقات خود را از دستبرد دشمن خارجی ناموس زندگی دانسته وبرای از دست ندادن شرف خود جان‌بر کف می‌نهند.

بهرام یکی از سپهسالاران ایران درگیرودار شکستی که تورانیان به سپاه ایران وارد میسازند تازیانه خود راکه نامش برآن نوشته شده‌بود گم می‌کند. او شبانه با سپاه گسسته وشکست خورده‌و بدنی زخمین بکوهی که پدرش گودرز در آن مقام داشته پناه می‌آورد. بهرام گمشدن تازیانه بنام خود را بپدرش گودرز ابراز میدارد وباو تأکید میکند که باید باز تنها با همان بدن زخمین بعرصهٔ دشمن غالب برود وتازیانه خود را پیدا کند، مبادا که دشمن آنرا بدست آورد و وسیله تحقیر سپهسالار ایران نماید. فردوسی در شاهنامه فردوسی داستان راچنین می‌سراید:

دوان رفت بهرام پیش پدر
که ای باب نام آور پرهنر

یکی تازیانه ز من گمشده است
چو گیرند بی‌مایه ترکان بدست

به بهرام پرمایه باشد فسوس
جهان پیش چشمم بود آبنوس

نبشته بر آن چرم نام منست — سپهدار ترکان بگیرد بدست
شناسد مرا ، ننگ باشد از این — وزین ننگ نامم فتد بر زمین
شوم زود تازانه باز آورم — اگر چند رنج دراز آورم
بدو گفت گودرز پیر ، ای پسر — همی بخت خویش اندر آری بسر
ز بهر یکی چوب بسته دوال — شوی خیره اندر دم بدسگال
.... — ....

شاهنامه فردوسی

بهرام در نیمه‌شب مهتاب به‌میدان کارزار که مسخر دشمن است میرود و در آن مهلکه میان اجساد کشتگان تازیانهٔ خود را جستجو میکند. آئین دلاوری‌وپهلوانی وجنگاوری‌در روح ایرانی‌حس افتخار وسربلندی‌وبزرگواری را همیشه‌بیدار نگهداشته وحماسه های شاهنامه فردوسی و گرشاسب نامه‌اسدی از ابتدای ظهور خودبصورت شیرین‌ترین آمال هر ایرانی باغرور دهان‌بدهان در مجامع ومحافل‌نقل می‌شده وحتی در زمان ما هم ارزش آنها بیش‌از‌گذشته حفظ شده است.

مردانگی باشکال مختلف در حماسه ها بچشم می‌خورد وهمیشه‌قهرمان دورانی خیلی بزرگتر ازقهرمانان دوران خود ، سرمشق ونمونه قرار میگیرد ، نریمان پدر جد رستم در جنگ ایران با تورانیان بقلب سپاه دشمن می‌زند.

نریمان کمر بست مرجنگ را — عنان داد مه‌نعل شبرنگ (۱) را
بچشم مه اندر همی گرد زد — ز زین مرد بربود برسرد زد
به‌ابر اندر ازکوس فریاد خاست — ز هر سو چکاچاك فولاد خاست
.... — ....
نریمان برون تاخت ازصف سمند — به یک دست تیر وبدیگر کمند

گرشاسب نامه اسدی

---

۱ ـ اسب سیاه.

ایرانیان قدیم قدرت را مقدس میدانستند و از صفات خدا می‌شناختند به‌پیروی از گفته زردشت که در اوستا آمده: « ما یاران خدائیم وباید (اهورمزدا) را در جنگ باشیطان (اهریمن) یاری کنیم تـا اهورمزدا براهریمن غلبه یابد» خود را برای یاری حق وجنگ با اهریمن، نیرومند می‌ساختند. گرایش به‌پهلوانی ودلاوری از اعتقادات مذهبی ایرانیان باستان سرچشمه میگیرد واز اینرو است که تاریخ ایران مشحون از حماسه‌های درخشان و قهرمانیهای افتخارآمیز یک ملت بزرگ است. در تاریخ ایران با حوادث وماجراهای فوق‌العاده و بسیار مواجه میشویم که تمام از همبستگی و همدلی ایرانیان در مقابل دشمنان خارجی حکایت میکند.

شگفت‌ترین آنها ماجرای جنگ خسرو پرویز به کمک سپاهیان روم با سردار نافرمان ایرانیش بهرام چوبینه است که می‌بینیم ایرانی با چه شور و علاقه‌ای بـه پهلوانی ودلیری هموطنش ، با اینکه دشمن خونیش می‌باشد در مقابل دوستان جان نثار خارجی مباهات می کند.

بهرام چوبینه یکی از سرداران ایرانی علیه خسرو پرویز پادشاه خود عصیان میکند و شبانه براو شبیخون می‌زند و او را شکست می‌دهد و از ایران متواری می‌سازد.

خسرو پرویز بدربار روم پناه می‌برد و قیصر (موریس) مقدم او را گرامی میدارد ودختر خود مریم را به زنی بوی میدهد وآنگاه برای احقاق حق شاه ایران در مقابل آن سردار عاصی سپاهی عظیم همراه وی بایران گسیل میدارد.

شاه ایران با آن سپاه گران به سرداری « کوت » رومی بجنگ سردار نافرمان ایرانی بهرام چوبینه روی مینهد دو لشکر ایران و روم در مقابل یکدیگر صف‌آرائی میکنند و «بهرام » باسپاه ایران به سپاه روم حمله‌ور میشود

و کوت غرق آهن وفولاد سواره نزد شاه ایران می‌آید و با طعن وتحقیر از بهرام سردار ایرانی نشان میخواهد تابجنگ او رود و کارزارش بیاموزد.فردوسی در شاهنامه ماجرا را چنین وصف می کند.

....

که بگسست کوت از میان سپاه ... زآهن بکردار کوهی سیاه

بیامد دمان از میان گروه ... چو نزدیک تر شد بر آن برزکوه

بخسرو چنین گفت کی سرفراز ... نگه کن که آن بندهٔ دیو ساز

که با او به ایران برآویختی ... چو او کامران شدتو بگریختی

به بین از چپ لشکر و دست راست ... که تا از میان بزرگان کجاست؟

کنون تا بیاموزمش کارزار ... به بیند دل و زور مردان کار

چوبشنید خسرو ز کوت این سخن ... دلش گشت پر غم ز رزم کهن

که او گفت کز بنده بگریختی؟ ... سلیح سواران فرو ریختی؟

ورا زان سخن هیچ پاسخ نداد ... دلش گشت پرخون، سرش پرزباد

شاهنشاه ایران با اندوه فراوان نشان بهرام را بکوت رومی میدهد.

چنین گفت پس کوت را شهریار ... که رو پیش آن گرد ابلق سوار

چو بیند تو را پیشت آید بجنگ ... تو مگریز تا لب نخائی ز ننگ

چو بشنید کوت این سخن باز گشت ... چنان شد که با باد انباز گشت

همی رفت جوشان و نیزه بدست ... به آورد گه رفت چون پیل مست

و کوت سردار رومی بنزدیک بهرام می‌آید و سردار ایرانی را به نبرد میخواند.

چو بهرام بشنید تیغ از نیام ... بر آهیخت چون باد وبر گفت نام

چو خسرو چنان دید برپای خاست ... از آن کوه سر، سر برآورد راست

نهاده بکوت و به بهرام چشم ... دو دیده پر از آب ودل پر زخشم

چو رومی به نیزه برآمد زجای ... جهانجوی بسر جای بفشرد پای

چو نیزه نیامد بر او کارگر | بروی اندر آورد جنگی سپر
یکی تیغ زد بر سر و گردنش | که تا سینه ببرید جنگی تنش
چو آواز تیغش به خسرو رسید | بخندید کان زخم بهرام دید

شاهنامه فردوسی

فرمانده سپاه روم که از کشته شدن کوت بدست بهرام در اضطراب و پریشانی بود ، از مشاهده خنده خسرو سخت خشمگین می‌شود .

به خسرو چنین گفت کی نامدار | نه نیکو بود خنده در کارزار
چو کوت هزاره بایران و روم | نبینند هرگز به آباد و بوم
بخندی همی زان که او کشته شد ؟ | چنان دان که بخت تو بر گشته شد
بدو گفت خسرو : من از کشتنش | نخندم همی بر بریده تنش
مرا گفت کز بنده بگریختی ؟ | نبودت سزا تا نیاویختی !
از این بنده بگریختن نیست ننگ | که زخمش بدین سان بود روزجنگ

شاهنامه فردوسی

پهلوانی و فداکاری و حس آزادگی و وطن پرستی در ایرانی آنچنان انگیزه‌های نیرومندی هستند که هیچگاه جائی برای تحمل انقیاد و اسارت در حیات اجتماعی ایشان باقی‌نمی گذارد . کدام کشور در دنیا، جزایران توانسته است ، طی‌چند هزار سال‌آنهمه حوادث سهمگین را ازسر بگذراند وباز همچنان موجودیت خود را حفظ کند .

مصر ولیدی زبان وفرهنگ وملیت، بابل‌موجودیت ، هندزبان ووحدت ملی ، یونان عظمت‌دولت مستعجل خود را ، هرکدام فقط بایک حادثه از دست دادند ولی‌ایران و ایرانی‌سه تسلط کوتاه‌مدت یونانیان واعراب ومغولها را مثل موجی از سر میگذراند وکشتی موجودیت و ملیت خود را از اعماق قرنهای دور تا عصر حاضر بسلامت در ساحل استقلال محفوظ میدارد .

ایرانی پس از قیامهای پی در پی در دوران تسلط اعراب سرانجام به آخرین مرحله پیروزی‌خود میرسد ویکی از فرزندان رشید ایران بار دیگر ظهور میکند و با دشمن ملت خود با زبان شمشیر سخن میگوید .

« یعقوب پس‌از فتح به نیشابور وارد شد ، علماء وفقهاء نیشابور گفتند که او منشور امیرالمؤمنین ندارد وخارجی است .
پس یعقوب حاجب را گفت :
- منادی کن تا بزرگان وعامه شهراینجاجمع شوند تامنشورامیرالمؤمنین را برایشان عرضه کنم .
یعقوب فرمان داد تا سپاهیانش بایستادند . آنگاه حاجب را گفت :
- آن عهد امیرالمؤمنین بیار تا برایشان برخوانم .
حاجب تیغ یمانی پیش یعقوب نهاد و او آنرابر گرفت وبجنبانید . مردم بجان بیم کردند . یعقوب گفت :
- تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم . اما شما شکایت کردید که من عهد امیرالمؤمنین ندارم . خواستم بدانید که دارم . مگر - امیرالمؤمنین بقدرت تیغ بر بغداد ننشسته است ؟ گفتند :
- بلی .
یعقوب گفت - مرا بدینجایگاه نیز همین تیغ بنشاند .
نقل از تاریخ سیستان

درسال (۶۱۶ هـ) سیل سپاهیان مغول بخاک ایران سرازیر گشت سپاهیان ایران به مردانگی تمام راه بر آنان گرفتند وتا آخرین قطره خون خود تن نشکستند .
چنگیزخان مغول کمر بانهدام‌ایران بست وفرمان داد : «شهرها ویران شود . هیچ جانداری‌زنده نماند . غارت ، سوختن ،به آب‌بستن ، خون، خون . . .

او که میدانست ایرانیان تا جان در بدن دارند از جنگ با متجاوزین از پای نخواهند نشست قبل از یورش به هر ناحیه یا شهری پیامها واحکامی بدین مضمون برای مردان تسلیم ناپذیر ایران میفرستاد :

«اگر تسلیم نشوید ، ما چه دانیم چه پیش خواهد آمد . فقط خدای قدیم میداند چه اتفاق خواهد افتاد . »

ایرانیان چه در شهرها و چه در روستاها با آنکه مرگ را در انتظار می‌دیدند . تن بانقیاد بیگانه نمیدادند و در جواب احکام چنگیزخان پیغام میدادند :

«خارجی بایدایران را دریای خون کند وپس در آن مستقر گردد .»

یاقوت حموی می‌نویسد: « کودکان ایرانی همچون مردان وجوانانشان قهرمان و پیران شان امام بودند » همه قهرمانانه مقاومت میکردند و کشته میشدند وتن به امان و تسلیم دشمن نمیدادند .

جلال‌الدین خوارزمشاه همه جا همراه هموطنان خود باسپاهیان مغول می‌جنگید . در « نساء » سپاهیان مغول را تار ومار کرد و به پیش تاخت جلال‌الدین روزها وشبها می جنگید و ازشهری به شهر دیگر می شتافت و هر بار باسپاهی تازه بمقابله مغولهامیرفت . ایرانیان همه جاسلطان دلاور خودرا بجان یاری میکردند . در غزنین مردم از هر سو زیرلوای او گرد آمدند . وی با سپاهیانی که فراهم ساخته بود بسوی شمال نزدیک «بامیان» به مغولهاحمله برد وبسیاری از آنها را نابود ساخت .

در اینجاچنگیزخان باسپاهی نامحدود راه بر جلال‌الدین بست جنگی سخت در گیر گشت وبسیاری از دو طرف کشته شدند و روز دیگر مغولها که عرصه را تنگ دیدند حیله‌ای ساختند ولی جلال‌الدین سلطان جنگاور پهلوان ایرانی سپاهیان خود را قوت قلب داد و تشجیع کرد وحیلهٔ آنها را خنثی‌ساخت وبادلیری وخستگی‌ناپذیری در پیشاپیش‌سپاه بهر سو اسب میتاخت ومغولهارا

از دم تیغ میگذراند. ایرانیان پی در پی، سپاهیان مغول را بعقب میراندند و سرانجام باحملهای سخت تمام لشکریان دشمن را در آن منطقه درهم شکستند و آنها را نابود ساختند بار دیگر چنگیز که بدفعات ضرب شست جلال‌الدین را چشیده بود با تمام قوا برای سرکوبی جلال‌الدین شتافت.

در این موقع جلال‌الدین برای جمع‌آوری سپاه عازم جنوب شرقی ایران شده بود.

چنگیزخان با شتاب فوق‌العادهای خودرا بجلال‌الدین که در کنارههای سند سرگرم جمع‌آوری سپاهی بود رساند. در این وقت جلال‌الدین هنوز آمادگی جنگی نداشت و بعلت فقدان نفرات سپاهی مایل به جنگ نبود ولی بناچار در سپیده دم با گروه معدودی از یاران خود به دریای لشکر مغول حملهور شد.

سپاهیان نامحدود مغول او را در کنار رود سند محاصره کردند وی مانند شیرمست باشمشیر آخته بهر طرف میتاخت و مغولها را از اسب سرنگون و در خون خود غرقه میساخت.

هرقدر میکوشید محاصره را بشکند و راهی بروی خود بگشاید و از دریای سپاهی دشمن آزاد شود موفق نمی‌شد.

هنگام ظهرسوار بر اسبی‌تازه نفس شد و بعد از شش‌ساعت جنگ لاینقطع باز باباقیمانده همراهان‌معدود خود بلشکریان‌دشمن تاختن گرفت، باچنان‌شدت وحدتی که در چند نقطه آنانرا بعقب نشاند

در این هنگام یکدفعه عنان کشید و سواره بایک جهش از فراز کناره بلندی پرید و خودرا در مقابل چشمان متحیر چنگیز و سپاهیانش، با دلاوری بیمانندی باموا‌ج رود سند زد و شناکنان خود را بآن سوی آب رسانید.

چنگیزخان بی‌اختیار بر او آفرین گفت وجلال‌الدین را درمقابل فرزندان خود ستود.

« ایرانیان نیز ملتی بوده وهستند که »
« تا پادشاه از نجبا و خودشان نباشد بمیل »
« اطاعت و انقیاد نمی کنند و میخواهند که »
« پادشاهشان در یکی از پایتخت های ایران »
« ساکن شده و خود را ایرانی بشناسد و »
« ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده »
« بعدالت راه رود . »

از نامه سلطان بایزید عثمانی به شاه اسمعیل صفوی

از مفاد این نامه بخوبی میتوان دریافت که حتی سرسخت‌ترین دشمنان ایران از روی سابقه تاریخی ملت ما ، حساب حدود کار خود را تشخیص میدهند، عثمانیانیکه تاقلب اروپا وآفریقا تاخته‌اند ، باتجربیات وآگاهی بخصال ممتاز یک ملت بزرگ و دلیر بجای پاسخ تلافی جویانه بشاه اسمعیل که همه‌جا عثمانیهاوعمالشان را گوشمالی میداد با تملق از او ستایش می کنندوبخصوصیات عالی ایرانیان اعتراف مینمایند .

بایزید سلطان عثمانی که درآن روزگار تنها امپراطور بلامعارض وقدرتمند جهان‌بود از اعتلای قدرت‌ایرانیان و تجدید عظمت ایران وظهور شاه اسمعیل جوان بوحشت افتاد، باتوسل به‌تحریک و دسیسه در داخل و اطراف مرزهای کشور ما در صدد تضعیف و شکست ایرانیان برآمد .

شیبک خان ازبک پادشاه‌ترکستان وماوراءالنهر بتحریک دولت‌عثمانی درسال (۹۱۶ هـ . ق) با لشکری جرار وگران بخراسان تاخت .

شاه اسمعیل شخصاً بمقابله باا و برخاست وپس ازنبردی دلیرانه‌سپاهیان او را درمرو سخت شکست‌داد وپادشاه تورانیان را دستگیر و مجازات کرد .

پس از بی‌نتیجه ماندن این تحریک، عثمانی‌ها کینه ایرانیان را در دل گرفتند و سلطان سلیم عثمانی در سال (۹۲۰ - ه. ق.) باصد و بیست‌هزار سپاهی‌مجهز بسلاحهای آتشین توپ و تفنگ برای سرکوبی شاه‌اسمعیل بسوی آذربایجان روی آورد.

ایرانیان که در آنموقع تازه از زیر بار فتنه و بیداد مغولها و تاتارها سر برداشته بودند و با دولتی جوان به پاسداری از سرزمین باستانی خود همت ساخته بودند، در مقابل سلاح های آتشین عثمانیها جز شمشیر و گرزهای‌ششپر و تیر و کمان و تبرزین‌سلاحی‌نداشتند ولی درعوض ایمان واطمینان بی‌نهایتی بشعائر ملی ومذهبی وشجاعت تاریخی خود داشتند.

در اینجا، صحنه ای از دلاوری خارق العاده و قدرت عمل و پهلوانی شاه‌اسمعیل را در جنگ چالدران با سپاهیان عثمانی نقل میکنیم:

در آغاز نبرد چنددسته از پیش قراولان سپاه ایران از سپاهیان اروپائی و اسلحه‌های آتشین دشمن شکست خوردند. پس شاه اسمعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در میمنه لشکر بودند بر میسره سپاه ترک حمله بردند. شهریار صفوی بسرعت وشتاب پیش تاخت‌چنانکه دشمنان فرصت نکردند در عقب توپها موضع بگیرند و به شمشیر و نیزه سواران قزلباش از پای درآمدند. بدین ترتیب توپخانه قسمت میسره ترکها بیکار و بیفایده ماند. بسیاری از مورخان ترک نوشته‌اند که حمله شاه بقدری شدیدومردانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله‌های پی یا پی یا میترکیدند یا از حرکت باز میماندند. بطوریکه دراین جنگ هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار بسی آسیب میشد، باز از حمله و کشتار دشمن رو بر نمی‌تابید.

شاه اسمعیل همچنان با کمال جسارت وبی‌باکی شمشیر میزد وسواران

جناح چپ دشمن را دنبال میکرد . ولی در همانحال منتظر بود که خان محمد (سردار بزرگ شاه اسماعیل) ازجانب دیگرباو به پیوندد وکارمحاصره‌سپاهیان اروپائی دشمن را تمام کند .

سپاه صد وبیست‌هزار نفری دشمن با آتش توپخانه وحمله دسته‌جمعی تفنگداران عرصه‌را برشاه اسمعیل‌وسپاه بیست هزار نفری وی که با اسلحه سرد میجنگیدند تنگ ساخت .

در سخت‌ترین لحظات نبرد چند بار شاه اسمعیل از میان آتش و خون به توپخانه عثمانیها تاخت وهفت‌با ربه‌ضرب شمشیرخط زنجیر توپهای دشمن را شکست وسواران قزلباش تفنگداران و توپچیان اروپائی دشمن را درپشت ارابه‌های توپ از پای در آوردند .

سرانجام شاه اسمعیل با گروهی‌از قورچیان خود ، در میان سواران‌دشمن محاصره شد سلطان عثمانی با قراولان خاص خود و یکی دیگر ازسردارانش با نیزه‌داران ترک بر شاه و همراهانش حمله کردند .

شاه‌اسمعیل در کمال رشادت ازخوددفاع میکرد وبهرطرف اسب‌میتاخت وشمشیر میزد . وی هنگامی که با حملات پی‌در پی خود سواران دشمن رااز پیش‌خود تارومارمیساخت‌ناگهان‌با بزرگ‌ترین پهلوان سپاه ترک که‌فرمانده توپخانه‌و یکی‌ازسرداران عالیمقام شاه عثمانی‌بود روبرو شد برادر این پهلوان هم دردم از راه رسید . وهر دو یکباره بشاه حمله کردند و زخمی بر شانه وی زدند ولی شاه اسمعیل چنان با شمشیر بر فرق پهلوان کوه پیکر ترک کوبید که کلاه خود او با سرش به دو نیمه شد و شمشیر شاه پهلوان تا گردن وی فرود آمد .

مورخان‌ترک نوشته‌اند که سلطان سلیم‌عثمانی‌نیز ازآن‌ضربت‌درشگفت شد و شاه اسمعیل را بقوت بازو آفرین گفت .

کشتی گرفتن

در ایران قدیم ، کشتی از مقامات عالی ورزش و پهلوانی بشمار میرفته است. در بسیاری از صحنه های جنگی شاهنامه فردوسی ، در آخرین لحظات نبرد تن به تن از کشتی گرفتن بمثابه موثرترین چاره برای برتری و غلبه برحریف یاد میشود.

چو شیران به کشتی برآویختند . زتن ها خوی و خون همی ریختند .

شاهنامه فردوسی

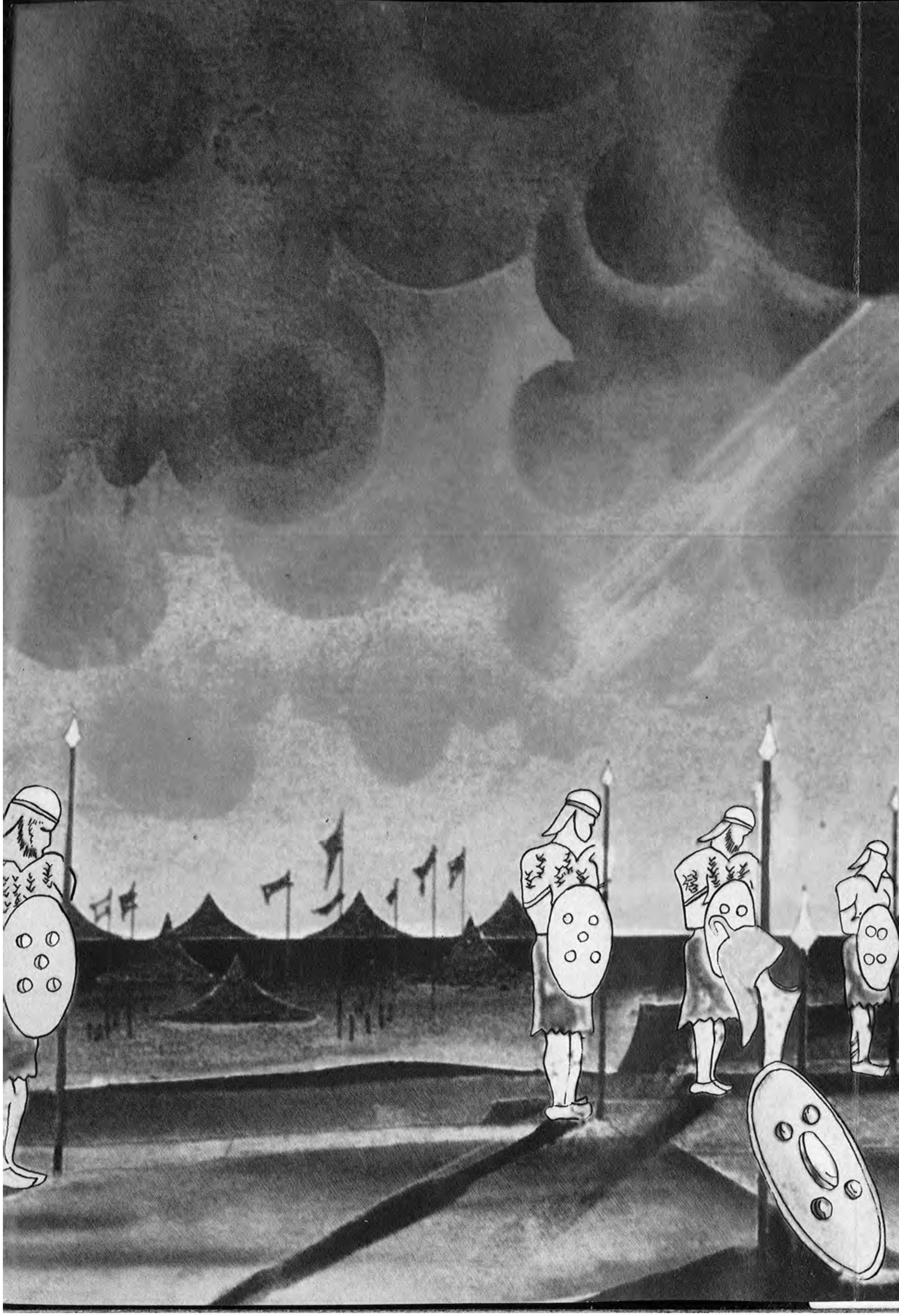
در جنگ رستم و سهراب ، زورآزمائی دوحریف نیرومند نشان داده میشود که کشته شدن هریک بدست دیگری سرنوشت جنگ ایران و توران را معین میکند. رستم وسهراب با هم در میآویزند.

بکشتی گرفتن نهادند سر   گرفتند هر دو دوال کمر
غمین گشت رستم بیازید چنگ   گرفت آن سر ویال جنگی پلنگ
خم‌آورد پشت دلیر جوان   زمانه سرآمد نبودش توان
زدش بر زمین بر به کردار شیر   . . . .

شاهنامه فردوسی

در ایران باستان عنوان‌جهان پهلوانی از منصب‌های عالی ارتشی بوده و همچنین هر ساله پس‌از مسابقات کشتی ، پهلوان اول کشور برمسند افتخار پهلوانی پایتخت تکیه میزده است.





کشتی گرفتن نسل به نسل در میان ایرانیان بقوت خود باقی مانده و در هر زمان در پیشگاه پادشاهان کشتی پهلوانی از اعجاب انگیزترین و پر اهمیت ترین عملیات پهلوانی تلقی میشده و امروزه نیز همچنان کشتی گرفتن در میدانهای مسابقه با شور و استقبال ایرانیان روبرو میشود.

کشتی در سیر تکاملی خود به نهایت کمال میرسد و هر چه میگذرد عمومیت بیشتری می یابد و پهلوانان با «بند» ها و فن های زیادتری آشنا و کاردیده میشوند.

سعدی در گلستان از کشتی گیری حکایت میکند که سیصد و شصت بند «فن» میدانسته است:

«یکی در صنعت کشتی گرفتن سر آمده بود سیصد وشصت بند (=فن) فاخر بدانستی وهرروز بنوعی از آن کشتی گرفتی، مگر گوشه خاطرش باجمال یکی از شاگردان میلی داشت سیصد وپنجاه ونه بندش درآموخت مگر یک بند که در تعلیم آن دفع انداختی و تأخیر کردی.

فی الجمله پسر در قوت و صنعت سرآمد که کسی را در زمان او با او امکان مقاومت نبود تا بحدی که پیش ملک روزگار گفته بود:

- استادرا فضیلتی که برمنست از روی بزرگی است وحق تربیت وگرنه بقوت بازو ازاو کمتر نیستم وبصنعت با او برابرم.

ملک را این سخن دشوار آمد. فرمود تا مصارعت کنند

مقامی متسع ترتیب کردند و ارکان دولت واعیان حضرت و زورآوران روی زمین حاضر شدند پسر چون پیل مست اندر آمد، بصدمتی که اگر کوه روئین بودی از جای بر کندی استاد دانست که جوان بقوت از او برتر است. بدان بند غریب که از وی نهان داشته بود با او درآویخت. پسر دفع آن ندانست بهم برآمد. استاد به زور دست اززمینش بالای سر برد وفرو کوفت.

غریو از خلق برخاست . ملک فرمود آستاد را خلعت و نعمت دادن و پسر را زجر وملامت کرد که با پروردهٔ خویش دعوی مقاومت کردی و بسر نبردی . . . . . »

کشتی گرفتن در تاریخ ایران مدتی بعد از حمله مغول آنگاه که ملت ایران از زیر بار مصائب آن قدراست کرد وارد مرحله جدیدی میشود از آن‌عهد به بعد رسمیت بیشتری مییابد وسیمای پهلوانان نامدار ایران و کشتی گیران از آن عهد آشناتر و شناخته ترشده تر است .

بدون شک قبل از آنهم اسناد ومدارکی که‌از رواج کشتی ونام پهلوانان میدانهای‌زورآزمائی‌حکایت کند وجود داشته، ولی در دوران حملات مغولها با یران‌درموقع سوزاندن و به آب بستن و ویران کردن شهرهاازمیان‌رفته‌است .

* * *

کشتی میدانی وپهلوانی که پس از حملات مغولها تا مدت زمانی متروک مانده بود ، بزودی در زمان اوکتای قاآن (٦٣٩ - ٦٣٤ ه) باز رونق گرفت و توجه پسر چنگیزخان را بخود جلب کرد . وی به تقلید از پادشاهان ایران کشتی میدانی را درحضور خود مجدداً برقرارساخت .

قاآن از سراسر ایران کشتی گیران را جمع‌آورد و مسابقات کشتی بسیار ترتیب داد در اینجا شرح حال مختصریکی‌ازجهان پهلوانان‌عهد قاآن که فیله همدانی شهرت‌داشت نقل میشود که خود بکمال، گویای احوال پهلوانی در آن قرن است :

«دیگر قاآن به تماشای کشتی عظیم مایل بود و در ابتدا مغولان و قپچاقان و ختائیان حاضر بودند ، بعد از آن حکایت کشتی گیران خراسان و

عراق می گفتند. قاآن ایلچی فرستاد تا کشتی گیران فرستند. از همدان پهلوان فیله و پهلوان محمد شاه باسی نفر کشتی گیر باالاغ و علوفه روانه گردانیدند. چون بدرگاه رسیدند، قاآن را هیکل و تناسب اعضای فیله بغایت خوش آمد. قاآن به امیر ایلچی‌دای از قوم چلایر که دربارگاه حاضر بود گفت که تو کشتی گیران خودرا بیار تا با کشتی گیران عراق زور آزمائی کنند. اگر آنها غالب آیند ما پانصد بالش زر بدهیم و اگر ایشان مغلوب گردند تو پانصد اسب بده بر آن جمله مقرر کردند.

قاآن به شب فیله همدانی را بخواند و کاسه داد و دلخوشی فرمود. ونیز امیر ایلچیدای درهمانوقت پهلوانی‌را که حریف فیله بود و اورغانه‌بوکه نام داشت نزد خود طلبید و اهمیت مسابقه و شرطی را که با قاآن داشت متذکر و اورا نویدها داد.

بامداد حاضر شدند. امیر ایلچیدای گفت شرط آنست که پای یکدیگر بگیرند و درکشتی رفتند. اورغانه فیله‌را که‌درحال چهار میخ قرار گرفته بود، سخت گرفت و فیله گفت بهر قدرت و قوت که داری سرا نگهدار ورها نکن و فنی‌بقوت کرد و اورغانه‌بوکه‌را چون چرخ بگردانید و چنان بر زمین زد که از برخورد بدن او با زمین صدائی سخت برخاست.

قاآن از شادی‌بهواجست و فیله را گفت: خصم‌را نیکو نگاه دار. وامیر ایلچیدای‌را به شرط بیشتر دعوت کرد و او را به‌ادای پانصد اسب الزام نمود و فیله را بغیر از تشریفات‌و انعامات پانصد بالش زر فرمود دادند ونوکران ایشان را هر یک صد بالش زر فرمود و پهلوان محمد شاه یکی دیگر از پهلوانان ایران راکه با فیله از همدان بدرگاه آمده بود فرمود با فیله کشتی میگیری گفت گیرم.

بعد از چندی قاآن دختری ماه روی به فیله داد و آن پهلوان به‌عادت خود که از زنان پرهیز می‌داشت دست بوی نمی‌برد و از او مجتنب می‌بود.

روزی دختر به شکایت نزد قاآن آمد و گفت او از فیله جـزبی اعتنائی مهری ندیده است. قاآن فیله را طلب‌فرمود و بحث‌آن حال کرد و فیله همدانی گفت: چون در پهلوانی شهرتی یافته‌ام و تا کنون کسی بر من غالب نیامده اگر با زن مشغول شوم قوت من ساقط گردد ونباید که ازمقام پهلوانی فرو افتم..»

نقل به اختصار از جامع التواریخ

رشیدالدین فضل‌الله وزیرابن عمادالدوله ابی‌الخیر

دیگر از پهلوانان نامی ایران که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری از سرزمین ایران‌برخاست پهلوان پوریای ولی بود. در تذکره‌ها از وی بنام پهلوان محمودبن پریای ولی یاد شده است. پوریای ولی ازسرشدان وجوانمردان روزگار خود بوده و هنوز هم از او بنام مرشد و سمبل پهلوانی وفتوت و ورزشکاری ایران یاد میکنند و پهلوانان و ورزشکاران‌بنام او سوگند می‌خورند. پوریای ولی نیز ازعرفا وشعرای بنام عصر خود بوده است. ازکرامات وجوانمردیهای او حکایتهائی بر سر زبانهاست که در قسمت دیگر که مربوط به سجایای عالی و رفتار جوانمردانه پهلوانان ایران است از آنها سخن خواهد رفت.

درقرن هشتم هجری که هرقسمت از خاک ایران تحت سیطرهٔ اتابکی بود، حرفهٔ پهلوانی به صورت فعال خودیعنی عیاری به هنگامه‌ها و غوغاها باز گشته بود. یکی از پهلوانان آن عصر اسد کرمانی بود که بر شاه شجاع اتابک فارس شورید و مدتها باوی جنگها کرد.

از جمله پهلوانان عیار که در هنگامه آن قرن به انگیزه طریقت فتوت واخوت آئین دیرینهٔ پهلوانی ایـران ظهورکردند تا داد از بیدادگـر بستانند

یکی عبدالرزاق بیهقی بود که در نهضت سربداران خراسان که باستمکاریهای حکام بیگانه مغول مبارزه میکرد ، نقش فوق‌العاده‌ای داشت . او بزرگترین پهلوان عصر خود بود . عبدالرزاق ، وسیله کشتی گرفتن و پهلوانی و عیاری در میان مردم نفوذ و اعتباری والا یافت . ابتدا مقام جهان پهلوانی دربار سلطان ابوسعید گورکانی را داشت و بعدها به همت عالی خود نهضت سربداران خراسان را به ثمر رسانید و موجد سرسلسله دودمان طایفه سربداران خراسان گردید .

در ذکر ظهور عبدالرزاق بیهقی آمده است که‌وی به کمک برادر خود که خدمت سلطان ابو سعید گورکانی داشته به سلطانیه (پایتخت) دعوت شد .

سلطان ابوسعید هم مانند اوکتای قاآن به مسابقات کشتی درحضور خود علاقهٔ وافری داشت . در آن وقت پهلوان پایتخت ، پهلوان علی معروف به ابومسلم بود او کشتی گیری بی‌بدیل و تیراندازی چیره دست و بی‌همتا بود .

روزی سلطان پرسید :

ـ آیا می‌توان مردی را پیدا کرد که در کشتی و کمان گیری حریف ابومسلم گردد ؟

یکی از خواص بنام امین‌الدوله حاضر بود و جواب داد ؛

ـ عبدالرزاق

سلطان بحیرت شد و پرسید :

ـ عبدالرزاق که باشد ؟

وامین‌الدین پاسخ داد :

ـ عبدالرزاق پهلوانی است از بیهق و برادر من است و در زوربازو و کمان گیری بی‌مانند است .

سلطان فرمان داد که از اودعوت شود و به پایتخت بیاید و بموجب وصول

دعوت سلطان عبدالرزاق از بیهق حرکت و به سوی سلطانیه عزیمت نمود.
عبدالرزاق وقتی وارد سلطانیه شدقصدخانه برادرخودامین الدین کرد. از اتفاق گذارش بر بازار آن شهرافتاد و کمانی عظیم را از طاق گنبد بازار آویخته دید و پرسید:
-این کمان از آن کیست؟
گفتند:
-کمان، کمان علی ابومسلم پهلوان پایتخت است و هر کس بتواند زه آنرا تا بنا گوش بکشد صدسکه طلا پاداش خواهد داشت.
عبدالرزاق که ازاین رسم دیرینه آگاه بود، بربالا شد و کمان را گرفت وزه آنرا نه چندان سخت تابنا گوش آورد و رها کردچنانکه مردم بازار درعجب شدند و او را آفرین کردند.
چندی بعد از آنکه که بحضور پادشاه معرفی یافته بود، میدانی برای مسابقه کشتی آنان ترتیب یافت و با علی ابومسلم در حضور پادشاه کشتی گرفت و او را بر زمین زد ومقام جهان پهلوانی یافت.
پس ازمدتی استعداد ذاتی اوهم، به خرد وهوش وتدبیر درنزد سلطان آشکار شد و قرب‌ومنزلت بیشتری یافت. بطوری که‌پادشاه او راامرهای خطیر می‌فرمودبالاخره وقتی‌برای مأموریتی‌به کرمان‌رفته‌بود سلطان ابوسعیددارفانی را وداع گفت و او بی درنگ خود را به خراسان رسانید و همچنانکه گفته‌شد بیاری عیاران نهضت سربداران خراسان شتافت و پس از چند جنگ با حکام بیگانه مغول برآنان پیروز شد و درسال ۷۳۸ درسبزوار براریکه فرمانروائی خطه خراسان تکیه زد.

نقل از حبیب‌السیر

چنانچه ملاحظه شد در قرن هشتم حرفه پهلوانی و عیاری تحت تأثیر

مقتضیات اوضاع و احوال آن عصر که هرقسمت خاک ایران در تیول اتابکی خودکامه بود اعتبار اجتماعی یافت و در قرن نهم این حرفه به اوج اعتلای خود رسید.

در هر جا پهلوانان و عیارانی فرزانه بر می‌خاستند و مردم بی پناه را تحت حمایت خود می گرفتند. در نیمه دوم قرن نهم رواج پهلوانی بجائی رسید که از حدود کشور ایران بخارج راه یافت.

پهلوان یوسف ساوه‌ای، یکی از پهلوانان آن عصر که‌از لحاظ خرد و هوش هم استعدادی شایان داشت بهندوستان رفت و در شهر بیدر زورخانه تأسیس کرد و به آموختن فنون کشتی و آئین پهلوانی ایران اشتغال جست. آوازهٔ قدرت بدنی و استادی او در حرفه پهلوانی و کشتی در آن سامان بگوش خاص وعام رسید.

یوسف درضمن سفر به شهرهای هندوستان باپهلوانان آن دیار مسابقه میداد و درهرجا حریف‌های خودرا خاک میکرد و سرانجام درحضورسلطان محمد بهمنی دردهلی قوی ترین پهلوانان را بر زمین زد و مورد محبت سلطان قرار گرفت.

ازآن پس‌به‌نیروی هوش و خرد و استعداد مراتب مناصب را طی نمود و در دستگاه سلطنتی هند منزلت عالی یافت.

پهلوان یوسف در هر منصبی آئین اخوت وفتوت‌را دستور العمل خود ساخته بود و با همه به عدل و انصاف و مروت رفتار میکرد. تا بالاخره به سلطنت قسمت بزرگی از خاک هند رسید و مؤسس سلسلهٔ سلاطین بیجارپور هندوستان گردید و خود و اعقابش ازسال ۸۹۰ تا ۱۰۹۷ هجری درآن سامان سلطنت کردند. پهلوان یوسف ساوی به سیره جوانمردی و عدل و انصاف‌خود که آئین پهلوانان ایران زمین است به یوسف عادلشاه ملقب گشت و خود واعقابش مذهب شیعه اثنی‌عشری را در هندوستان رواج دادند.

در قرن نوزدهم پهلوانانی ظهور کرده‌اند که جامع جمیع خصال پهلوانی بوده‌اند. پهلوان محمد ابوسعید جهان پهلوان دوران سلطان حسین میرزا بایقرا که از مقربان خاص و عام بوده گذشته از مقام پهلوانی، مرشدی وارسته و شاعری محبوب و عالمی اهل معنی بوده است.

زین‌الدین محمود واصفی در بدایع‌الوقایع ص ٦٤٤ در شرح حال وی مینویسد:

«...... شهرت تام دارد که پهلوان محمدابوسعید باوجود مهارت و کمال در فن کشتی در جمیع علوم و فنون و فضایل فرید عصر و وحید دهر بوده .... هیچ پهلوانی زانوی او بر زمین نرسانیده و پهلوان در جمیع علوم و فضایل و کمالات و فنون متداوله وغیرها عدیم‌المثل و معدوم‌النظیر است.......

امیر علیشیر نوائی شاعر و حکیم آن عصر شیفتهٔ فضایل و کمالات او بوده و باری که در استرآباد رحل اقامت افکنده بود این رباعی را از روی نیاز می سراید و برای پهلوان محمد ابوسعید به نعمت‌آباد میفرستد:

در کعبه و دیر ما به‌ارشاد توایم — در صومعه و میکده با یاد توایم
ذاکر، سحر وشام به‌اوراد توایم — یعنی که یتیم نعمت‌آباد توایم

وپهلوان عالم نیز این رباعی را در پاسخ می‌سراید و برای امیر علیشیر به استرآباد میفرستد:

ای میر تو پیرو مابه ارشاد توایم — دایم بدعا گوئی و بایاد توایم
این شهر بتو خوشست و ما باتو خوشیم — مردیم و خراب استرآباد توایم

نقل از بدایع‌الوقایع صفحات ٦٤٦ - ٦٤٥

پهلوان سالهای درازی پهلوان شکست ناپذیر عصر بود و وقتی هم که با پیدا شدن حریفی خارق‌العاده‌مقام جهان پهلوانی خود را از دست داد باز تا آخر عمر استاد و مربی پهلوانان و نوخاستگان بود. او نه‌تنها برای مقام

پهلوانی بلکه بیشتر بحرمت فضایل معنوی و کمالات عالی انسانی‌اش مورد اکرام و احترام بوده است.

پهلوان محمد مالانی پس از سپری شدن دوران جهان پهلوانی محمد ابوسعید در درگاه سلطان حسین میرزا بایقرا مقام پهلوانی عالم یافت. وی نیز دارای کمالات‌وسجایای پهلوانی بود. پهلوان محمد مالانی به پیکر وزور بازو، رستم ثانی بود.

از عملیات پهلوانی او حکایات شیرین و جالبی مذکور است و جادارد شمه‌هائی از آن در اینجا نقل شود:

«.... روزی در مجلس سلطان (حسین میرزا) افاضل [و اعالی] و اکابر [واهالی] حاضر بودند پهلوان محمد ابوسعید درآن مجلس ملالتی ظاهر فرمود و گفت:

- حضرت پادشاه مرا به پهلوان عالم ملقب گردانیده‌اند و سر مفاخرت براوج مباهت رسیده و این لقب را مناسب بخود و مطابق واقع نمی‌بینم! زیرا که در پایتخت مثل پهلوان محمد مالانی‌باشد و این کمینه بااو کشتی نگرفته و او را نیانداخته، چگونه به این لقب سزاوار باشم؟

میرزا و امیرعلیشیر (۱) انگشت حیرت به‌دندان گرفتند و گفتند:

- ای پهلوان عالم‌محمد مالانی از جنس بشر نیست!. او یکی‌دیواست بصورت آدمی. روا باشد که شما باوی در مقام مبارزت می‌شوید؟

دراین‌حکایت‌بودند که [پهلوان] محمد مالانی پیدا شد. میرزا باوی گفتند:

-پهلوان عالم را با تو دغدغهٔ کشتی است چه‌میگوئی؟

---

۱ - امیر علیشیر نوائی وزیر سلطان حسین بایقرا از بزرگترین دانشمندان‌و شعرا وحکمای قرن نهم هجری.

گفت :

ـ چگونه این گستاخی توانم کرد؟ من کمترین شاگرد پدر ایشانم(۱) ایشان (مخدوم) و مخدومزادهٔ من اند.

همهٔ حضارمجلس به پهلوان محمد مالانی آفرین کردند ، پهلوان عالم فرمودند :

ـ دخل ندارد ، یکی از شرایط کشتی گیری آنست که هر کس از وی کشتی طلب نماید ، ابانکند و عذر نگوید.

الحاصل پادشاه‌فرمودند که پهلوانان تنبان پوشیدند و در مخاصمت کوشیدند. پهلوان محمد مالانی بخود قرارداد [پیش خود شرط کرد] که نه خود را و [همچنین] و نه او را بر زمین اندازد. بلکه کشتی را قایم و جدی وسخت سازد. چون مقدمات تلاش انگیختند و با یکدیگر در آویختند ،پهلوان عالم محمد ابوسعید ، اورا غافل ساخت ولنگ کمری انداخت (که پهلوان) محمد مالانی به پهلو بر زمین غلطید ، پهلوان عالم فی‌الحال به پیش شاه زانو زد.

پادشاه گفت :

ـ ای پهلوان ، این شیوه را به از شما که‌داند ؟ که مقرر است تا پشت حریف بزمین نوسانند محسوب نیست.

پهلوان گفت :

ـ ای پادشاه (این چه حکایت است) مناره را پشت و پهلو نمیباشد.

پهلوان محمد مالانی‌از زمین بر خاست ، چون فیل‌مست متوجه اوشد.

پهلوان عالم محمدابوسعید نظر کرد. در قفای (پشت‌تخت) پادشاه عمارتی بود و پنجرهٔ آهنی داشت و پهلوان محمد ابوسعید دست در آن پنجره زده و خود را به آن محکم ساخت. پهلوان محمد مالانی ، یک دست در میان

۱ ـ پهلوان محمد ابوسعید از اولاد ابوسعید ابوالخیر است.

دو پای پهلوان در آورده ، به یک دست دیگر گردن او را گرفته ، بنوعی کشید که آن پنجره از دیوار جدا شده وبنای آن دیوار را از هم فرو ریخت . پهلوان عالم را بآن پنجره بر سر دست بلند کرده ، خواست که بر زمین زند ، میرزا بر پای خاست و گفت :

ـ به سر من پهلوان را بزمین نزنی .

محمدمالانی پهلوان را به سلامت برزمین گذاشت ودست از وی بداشت (بیت) :

خدائی که بالا وپست آفرید زبر دست هردست دست آفرید

حکایت شیرین تری که از وقایع احوال محمد مالانی مذکور است ، هماوردی او با یکی از نیرومندترین وغول‌آساترین فیل های هندوستان می باشد وقتی نیروی جسمانی آدمی به‌نهایت ممکن خود میرسد . نیروی اراده و شجاعت او نیز ، همسان آن بالا می گیرد ، تاجائی که موجب اعجاب و تحیر دیگران میگردد .

« ..... سلطان حسین میرزا بایقرا درسنهٔ تسعمائه در ییلاق چهل دختران منجوق خیمه وسراپرده را بعیوق سپهر و قبهٔ ماه و مهر برابر گردانیده بود که پادشاه دهلو (دهلی) فیلی باقماشهای هندوستان برسم پیشکش فرستاد وآن فیل منگلوسی(۱) بود که مردمی که بهند رفته فیلان هندی را دیده بودند گفتند که [ما] در تمام هند [که گشته‌ایم ، فیلی بدین عظمت و جسامت ندیده‌ایم] ، تو گفتی که کوهی است و خرطومش اژدهائی است که از قلهٔ او آویخته وحضرت باریتعالی زیر کوه بیستون پیکر او چهار ستون برانگیخته . سلطان فرمود :

۱ ـ یکی از شهرهای هندوستان که عظمت فیلهای آن معروفیت دارد .

ـ سبحان‌الله ! زهی قادری که از قطرهٔ آبی اینچنین مخلوقی آفریده و عیاذاً بالله آدمی بوی گرفتار شود ، چگونه جان از دست وی تواند رهانید.

پهلوان محمد مالانی حاضر بود و گفت :

ـ تا آدمی چگونه‌باشد ؟

پادشاه که این سخن شنید بخود بپیچید و به غایت از پهلوان رنجید وبا خود گفت این چه کبرومنی بود که پهلوان اظهار نمود و به این کلام مترنم گشت :

تو غره مشو بزور سرپنجه دست کانجا که زره گراست پیکان گرهست

بعد از تفرق و ختم مجلس سلطان سید بدر را طلبیدند و از پهلوان محمد مالانی شکایت نمودند و گفتند :

ـ دیدید که پهلوان چه لافی‌زد و گزافی پیمود . امیر سید بدر فرمود:

ـ همان فیل آن نخوت و عجب را از دماغ او بیرون خواهد آورد .

میرزا فیلبان را طلبید و گفت :

ـ میخواهم پهلوان را ادبی کنم‌واو را گوشمالی دهم . می‌باید فیل‌را بر پهلوان برانگیزی و او را تیز سازی تا او را گوشمالی بدهد .

فیلبان گفت :

ـ شما زود از این فیل دلگیر شده اید . . . . آن گرزی که پهلوان دارد . یکی از آن بر سر فیل میزند و مغز وی پریشان میشود .

و آن گرز راهمان روز که پهلوان شنیدآن فیل‌را از هندوستان‌آورده‌اند تهیه نموده بود ، آن بوزن هفده من بود به‌سنگ‌خراسان و هر گزآنرا یک نفس از خود جدا نمی ساخت .

میرزا فرمودند :

ـ این هندو راست میگوید :

امیر سید بدر گفت :

ـ این حیله بمن میرسد که پهلوان را از گرز جدا سازم . چون امیرسید بدر به منزل خود برگشت کسی را پیش پهلوان فرستاد که بعضی ازپهلوانان گرز تو را به ناچیز انگاشته اند و لاف و گزاف می‌زنند که گرز پهلوان بدست ما بی مقدار است و از پرگوئی های اینان بجان آمده‌ایم . امیر اژدر میگوید من گرز پهلوان را کار می‌توانم فرمود و ابن علی میگوید که من آن گرز را صدنوبت بهوا می‌اندازم وميگيرم و امیر مکرم دعوی میکند که من آن گرز را صد نوبت بهوابرده و تا چهار انگشت نزدیک زمین فرو می‌آورم .... آن گرز را زود برای ما بفرستید که گردن دعوی این مدعیان لافزن را نرم سازم .

پهلوان از این مکر غافل گشته و گرز را فرستاد . امیر سید بدر به پادشاه خبر داد که ما کارخود را کـردیم و گرز را از چنگ پهلوان بـه حیله در آوردیم . دیگرشما میدانید . میرزا طیفور شاطر را فرستاد و گفت :

ـ پهلوان را بگوی که فی‌الحال مانند دولت و اقبال بدین آستان سپهر مثال حاضر شو ومقید به‌جامه وموزه نشووبهر وضع که باشی آنرا تغییر مده !

وقت نیمروز بود که پهلوان به خواب قیلوله اشتغال داشت که طیفور شاطر رسید و پیغام‌واجب الاذعان سلطان‌را رسانید . پهلوان شمه‌ای پی‌برد و گفت :

ـ گرز را بیارید .

گفتند :

ـحالا محال است و آن میسر نیست .

پهلوان همانطورکه بود فقط کمربندی بروی پیراهن بست و پوششی ساده بر تن کرد و بی کفش متوجه میرزا گردیدند .

پادشاه پیش از فرستادن طیفور شاطر فرموده بود که چند مشک شراب در حلق فیل ریخته بودند و اورا مست و دیوانه ساخته بودند .

همینکه پهلوان به نزدیک درگاه سلطان رسید. فیل از قفای اردو رها شد و بیرون آمد و متوجه پهلوان شد، میرزا فرمود:

هر که گردن بدعوی افرازد　　دشمنی اینچنین براو تازد

و به طعنه رو به پهلوان کرده و گفت:

ـشما اید که میفرمودید تا آدمی چگونه بود و این فیل را به این عظمت اعتبار نگرفتید. اکنون از عهدهٔ او بیرون آئید:

پهلوان فرجی و دستار خودرا در هم پیچیده و پرتاب داد و آستین های پیراهن را تا به آرنج بالا زد ودامن پیراهن را در تربندی کمر بند محکم ساخت ویک پای را پیش نهاد.

فیل خرطوم خود را حمایل‌وار بردوش پهلوان نهاد و در زیر بغل او استوار گردانید. فیل یک قوت کرد که پاشنه های پای‌پهلوان از زمین برداشته شد و یک قوت دیگر کرد که‌فقط دو سر انگشت پایهای پهلوان برزمین ماند و اندیشه کرد که چه چاره کند. اگر این یک‌زور دیگر کند او را بر هوا برده برزمین میزند که استخوانهای او را لخت‌لخت می‌سازد.

پهلوان لنگر انداخت چنانکه هردو کف پایش برزمین قرار گرفت وروی بطرف زیر شکم فیل نمود و به قاعدهٔ کشتی لنگ کمری رسانید، بطوری که فیل درگردید و فیلبان خود را بینداخت و کمروپشت فیل بر زمین آمد. تو گفتی که چهار ستون در هوا شد.

غریو از خلق برآمد.

چند روز بعد فیلبان پیش پهلوان آمده گفت:

ـپهلوان، از آنروز که شما فیلرا انداخته‌اید و او را زبون نموده‌اید، کینهٔ شما رادر دل گرفته و شبها چشم از خیمه و خرگاه شما برنمی‌دارد. و

میترسم که غافل شوم و از این جانور حرکت قبیحی صادر شود که در بلا افتم.

پهلوان گفت:

ـ امشب تو در استحکام فیل تغافل کن و او را کند و زنجیر نکن و بگذار که او بجانب ما آید اورا مهمانداری براصل نمایم که من بعد این نوع دغدغه‌ها بخاطر راه ندهد و حواس خود را از ما بردارد و بکار خود گیرد.

شب‌هنگام پهلوان‌فرمود که فرش و رختخواب اورا درون خیمه‌پهلوی ستون گستردند و بالاپوش خود را برآن پوشاند و دستارش را بر بالای سر گذاشت و پیکری به لباس خود در خوابگاه راست کردو گرز خود را گرفته با جمعی از عیاران بگوشه‌ای منتظر نشست.

دو پاس که از شب گذشت دیدند که از جانب اردو فیل بمانند کوهی سیاه پیدا شد و بدر خیمه آمد و به اطراف و جوانب نگاه کرد و پس به یک هجوم از درخیمه در آمد. فیل بستر را پهلوان‌خیال کرده و در زیرشکم درآورد و بنیاد مالش گرفت.

در دم پهلوان با جماعتش رسیدند و طنابهای خیمه کندند و از چپ وراست بردست و پای فیل پیچیدند. پهلوان آن گرز را بربدن فیل زدن گرفت. فیل در فریاد شد. چنانکه همه اردو خبردار گردیدند پادشاه از خواب بیدار شد و پرسید:

ـ این چه غلغله است.

گفتند:

ـ فیل برسر پهلوان شبیخون برده و پهلوان خبردار گردیده و او رادر کتک من یشاء و بغیر حساب کشیده.

میرزا فرمود مشعل‌ها افروختند و سوار شده و قریب هزار کس متوجه خانهٔ پهلوان شدند چون رسیدند میرزا فرمودند:

- پهلوان دست نگهدار.

پهلوان پیش دوید و گفت :

- این جانور هیچ نمانده بود که مرا هلاک سازد. لله‌الحمد که خبردار گردیدم.

پادشاه فیل را از پهلوان طلبیده خلاص کردند.

بامداد، میرزا سلطان حسین فرمودند که فیل را با پهلوان آشتی میدهیم وبرای تشریف آن جشنی برپا می کنیم و فی‌الحال گوسفندان کشتند و ضیافتی با شکوه برپا ساختند و پهلوان و فیل را لباسهای قیمتی پوشانیدند. از برای فیل ماش و کرنج(۱) پختند و در پیش فیل نهادند.

پهلوان بر یک جانب و فیل بر جانب دیگر.

پهلوان نواله‌ها را به دهان فیل میگذاشت و فیل نیز نواله‌های آماده که در پیش او گذاشته بودند به خرطوم به طرف پهلوان مینهاد و پهلوان آنها را تناول می کرد.

در پایان جشن پهلوان پیشانی فیل را بوسه داد و فیل نیز سر خود را فرود آورد و باخرطوم بازوی پهلوان را نوازش کرد.

نقل از بدایع‌الوقایع

یکی دیگر از پهلوانان خارق‌العاده اواخر دوره سلطان‌حسین میرزابایقرا پهلوان درویش محمد بود. وی نیز از طلاب علوم واهل درس وبحث بود ودر عمل از جوانمردی، شهره روزگار گشت.

پهلوانی بدون جوانمردی و بدون فضیلت و تقوی و مروت و معرفت به جسم بی‌روح می‌ماند. تلاش پهلوان درویش محمدبرای رسیدن به پیروزی

---

۱ - برنج

در نوع خود ، از نمونه‌های کم نظیر است. از اینرو حکایتی که در وقایع احوال او آمده است در اینجا نقل میشود :

« یکی از جوانان جماعهٔ مهرهٔ اثنی‌عشریه که در درس مولانا شیخ حسین علم و حکمت می‌آموخت ، درویش محمد نام داشت . مولانا می‌فرمود درویش‌محمد با هر کس در مباحثه می‌شود مرا بر آن کس رحم‌میآید زیرا چنان مدعی را مجاب می‌نماید که ازشرم وسرشکستی به عذاب می‌آید .

در اینوقت‌در خطهٔ خراسان وشهر هرات شهرت افتاد که کشتی گیری از عراق متوجه خراسان شده که از تمام پادشاهان ربع مسکون خط مسلمی ستانده ، نامش پهلوان علی روستایست که هرگز در پهلوانی و زبردستی او درعرصهٔ جهان پهلوانی‌نیامده و دعوی او آنست که به‌هرات میروم وپهلوان سرتکیه نشین را حلقه‌بگوش وغاشیه بردوش خود می‌سازم

بمحض درآمدن‌این خبر به‌خراسان‌استادان‌درویش‌محمدراازدرس‌مدرسه برای مدتی بازداشتند و به کشتی گیری برگماشتند. مقرر شد تاده تن از پهلوانان نوخاسته علی‌الدوام با درویش محمد کشتی بگیرند و اوهرکدام را بنوعی می‌انداخت. کاربجائی رسید که چهار کس را مقرر داشتند در هردفعه با او درآویزند و او هرچهار را بربالای یکدیگر می‌انداخت.

دیگر مقرر شد که جوال بزرگی را پر از ریگ نمناك میکردند قریب به صدمن سنگ خراسان یک دست در ته جوال درمیآورد وبدست دیگر سر دیگر آنرا گرفته از زمین برمیداشت و برپس سر می‌انداخت.

از ورزش او بجائی رسید که جوالی به ظرفیت دویست من ریگ نمناك ساختند وبعد آن‌جوال پر از ریگ را از روزن خانه آویختند وآنرا جمعی به یک جانب می کشیدند ودرویش محمد در محاذی‌روزن می‌ایستاد وآن‌جماعت دست‌باز می‌داشتند و آن جوال بر کتف او می‌آمد و وی آنرا دور می‌انداخت .

رفته رفته کار بجائی کشید که هرچند آن جوال را دور میبردند و می گذاشتند پهلوان آنرا حمل میکرد و آن بر کتف وسرو روی و گردن او از جای نمی‌جنبید.

ورزش که بدین نهج رسید استاد او (پهلوان محمد ابوسعید جهان پهلوان اسبق) گفت که دل ما فی‌الجمله جمع گردید. اما می‌باید که بهمین ورزشها شب و روز مشغول بود.

بعد از سه‌سال آن پهلوان نام‌آور علی روستای به خراسان آمد. چون بقصبهٔ «کوسو» رسید پهلوان محمد ابوسعید رئیس پهلوانان خراسان کشتی گیران نامدار و معتبر پایتخت را به‌استقبال فرستاد که همه به‌تحف وهدایا به‌پیش او رفتند و او را اعزاز واحترام واکرام کردند. به‌عزت هرچه تمامتر به شهر هرات درآوردند.

رئیس پهلوانان هرات (پهلوان محمد ابوسعید) مقرر ساخت که چهل روز پهلوان را کشتی گیران مهمانداری کنند و درویش محمد را در این چهل روز ورزش فرمایند.

سلطان حسین میرزا از رئیس پهلوانان پرسید:

- چاره این پهلوان را چه نوع کرده‌اید وباوی کدام پهلوان کشتی خواهد گرفت؟

پهلوان محمد ابوسعید گفت:

- یتیمکی (بچه عیاری) است که تکیه را رفت وروب میدهد. این امر را بوی حواله نموده‌ایم.

میرزا پرسیدند:

- این پهلوان کیست؟

گفتند:

- درویش محمد است.

سلطان میرزا انگشت حیرت به‌دندان گرفتند و گفتند :
ـ او خردسالست ، نا گاه بی‌ناموسی واقع شود .
رئیس پهلوانان گفت :
ـ امیدواریم سبب آبرو وناموس گردد .

بعد از چهل روز ، سلطان میرزا حکم فرمودند کشتی بگیرند . حوض باغ زاغان را خشك کرده بودند ، در ته حوض میدان کشتی مقرر شد . چون درویش محمد از جامه بیرون آمد [لباس از تن بیرون کرد] گویا روح مجسمی بود و سلطان میرزا فرمود که هیچ لذتی برابر آن نیست که کسی نظارهٔ بدن درویش‌محمد نماید . لهذا او را به تپچاق (پهلوان) کشتی گیران ملقب گردانید .

پهلوان علی روستای در برابر او در کمال بی‌اندامی وناهمواری می‌نمود .

القصه چون بهم درآویختند درویش محمد او را بمثابه طفلی از زمین برگرفت و بر سر دست بلند کرده ، چرخی زد وبرزمین انداخت که صحن میدان مثل کورهٔ سیماب در لـرزه درآمد . علی روستای از پس سر تا بـه پاشنهٔ پا برزمین نقش بست . غریوشادی از خلق برآمد .

پهلوان علی روستا برخاست و گفت :

ـ این جماعت سحر کرده‌اند ومرا بسته‌اند تا مرا یارای هیچ قوت و حرکت نماند .

میرزا گفت :

ـ اینها مهملاتست ، دیگر کشتی میگیری ؟ چون سه نوبت دستورست .

گفت :

ـ شاها ، اگرمن آدمی باشم همین بس است

میرزا به امرا وارکان دولت گفت :

ـ هرکه سرمرا دوست میدارد به درویش محمد انعامی کند .

چنین گویند که قریب به صدهزار درم به درویش محمد انعام شده بود درویش محمد همه آن‌ها را به پهلوان علی روستای بخشید و گفت :

ـ مرا همین آبروبس است او هم به امیدواری به‌این دیار آمده محروم نشود .

پهلوان درویش محمد از روی علو نسب در میان این طایفه مفاخر و مباهی‌بود زیرا که از جانب پدر به‌سلسله خواجه عبدالله انصاری می‌پیوست و از جانب مادر ، رشتهٔ انتساب خود را به خرقهٔ سلطان ابوسعید ابوالخیر می‌بست .

نقل ازبدایع‌الوقایع

پهلوانی همیشه شأن عمومی مردم ایران بوده و از صدرتا ذیل بدان گرایش داشته اند . گذشته از اردشیر بابکان و ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفار .... یا عبدالرزاق بیهقی ، و یوسف ساوی ، شاه اسمعیل صفوی و نادرشاه افشار هم هر یک بنوبه از پهلوانان و نخبه عیاران عهد خود بوده‌اند که از برکت فتوت و مردانگی و نیروی بازو و خرد وهوش‌سرشار که از صفات و سجیهٔ پهلوانان باستانی ایران است به‌جلب اعتماد مردم توفیق یافتند و بردشمنان ایران پیروز شدند .

نام‌پهلوانان‌بسیاری ازدوران صفویه وزندیه وقاجاریه نیز در تذکره‌ها آمده است و درهر دوره جهان پهلوانان یکی‌پس از دیگری جایگزین‌یکدیگر میشدند و مقام پهلوان پایتختی را احراز می‌کردند و رسم وآئین پهلوانی را درکشور خود رواج میدادند وسنت‌های‌درخشان آنرا درصحن مقدس‌زورخانه به عموم تعلیم میدادند .

* * *

پهلوان مذاقی عراقی معاصر شاه طهماسب نه‌تنها مقام بزرگترین پهلوان دوران را داشته ، بلکه خود یکی از برجسته ترین شعرای دربار پادشاه صفوی بود . ازاو دیوان شعری هم در دست‌هست که ارزش قابل ملاحظه‌ای دارد .

و پهلوان بیک قمری نیز از پهلوانان معاصر شاه طهماسب بوده و بمناسبت فداکاری‌ها و دلاوریهائی کـه در راه اعتلای وطن عزیز نمود و جانبازیهائی که در جنگ با ازبکها که پی‌درپی خاك خراسان‌را مورد تاخت و تاز قرار میدادند نشان داد به مقام امیر لشکری رسید .

* * *

در اواسط و اواخر دوران صفویه کشتی و ورزش باستانی و پهلوانی رونق بی‌سابقه‌ای یافت . در هرشهری صدها پهلوان بنام وجود داشته‌اند که در اینجا ذکر اسامی آنان جایز بنظر نمی‌رسد .

پهلوان کبیر اصفهانی و پهلوان آقای لندره دوز اصفهانی ، معاصر کریمخان زند بوده‌اند ودر پهلوانی وشجاعت بی‌مانند آنها حکایت‌ها آمده است .

اسامی پهلوانان بزرگ‌از ابتدای‌قرن سیزده به‌بعد درتواریخ و تذکره‌ها بیش از هرزمان بچشم می خورد . در اینجا تنها به ذکرنام معدودی از مشهورترین آنان اکتفا میشود :

پهلوان یزدی بزرگ که‌بیش از شصت من وزن داشته تا آخر عمر هیچکس نتوانست گرده او را بخاك برساند .

پهلوان اکبر خراسانی‌یکی دیگر از پهلوان‌پایتخت‌های‌زمان قاجاریه

بود که همچون یزدی بزرگ آوازه ای عظیم و دورهٔ قهرمانی دیرپائی داشته است .

دوپهلوان اخیر ازرواج دهندگان ورزش باستانی بوده‌اند وزورخانه های بسیاری در دوران حیات ایشان گشایش یافت و رموز وآئین پهلوانی و ورزش باستانی ازمیان طبقات مردم عادی تا آنجا کارش بالا گرفت که سلطنه ها ودوله ها را هم بمیان گود زورخانه کشاند وبا آلات و ادوات ورزش باستانی به تمرین وحرکت واداشت

ازآنجا که ناگزیر است بمقتضای وضع کتاب باجمال از پهلوانان نامدارهردوره یاد شود وهمچنین ازذکر نام بسیاری خودداری گردد باز نمیتوان از نام دوپهلوان بزرگ دیگر یاد نکرد .

این دو پهلوان یکی حاج محمد صادق بلورفروش و دیگر آقا سید حسن رزاز است که باید آنانرا آخرین پهلوانان دورهٔ قدیم درآستانه عصرجدید ایران شناخت ایشان‌هم در رواج ورزش باستانی‌و زورخانه نقش برجسته‌ای داشته‌اند .

پهلوان حاج محمد صادق بلورفروش تا آخر عمر زمین نخورد و تمام حریفهای خود را بخاک انداخت آقا سید حسن رزاز نیز چنان بوده ، علاوه برآن ، سمت مرشدی و احترام و تقدسی خاص نیز درمیان پهلوانان داشت .

اسامی‌جهان پهلوانان کشتی ایران از زمانی که درتواریخ باقی‌مانده بترتیب درهرقرن‌اعبارتند از :

پهلوان فیله همدانی	قرن هفتم هجری
پهلوان محمودبن ولی‌الدین خوارزمی معروف به‌پوریای ولی	قرن هشتم هجری

عبدالرزاق بیهقی	قرن هشتم هجری
پهلوان اسد کرمانی	قرن هشتم هجری
پهلوان حیدر تیرگر	قرن نهم هجری
پهلوان مفرد قلندر	قرن نهم هجری
پهلوان محمد ابوسعید	قرن نهم هجری
پهلوان محمد مالانی	قرن نهم هجری
پهلوان درویش محمد	قرن نهم هجری
پهلوان علی روستای	قرن نهم هجری
پهلوان نداقی عراقی اصفهانی	قرن دهم هجری
پهلوان بیک قمری	قرن دهم هجری
پهلوان میرزا بیک کاشی	قرن یازدهم هجری
پهلوان کبیر اصفهانی	قرن دوازدهم هجری
پهلوان آقای لندره دوز	قرن دوازدهم هجری
پهلوان عسگر یزدی	ازقرن سیزدهم به بعد
پهلوان ابراهیم یزدی (یزدی بزرگ)	» » »
پهلوان شعبان سیاه	» » »
پهلوان حاج محمد بدافت	» » »
پهلوان حاج نایب رضاقلی	» » »
پهلوان اکبر گلزار کرمانشاهی	» » »
پهلوان اکبر خراسانی	» » »
پهلوان یزدی کوچک (عبدل)	» » »
پهلوان سید هاشم خاتم زاده	» » »
پهلوان ابوالقاسم قمی	» » »
پهلوان اصغر نجار	» » »

پهلوان میرزا باقر در اندرونی	ازقرن سیزدهم به بعد
پهلوان علی میرزای همدانی	» » »
پهلوان مهدیخان سیف‌الملك	» » »
پهلوان حاج سید تقی کمالی‌قمی	» » »
پهلوان صادق قمی	» » »
پهلوان حاج سید حسن شجاعت رزاز	» » »
پهلوان حاج محمد صادق بلور فروش	» » »

مشت زنی

در تاریخ پهلوانی ایران ، بندرت مشت و مشت زدن دیده میشود وپهلوانان تنها در مخاطرات وبرخورد های شدید بآن مبادرت میورزیدند مشت زنی در ردیف کشتی وسایرفنون پهلوانی وجنگی درتواریخ ایران بقلم نیامده است .

باید گفته شود که مشت زنی از حرفه های پهلوانی نبوده و پهلوانان ایران بمحض روبرو شدن باحریف بااو در می‌آویختند ، واگر میدان زورآزمائی بود بکشتی و یا اگر میدان جنگ بنبرد تن به تن و سلاح مقابله میکردند . ایشان علاقه‌ای باین حرفه نداشتند . معذلک گاهی بازدر شاهنامه فردوسی و یا بوستان سعدی و برخ کتب دیگر کلاسیک و تاریخی ایران به چنین تعریف‌هائی برمی‌خوریم :

تهمتن یکی مشت بر گردنش　　　　بزد سخت وبرشد روان ازتنش

شاهنامه فردوسی

یا . . . . «مشت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف بفغان آمده . . . . الی آخر »

گلستان سعدی

ولی اکنون در زمان ما به‌تقلید از اروپائیها مشت بازی جزء مسابقات دیده میشود .

حرفه مشت زنی یا مشت بازی از خصوصیات روح گلادیاتوریستی اروپائیان سرچشمه میگیرد.

در مسابقات دونفر را بهم میاندازند و آنها مثل دو گلادیاتور البته نه با سلاحهای جنگ بلکه با مشت بجان هم میافتند. و تماشاچیان هم از تماشای آن لذت میبرند.

ولی از آنجائیکه در تاریخ ایران شواهدی همچون قساوت های تاریخ روم وجود نداشته ومردم ایران آنرا بمثابه آزار یکدیگر، گناه میدانند درهیچ مورد چنین صحنه هائی بعنوان مسابقه وجود نداشته است.

در اینجا حکایتی از بوستان سعدی که می‌تواند گوشه ای از احوال مشت زنان را در ایران قدیم نشان دهد آورده میشود:

حکایت روزگار مشت زن

یکی مشت زن بخت روزی نداشت! — نه اسباب شامش مهیا نه چاشت
زجور شکم گل کشیدی به پشت — که روزی محالست خوردن به‌مشت
مدام از پریشانی روزگار — دلش پر زحسرت تنش سوگوار
گهش جنگ با عالم خیره کش — گه از بخت شوریده رویش ترش
گه از دیدن عیش شیرین خلق — فرو میشدی آب تلخش به حلق
گه از کار شوریده (۱) بگریستی — که کس دید ازین تلخ تر زیستی
کسان شهدنوشند و مرغ و بره — مرا روی نان می‌نبیند، تره
گر انصاف پرسی نه نیکوست این — برهنه من و گربه را پوستین
دریغ از فلک شیوه ای ساختی — که گنجی بدست من انداختی

۱ ـ وارونه، آشفته

چه بودی که پایم دراین کارگل   بـه گنجی فرو رفتی ازکـام دل
مگر روزگـاری هوس راندمـــی   زخود گـرد محنت بر افشاندمی
شنیدم کـه روزی زمین میشکافت   عظام (۱) زنخدان پوسیده یـافت
بخاک اندرش عقد(۲) بگسیخته   گهرهای دندان فرو ریختـه
دهان بی زبان پند میگفت راز   که ای خواجه بابی نوائی بساز
چواینست حال دهان زیرگل   شکر خورده انگـار یا خون دل
غم از گردش روزگـاران مدار   که بی‌ما بگردد بسی روزگار
همان‌لحظه کاین خاطرش روی‌داد   غم از خاطرش رخت یکسو نهاد
که ای‌نفس بی‌رأی و تدبیر وهش   بکش بار تیمار و خود را مکش
اگـر بنده‌ای بار برسر بـرد   وگر سر باوج فلک بر برد
در آن دم که حالش دگرگون شود   بمرگ از سرش هردو بیرون شود
غم و شادمانی نماند ولیک   جزای عمل ماند و نام نیک
کرم پایدارست ، نه‌دیهیم و تخت   بده کز تو این ماند ای نیکبخت
مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم   که پیش‌ازتوبودست وبعدازتوهم
خداوند دولت غم دین خورد   که دنیـا بهر حال می‌بگذرد
نخواهی که ملکت بر آید بهم   غم ملک و دین هردو باید بهم
زرافشان چودنیا بخواهی گذاشت   که سعدی‌درافشاند چون‌زرنداشت

« بوستان »

---

۱ ـ استخوانها   ۲ ـ یکسرع مروارید ـ گلوبند

معرفت در قاموس پهلوانی

از قدیمترین روزگار، در ایران معرفت از اصول و شرایط مقام پهلوانی بوده و تنها، زورمندی و تنومندی برای عنوان پهلوانی کفایت نمیکرده است.

پهلوان یعنی انسان نیرومند و اهل معرفت. وقتی کسی دارای معرفت باشد، طبعاً جوانمرد وفداکار و نوعدوست نیز خواهد بود.

معرفت عبارتست از شناسائی به آنچه در زندگی، تابع اعمال و رفتار آدمی باشد و یا براو محیط وحاکم است.

اهل معرفت کسی است که دربارهٔ کلیهٔ مسائل تفکر وتأمل کند ودر امور صحیح و سقیم تعقل نماید و قدرت تمیز و تشخیص داشته باشد و تقوی و راستی وخداشناسی پیشه سازد و نیکی و کمال را هدف زندگی بشناسد.

پهلوانان ایران چه آنانکه سردار و اسپهبد بوده‌اند وچه آنانکه به‌دلیری و فداکاری در راه وطن به پادشاهی رسیده‌اند، همه خردمند ودانا بوده‌اند. درباره این طبقه از پهلوانان و نقش تاریخی آنان در مبحث بعد گفتگو خواهد شد ولی آن پهلوانان عالی مقامی که در اینجا مورد بحث هستند آنهائی‌اند که درعصر خود به‌فضیلت و کمال و بطور کلی معرفت بیش از اقران خود بوده‌اند.

پوریای ولی از برجسته‌ترین پهلوانان اهل‌معرفت بوده و در حکمت و شعر مقام والائی داشته است.

پهلوان یوسف ساوی که به‌سلطنت قسمتی ازخاک هندوستان رسید جز به‌نیروی تدبیر واستعدادی که‌بسائقه معرفت بر امورزند گی داشته بدان مقام ممکن نبود نائل گردد.

عبدالرزاق بیهقی که جهان پهلوان‌دوران خود بود ونهضت سربداران خراسان‌را به‌ثمر رساند، دارای‌ادراک قوی وسیاست‌و قدرت‌معرفت‌فوق‌العاده بود و سر انجام بانفوذ معنوی خود درجماعات مختلف مردم، به مقام سلطنت خراسان رسید.

پهلوان مفرد قلندر وقتی برای اولین بار باسلطان حسین میرزا بایقرا مواجه میشود چنان او را تحت تأثیر نفوذ کلام ومعرفت خود قرار میدهد که برای همیشه‌محبوب سلطان میگردد. « . . . . میرزا از فصاحت وبلاغت او حیران شد و او را پیش طلبید ودستی. . . . » بدایع الوقایع ص ۶۳۳ - ج ۱

وپهلوان محمد ابوسعید چنانکه شرح احوال وی گذشت. از اجلهٔ اهل معرفت و استادان زند گی بوده است: « . . . پهلوان محمد ابوسعید با وجود مهارت و کمال در فن کشتی در جمیع علوم و فنون و فضایل فرید عصر و وحید دهر بوده . . . . . این پهلوان در فن کشتی کتابی تصنیف ساخته و آن مقدار لطایف و ظرایف درآن پرداخته که منشیان میدان فصاحت وسخنوران‌معرکه بلاغت که آنرا می‌بینند زانوی عجز بر زمین‌می‌نهند . . . » ص ۶۴۴ - ۶۴۸ همان کتاب.

و پهلوان درویش محمددر بحث ومنطق سر آمد بوده‌و کمتر کسی با او در مجالس علمی به‌استدلال و زبان آوری وبلاغت برابری میکرده است.

پهلوانی در کشور ما بامعرفت‌توأم بوده وهیچگاه بادانائی وخردمندی مباینت نداشته است. جهان پهلوانان، مذاقی عراقی و پهلوان بیک قمری

هر دو از شعرا و فضلای عهد شاه طهماسب بوده‌اند و پادشاه صفوی نسبت به ایشان علاقه خاصی داشته است.

امروز نیز لفظ معرفت برزبان پهلوانان وورزشکاران موقع قضاوت درباره اشخاص رانده میشود. مثلاً میگویند فلانی آدم بامعرفتی است ویافلانی خیلی بی معرفت است.

این اصطلاح لفظی نشان علاقه و دلبستگی ورزشکاران و پهلوانان ما به فضیلت معرفت می باشد.

دانائی و توانائی لازم وملزوم و مکمل یکدیگرند خوشبخت آن پهلوان و ورزشکاری که در کمال معرفت خود بکوشد. تقوی وراستی وشجاعت واعتماد بنفس و ایمان به حقیقت را در خود بپروراند.

سیمای واقعی پهلوانی در ایران

از خاک پهلوان خیز ایران پوریای ولی و پهلوان محمد ابوسعید و پهلوان یزدی بزرگ و پهلوان اکبر خراسانی وحاج محمد صادق بلور فروش وپهلوانان بسیار دیگر برخاسته‌اند که هر کدام درعصرخود نمونهٔ خصال عالی انسانی و جامع جمیع فضائل بوده‌اند. همه وهمه چه از اساطیر و چه‌ازتواریخ و یا قرون اخیر از رستم دستان تا پوریای ولـی ، از صفات نیکو و کف نفس وفداکاری و جوانمردی و بزرگواری برخوردار بوده‌اند.

آقا سید حسن رزاز به تقوی و تدین و مردم دوستی‌و حمایت از ضعفا معروف بوده و هنوز از او بنام مرد حق حقیقت و مقتدای پهلوانان یاد میشود و عکسش همچون یکی از یادگارهای مقدسین در زورخانه ها مقام و جای عالی دارد.

حاج محمد صادق بلور فروش نیز مردی متقی ومتدین بوده و کسی‌در روزگارش درزهد و صفای باطنی‌او تردید نداشته‌است. این دو پهلوان ، آقا‌ـ سید حسن رزاز و حاج محمد صادق تاآن حد قلوب مردم‌را تسخیر کرده بودند که آن دورا نظر کرده میدانستند.

کرامات بسیاری بر وصف مبالغه درفضایل پهلوانانی نظیرایشان رائج است . یکی ازپهلوانان ، درخلوص نیت وفتوت ومقام تقوی بجائی میرسد که هروقت برای نماز به مسجد میرود ودست به قفل بسته میزند درخود بخود باز میشود وهنگام مراجعت کفش پیش پای وی جفت میگردد .

پهلوان دیگری هر گاه سحر بزورخانه میرفته در مقفل خود بخود برویش باز میشده وازغیب مراسم ورزش را برای او بجای میآوردند .

این عقیده‌های عامیانه دربارهٔ چنین اشخاص اگر ارزش منطقی نداشته باشد درعوض میتواند نشان دهندهٔ نفوذ و تأثیر ورزش باستانی درمقام مقدس زورخانه و تربیت عالی آن و انسانی بودن آئین پهلوانی درایران باشد .

حتی تا همین اواخر وقتی متمکنین ومتمولین میخواستند بحج یا سفری دور بروند ، خانواده خود را بهمین جوانمردان که خصال پهلوانی تاریخی داشته‌اند و سخت پای بند فتوت ومعتقدات مذهبی‌خود بودند می‌سپردند و یا در وصیت نامه های خود آنانرا قیم بازماندگان صغیر خود میساختند .

این جوانمردان بخانواده های آنان مثل خواهران و مادران خود نگاه میکردند وحاجات آنانرا بی‌ریا برمی‌آوردند و هر روز به‌در خانه تحت سرپرستی خود میرفتند و چند قدم دورتر می ایستادند و بی‌آنکه بدان نگاه کنند احوال می‌پرسیدند که کاری، سفارشی ، حاجتی به بیرون نداشته باشند .

صادق هدایت داستانسرای معاصر ، یکی از این جوانمردان را در داستان « داش آکل » به نیکی توصیف میکند .

داش آکل پهلوان محل سردزک شیراز است ، تمام ثروت پدر را بحاجتمندان بخشیده و جز مختصری برای رفع احتیاج زندگی خودنگاه نداشته است .

یکی ازمتمولین محل اورا قیم‌صغیرهای خود میکند ، داش‌آکل وقتی این خبر را می‌شنود میگوید خدا بیامرز بد دینی بگردن او گذاشته و اما بناچار قبول میکند .

او چند سالی که قیم آن خانواده بود تا پسر ارشدشان بسن قانونی برسد ، همه چیزرا برخود حرام کرده بود . وهر ناسزا وناپسندی را که ازطرف بدخواهانی که ازاموال حاجی از سوء استفاده بازمانده بودند بگوششمیرسید تحمل میکرد .

وقتی تصادفاً یکبارچشمش به‌دختر حاجی می‌افتد، آن دختر زیبا روی دل ازکف او می رباید و با اینکه دختر هم نسبت باو محبت پیدا میکند ، هیچگاه دلدادگیش را بروز نمی‌دهد .

داش آکل که خود ازخانواده معتبری بود و باندازه لازم ازمال دنیا داشت میدانست اگر ازدختر خواستگاری کند کسان وفامیل او با میل و رغبت دختر را باو میدهند معذلک هیچگاه چنین تمایلی از خود نشان نداد وهنگامیکه فامیلهای حاجی دختررابرای ازدواج باحاجی متمولی که چندین سال‌هم از داش‌آکل بزرگتر بود وصورت منکری‌هم‌داشت آماده میکردند ، داش آکل خود نیز برای آنکه در وظیفه‌اش قصوری نکرده باشد درسر گرفتن عروسی‌آنان نهایت کوشش را میکند .

پس ازآنکه دختر بشوهر رفت و پسر ارشدهم بسن قانونی رسید ، با حضور چند نفر شاهد تمام اموال حاجی را همانطور که روز اول سیاهه کرده بودند تحویل دادوگفت این اموال حاجی تمام وکمال تا بحال هم هر چه برای‌آنها خرج کرده ازجیب خودش داده وخداحافظی میکند ومیرود وداستان تا آخر ماجرا ادامه می‌یابد .

اخوت و فتوت ناموس زندگی پهلوانان و دلاوران ایران بوده ،

و هر کدام را درتاریخ پهلوانی‌مشاهده کنیم باخصوصیات داش‌آکل قهرمان داستان صادق هدایت بر ما آشکار میشوند.

پهلوان اکبر خراسانی و پهلوان یزدی بزرگ نیز از متقیان و جوانمردان عصر خود بودند.

پهلوان درویش مفرد که‌پهلوان پایتخت سلطان حسین‌میرزا بایقرا در هرات بود، از جوانمردان وفتیان مشهور عهد خود بود. سلطان باو علاقه‌ای وافر داشت‌او مردی با گذشت بود و ازجوانمردی‌ها و پهلوانی‌های او حکایت بسیار است. این پهلوان نمونه کاملی ازپهلوانان جوانمرد و بزرگوار ایران می‌باشد. وقتی یک بارسر و کارش با یکی ازاوباش که از روی حسد وبغض داعیه جنگ با او داشت افتاد، چون حریف خود را سید معرفی کرده بود، پهلوان مفرد باحترام علی علیه‌السلام ازکشتی با او سرباز میزند. آن مرد بتلافی با دستیاران اوباش خود ازکمینگاهی برمفرد هجوم میبرد و زخمهای سختی باو میزند. اینک حکایتی که در این باره است از بدایع الوقایع در اینجا باختصار نقل میشود:

«.... پهلوانان‌خراسان‌میگفتند که ما هرگز بشیرینی‌اندام وزیبندگی مفرد کسی‌ندیده‌ایم. روزی مفرد وارد هرات شد و در آن شهر غریب برای شناساندن خود باچوبی سیم پیچیده، سه‌من به وزن شرع بر دست بر سرخیابان خراسان‌آمده و آوازبرآورد که پهلوانان‌پنج دروازهٔ و نه‌بلوک هرات‌راصلاست بهمین چوب هرکه آید اگر رستم دستان و سام نریمان و اسفندیار روئین‌تن باشد با وی جنگ کنم.

این خبر به سلطان حسین میرزا بایقرا رسید و او را طلبید و پرسید چه نام داری بزانو درآمده گفت:

- مفرد

سلطان او را پیش طلبید و دستی بر طاقه او فرود آورد و گفت :
ـ مردانه باش که همت ما بجانب تواست .
در کوفان هرات امیر خلیل نامی بود که در پنج دروازهٔ هرات و نه‌بلوک خراسان سرآمد بود ، او را داعیه شد که با مفرد جنگ چوب کند پیش سلطان آمد وقتی که مفرد نبود گفت :
مرا داعیهٔ آنست که با مرفد شما جنگ کنم . سلطان خندان شدند و گفتند :
ـ ما را مرفدی نیست ، مفردی است . اگر جنگ میکنید شما دانید .
ناگاه مفرد پیدا شد . سلطان فرمود جناب سید زاده میر خلیل را باتو داعیه جنگ است چه میگوئی ؟ مفرد گفت :
ـ او سید است و با آل علی هرکه درافتاد ورافتاد مرا چه حد که با سگان آن آستان جنگ کنم .
میرخلیل گفت :
ـ ای قلندر ، مهمل مگو و بهانه مجوی اگرخواهی و اگر نه ، من باتو جنگ میکنم .
مفرد گفت .
ـ ای سید ، آن مقدار که خواهید ، چوب بر سر ودیده من زنید تا غایتی که مانده شوید، یاخشم شمافرو نشیند ، من‌خود با شماجنگ نمیکنم .
این گفت و از مجلس سلطان هردو بیرون آمدند . در بیرون باغ زاغان امیرخلیل بااوباشی‌چند به‌مفرد هجوم بردند واورا درمیانه گرفتند وهیجده زخم کارد و خنجر بروی رسانیدند . خبر به سلطان رسید .حکم فرمود که میر خلیل را هرکجا به‌بینند به تیر زنند . بعضی هواداران میر خلیل را پنهان کردند و مفرد را سلطان پیش خود طلبید و جراحان را نیز جمع ساخت .
سلطان فرمود :

اگر اینرا علاج نمائید آنچه را مراد شماست از خزانه انعام من شمارا میسر است جراحان جراحات او را ملاحظه کردندو گفتند :

- همه علاج دارد . اما روده او پاره شد و علاج آن متعذر است . سلطان فرمود :

- استاد شیخ جراح کجاست ؟

گفتند :

- شاها او مریض است .

سلطان فرمود که تخته روانی بردند و او را آوردند . سلطان گفت :

- ای استاد اگر این شخص را علاج کنی آنچه مراد تو است حاصل گردانم .

شیخ جراح به مقدورات آن زمان جراحات او به بست . در عرض چهل روز مفرد صحت یافت چون مفرد از بستر برخاست ، بحکم احسن الی من أساء بجای آنکه بدی کرد نیکوئی کن زبان بدرخواست و شفاعت امیرخلیل گشاد پادشاه خط عفو برجریدهٔ جریمه او کشید . چون این خبر بامیر خلیل رسید بدرگاه حاضر گردید پادشاه گفت :

- اگر شما را به مفرد آشتی دهیم چگونه باشد؟ گفت :

- شاها تازمانیکه میان من ومفرد جنگ واقع نشود ، آشتی مارا قراری و اعتباری نخواهد بود .

مفرد را گفتند:

- تو چه میگوئی ؟

گفت :

- آنچه مقدور بود در نهایت ادب و ملاحظه حرمت جد ایشان کردیم و دیدیم آنچه دیدیم . اکنون هیچ مانعی نیست .

القصه جنگ میان ایشان مقرر شد و جای جنگ در باغ شمال تعیین

یافت جنگ (دوئل) شروع شد و میر خلیل قریب ده چوب بر سر مفرد انداخت و او همه را رد کرد.

مفرد نیز چوب خود را حواله سرمیر خلیل کرد. وی چوب خود را سپر خود گردانید. مفرد چوب را منحرف ساخته بر ساق پای او رسانید که استخوانهای توله پای وی در اندرون پوست ریزه ریزه شد. میر خلیل بزانو نشست و بعد از آن قد راست کرده پای شکسته خود را کـه آویزان شده بود جنبانید. همه خلایق تیره و مکدر شدند سلطان فرمود که استاد زین‌العابدین شکسته‌بند را آوردند و او در این فن استاد بود پادشاه فرمود:

این سیدزاده بی‌عقلی کرده و با این قلندر جنگ ساخته وپای خود را ضایع ساخت پای او را علاج می‌باید کرد . . »

در این مختصر، جوانمردی و ناجوانمردی و جنگ دو پهلوان که آنرا نوعی دوئل میتوان بشمار آورد، گذشت در آئین پهلوانی ایران، بخوبی نشان‌داده میشود. جوانمردی مفرد ازروی اخلاص بخاندان علی علیه‌السلام به میر خلیل که در قدرت و جنگاوری‌بسیار برتر از او بود حفظ و بقای آئین پهلوانی را در ایران در هرشرایط و احوالی نشان میدهد.

پوریای ولی، که از مرشدین صدر ورزش باستانی و زورخانه در ایران است تاحد کمال، مراتب مسلک و آئین پهلوانی را بجا آورده و در فتوت و اخوت و گذشت بمقام عالی‌طریقت آن عروج کرده و در نظر ورزشکاران‌باستانی از اولیاءالله بشمار میرود.

او در عین پهلوانی شاعر و همچنین عارفی بـه معنا بود ، از گذشت و فدا کاری او حکایتهای بسیار نقل شده است .

در تواریخ مذکور است کـه پهلوانی از کشور هند بقصد کشتی با پوریای ولـی به خوارزم آمد و مادر خودرا هم در این‌سفر بسیاحت و تماشا همراه آورد .

روزی که فردای آن ، قرار بود کشتی دو حریف سربگیرد ، پوریای‌ولی برای‌نماز و نیایش به‌مسجد رفت ، از قضا جز پیره زنی که درپس‌تجیر مسجد زمزمه دعایش بگوش می‌آمد و ختم دعائی داشت کس دیگر نبود .

پوریای ولی به‌محض ورود به‌شبستان سلام کرد پیره زنی جواب داد ، پهلوان اقامه نماز کرد و روی بدرگاه خدا ، فریضه بجای آورد . چون نماز تمام کرد ، پیره زن را همچنان گرم دعا و ختم دید ودر موقع عزیمت او را آواز داد که ای مادر خدا حاجت تو را برآورد مارا هم دعائی کن چه حاجت داری که چنین از خود درآمده‌ئی‌بر من بگوی تامنهم بر تو دعا کنم باشد که حاجتت برآورده گردد .

پیره زن گفت :

- از خدا بخواه فردا پسر من را درکارش سربلند گرداند .

پوریای ولی بفراست دریافت که وی مادر حریف کشتی فردای او، آن پهلوان ازراه رسیده است . ودر دم گفت خدا حاجتت‌را برآورده کند مادر بلطف خدا امیدوار باش و این‌بگفت و از مسجد بیرون رفت .

فردای آنروز در میدان بزرگ شهر در برابر سلطان و رجال وعامه مردم که بتماشا ایستاده بودند . پوریای‌ولی و حریف‌پهلوان او با هم کشتی گرفتند . آن پهلوان در دستهای پوریای ولی با درماندگی تلاش میکرد . همه مردم میدیدند ، چون صید خود را بچنگ صیاد قوی دست خسته میکند . ناگهان

پوریای ولی تغییر رویه داد و خود را دراختیار حریف گذاشت و چندان نگذشت که گرده بر خاک سپرد و شهر در حیرت فرو شد.

کرامات وفضایل بسیاری به پوریای ولی نسبت میدهند. بهمین مناسبت ورزشکاران باستانی خصوصیات عالی ورفتار جوانمردانه او را سرمشق خود قرار داده‌اند و همیشه از آن تعلیم میگیرند.

وقایع فوق نیز از زمرهٔ ادبیات زورخانه و ورزش باستانی و پهلوانی ایرانیان می‌باشد که هر ورزشکار باستانی با نظر احترام به آن می‌نگرد.

اینک چند شعر از پوریای ولی:

گر برسرنفس خود امیری مردی | بر کور و کر ارنکته‌نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن | گردست فتاده‌ای بگیری مردی

* * *

نه با من دابهٔ فی‌الارض گفته‌است | نه برمن هست رزقت فرض گفته‌است
مگر باور نمیداری زحق آن | که میسوزی بجان ازبهر یک‌نان
مکن از بهر خوردن خلق سوزی | که با روز تو خواهد بود روزی
بمرگ اختیاری میر، باری | که مرگ اضطراری نیست کاری
بمیرای بی‌خبر گـر میتوانـی | بمرگی کان به‌است از زندگانی

* * *

گرمرد رهی نظر به‌ره بایدداشت | خود را نگه از کنارچه‌بایدداشت
درخانه دوستان چو گشتی محرم | دست‌ودل‌ودیده‌رانگه‌بایدداشت

* * *

آنم که دل از کون و مکان بر کندم | وزخوان جهان به لقمه ای خرسندم
کندم زسر کوه قناعت سنگی | آوردم و بر رخنه آز افکندم

گذشت وحقشناسی که از سجایای عالی پهلوانان این مرز و بوم میباشد نمونه‌های زیادی در تواریخ دارد.

پهلوان محمد مالانی ، با زور رستمی و پیکر کوه‌آسای خود ، با اینکه میدانست از جهان پهلوان پهلوان محمد ابوسعید بمراتب نیرومند تر و چابک دست‌تر است ، معذلک به‌ملاحظات حرمت مقامات معنوی پهلوان ابوسعید و پدرش نیروی پهلوانی خود را عرضه نمیکرد و خود را از صحنه‌های میدانهای رسمی دور نگه میداشت و از افتخارات و مزایای حتمی آن چشم پوشی مینمود تا اینکه پهلوان محمد ابوسعید و سلطان بایقرا او را به اصرار به میدان کشیدند و بمسابقه واداشتند چون وی از شاگردان پدر پهلوان ابوسعید بود و بمقام معنوی ومعرفت خاندان ایشان احترام قائل بود تا آخرین مراحل هم از کشتی باحریف خودداری کرد و به پادشاه گفت : «...... چگونه من این گستاخی توانم کرد ؟ من کمترین شاگرد پدر ایشانم..... »

وقتی صد هزار درهم به پهلوان درویش محمد که با یک ضربه حریف نیرومند خود را برزمین زد پاداش دادند ، او همه را یکجا به حریف زمین خوردهٔ خود بخشید و گفت :
ـ مرا همین آبرو بس است ، او هم به امیدواری به این دیار آمده است . . . . . . »

ایران مهد جوانمردی و غرب ؟ !...

آئین پهلوانی درکشور ما ، تاریخ کهن و فرهنگی وسیع و عمیق دارد که در بخش دیگر در بارهٔ اصول و منشاء آن به تفصیل سخن خواهد رفت .

این آئین آنچنانکه بایست ، در روزگار ما معروف وشناخته شده نیست . آئین اخوت و فتوت و سجایای ملکوتی نیاکان بزرگوارمان ، اگر در دنیای امروز ، ازلحاظ مادی خریدار ندارد ، درعوض میتواند ازجهت خویشتن‌شناسی ارزش فوق‌العاده‌ای داشته باشد .

بی‌خبری ازماهیت شخصیت تاریخی ملت ایران ، گاه درمواقع اظهارنظر و بیان شرح احوال ایشان ، منشاء اشتباهات مهمی میگردد ، و مسخ و دگرگون ساختن صورت زیبای واقعی آن ، موجب قضاوتهای نادرست خودی و بیگانه دراین زمینه حساس میشود . مثلاً تشبیه پهلوانان قدیم ایران به گلادیاتور ، یا طرح عنوان‌هائی ازقبیل : « گلادیاتورهای ایران » که نظیر و مورد آن در مطالب مربوط به ورزشهای باستانی و پهلوانی ایران ، در مطبوعات دیده شده ، بهیچوجه با جوانمردی و خصوصیات پهلوانان ایران مناسبت ندارد و هیچکس نمی‌تواند در این نسبت ، رابطه‌ای بین گلادیاتوری و پهلوانان آزاده و باکاراکتر ایران پیدا کند . برده‌ای محکوم ومجبور بجنگ

بابردهٔ دیگر را ، چگونه ممکن است باپهلوان آزاده و اهل فتوت و جوانمرد ایران در یک ردیف قرارداد و آنهارا یکسان دید ؟ ! وعملیات گلادیاتوریستی آنان را با مسابقات کشتی آزاد ایرانیان مقایسه کرد ؟ ! .

مگر در تاریخ چند هزار ساله ایران ، عملیات گلادیاتوریستی وجود و معنی‌داشته ؟ اگر بفرض محال این عملیات کوچکترین موردی در ادوار تاریخ کهن ایران داشت ، باید اثری از آن در شهری یا محلی و یا کتابهای ایرانی وخارجی بتوان یافت . ایرانی غیراز رومی‌بود تا گلادیاتور داشته باشد . دنیای شرق و خصوصیات آن کاملاً چیزی بوده و هست غیر از دنیای غرب .

تاریخ کشور ما تاریخ شرق است . سر زمین احترام به انسان و جوانمردی و گذشت است . دین و مذهب چه زرتشت و چه اسلام در ایران برمبانی اخلاق ومروت قرار میگیرد .

کورش کبیر وداریوش کبیر پادشاهان هخامنشی از راه عدل و انصاف ونوعدوستی به پیروزیهای درخشان و تاریخی خود نائل شدند . اولین قانون حقوق بشر را کورش کبیر توشیح کرد وحکم آن هنوز در روی ستون استوانه‌ای حکاکی شده ، در موزه لندن بتمام وجود دارد .

احترامی که کورش کبیر برحقوق ملل غیر ایرانی قائل میشود وآزادی و مساوات را درحق ایشان مرعی‌میدارد، حقیقتی است از سجیه عالی جنگاوران و پهلوانان تاریخ ایران .

هرودوت مورخ یونانی می‌نویسد: « در تاریخ بشر مردی بصفات عالی کورش وجود نداشته است» رفتار ایرانیان در کشورهای دیگر مبتنی برفتار یک ملت غالب بر یک ملت مغلوب نبود بلکه بحکم عدل و انصاف و مروت وقانونی بوده که از طرف دولت ایران وضع شده بود .

سربازان ایران در کشور های بیگانه همیشه خصال ملی و انسانی خود را حفظ میکردند .

استرابون مورخ یونانی می‌نویسد : «وقتی سربازان ایرانی پول و کالائی برای معامله نداشته باشند به هیچ بازاری قدم نمی گذارند .»

درزمان اردشیر اول پسرخشایارشاه پادشاه‌هخامنشی، «تمیستوکلس» یکی ازسرداران یونان که بدشمنی باایران مشهور بود و در جنگ سالامین با ایرانیان سخت جنگیده بود روزی که‌ازظلم‌هموطنان خود با لباس‌زنانه بایران گریخت وعده‌ای دیگر نظیر اودر همانزمان بدربار ایران پناه آوردند ایرانیان باتمام‌جنایاتی که ازآنان‌بیاد داشتند ازروی‌جوانمردی‌پناهشان دادند و تمام عمر از پذیرائی آنان کوتاهی‌نکردند .

گزنفون مورخ یونانی می‌نویسد: «ایرانیان‌بیش‌از هر کشور به‌مصالح عمومی خود توجه دارند و در حسن اخلاق و عدالت نمونه‌اند و نوعدوستی را بفرزندان خویش تعلیم میدهند .

بدانش آموزان قناعت و اعتدال و نیز تسلط بر نفس را تلقین میکنند . وآنانرا از هتک ناموس و دزدی ، دروغ ودوروئی و تهمت برحذر میدارند . ولی اسپارتیها بر عکس فرزندان خود را باصرار بشرارت و غارت و جنایت عادت میدهند » .

اسکندر برای‌مجازات‌مردم«تبای» یکی ازشهرهای‌یونان که میخواست خود را بجبربه آنان تحمیل کند ولی نپذیرفتند چنین فرمانی صادر کرد :

« شهر تبای باخاک یکسان شود . اسیران بمزایده درمعرض فروش درآیند . فراریان‌در هرجا که باشندد‌ستگیر شوند . هیچ یونانی حق آن‌نداشته باشد که زیر بام خانه خود کسی ازاهل تبای را به پذیرد » . سپس فرمان اجراء شد و شهر تبای باخاک یکسان گشت .

پیش از اسلام باآنکه درایران اختلاف میان طبقات به مقتضای زمان زیاد بود معذلک هر ایرانی درطبقه خود حقوقی داشت .

ایرانیان حتی با اسیران خارجی هم بدرفتاری نمیکردند. آنانرا پس از مدت کوتاهی بسر زمینشان برمیگرداندند یا مورد عفو قرار میدادند.

هزارسال پیش فردوسی یکی از درخشانترین سجایای مقدس ورقیق ترین عواطف انسانی ایرانی را در شاهنامه بحد کمال بیان میکند:

میازار موری که دانه کش است — که جان دارد وجان شیرین خوش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل — که خواهد که موری شود تنگدل

سعدی شاعر انساندوست در ششصد سال پیش یکی دیگر از آمال و افکار ملکوتی ایرانی را بمنصه ظهور میرساند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

آیا ملتی را که شعارش «میازار موری که دانه کش است» میباشد و بی‌غم بودن انسان را از محنت دیگران مذمت و محکوم میکند می‌توان با گلادیاتور پروران مقایسه کرد؟! شایسته است جوانمردانش را که در کسوت پهلوانی بکمک ضعفا و افتادگان می‌شتافتند، با گلادیاتور اسیر و برده رومی در یک ردیف قرار داد؟!

تمام شعرا وحکمای ایران عدل و انصاف و اخلاق و جوانمردی را که نماینده روح ایرانی آنها است در آثار خود ستوده‌اند. ایرانی از روی احساسات رقیق و عواطف انسانی خودبالقوه و بالفعل حکیم و شاعر بوده و فترتاً جوانمرد و شجاع و فداکار و پای بند عقاید دینی و اخلاقی است.

چطور ممکن است ایرانی بااین سجایای ملکوتی روش گلادیاتوری را تحمل کند؟ و یا بعملیات ناهنجار آن تن دردهد.

هرچند تمدن انسانی ایرانیان با تمدن رومیان قابل مقایسه نیست ولی همانطور که چند نمونه ازرفتار عالی و تربیت اخلاقی ایرانی درمقابل رفتار پست و تربیت شرور اسپارتیان و یونانیان باستان ذکر شد لازم است یک نظر هم به تاریخ روم گلادیاتورساز بیفکنیم تا ملاحظه شود که :

نرون امپراطور روم شهری را آتش میزند آنهم شهر موطنش را که طبع شعرش گل کند ولذت ببرد. تمدن روم قدیم با غارت میراث کهن و اندوخته ـ های مردم یونان و غارت ملتها و کشتارهای بی‌حد وحصر پی‌ریزی شد. آنها برده‌ها و اسیرها وحتی مردم عادی را که به کوچکترین گناهی متهم میشدند در میدانهای مخصوص نمایش بکام جانوران درنده میانداختند. و از ضجه‌و ناله آنها و پاره پاره شدن بدنشان‌لذت میبردند. و نیز آنانرا باسلاحهای مهیب بجنگ یکدیگر و امیداشتند و همچنین درآن میدانها مخالفین عقاید خود را آتش میزدند.

بطور کلی گلادیاتورها مردمی برده و اسیر و یاظاهراً تقصیر کار بودند که محکوم میشدند، درمیدانهای‌صحنه‌نمایش برای‌تفریح وتماشای امپراطور وطبقه اعیان و طبقه خاصگان، خون یکدیگر را بریزند.

این بود گلادیاتور وآن بود یونان وروم.

آیا چنین صحنه‌هائی درتاریخ تمدن ایران معنی دارد ؟ آیا تشبیه پهلوانان آزاده و جوانمرد ایران به گلادیاتورها و یا مقایسه مسابقه‌های دوستانه کشتی و مقابله‌های مردانه میدانی ایشان بادرنده خوئی وخونخواری محکومانه آنها اشتباه‌محض نیست ؟ متأسفانه امروز هنوز همچنان روح گلادیاتوریستی رومی بخصوص هنگام انجام مسابقات کشتی کچ درکشورهای غرب مشاهده میشود . در مسابقات کشتی کچ دو نفر بنام انسان، به صفت حیوان و جانور درنده بجان هم میافتند و با مشت ولگد وکله بصورت و بدن یکدیگرمیکوبند تاجائیکه یکدیگر را لنگ وکور کر و ناقص‌و دیوانه و گاهی

نیز کشته میسازند . جای تعجب در اینست که این اعمال ددمنشانه را نه تنها در میدانهای عمومی بلکه در مقابل چشم میلیونها تماشاچی تلویزیون هم انجام میدهند و غربیان متمدن هم تماشا میکنند و مثل اجداد رومی خود که از بجنگ واداشتن برده ها و اسراء لذت میبردند و محظوظ میشدند از دیدن صحنه های دلخراش آن منظره از لذت و شادی در پوست نمی گنجند.

در این هنگام است که انسان بیاد گفته آن رجل برجسته هندی میافتد که چند سال قبل گفت :

«غربیها تنها در زمینه های مادی ترقی و ارتقاء یافته اند ولی در زمینه های معنوی بسیار عقب مانده و بدوی هستند»

اگر گلادیاتورها را مجبور میکردند که یکدیگر را بکشند و آنها بناچار باین جنایت تن در میدادند امروز غربیان متمدن ، بدون اجبار ، فقط برای جیفه دنیا ، پول ، این جنایت را مرتکب میشوند. این خوبهای وحشی را نیز در رمانهای سیاه و فیلمهای جنائی آنها هم که عمومیت دارد ، میتوان دید.

ولی ایرانیان که در مذهب خود ، تحت تأثیر علی‌علیه‌السلام آن انسان واقعی بزرگ هستند و هم از حکمت سعدی بشر دوست و مولوی و فردوسی و شاعرانی که بیش از هزارسال درس اخلاق و انسانیت بایشان داده اند پیروی می کنند ، خصال عالی انسانی‌شان باروح گلادیاتوریستی و مشتبازی و کشتی کج تنافر کامل و مغایرت تام دارد.

فلسفهٔ جوانمردی آئین پهلوانان ایران بعد از اسلام

همچنانکه گفته شد - جوانمردی از ابتدای تاریخ کشور ما در زندگی ایرانیان وجود داشته وشجاعت و فداکاری و مروت و تقوی خصلت عمومی ایشان بوده است.

در تمام ادوار عهد باستان، مردم ایران، از این صفات چنان پیروی میکردند که گزنفون مورخ یونانی معاصر هخامنشیان مینویسد:

« ایرانیان از کودکی تقوی وفضیلت را می‌آموزند »

ملتی که باچنین کمالات انسانی درعهد باستان می‌زیسته، پس از آنکه با اسلام مواجه میشود، بروی صفات مشترک دین اسلام و خصال تاریخی خود انگشت میگذارد و آنچه را که میخواهد بشایسته برمیگزیند.

این صفات مشترک فتوت و اخوت است کـه ایرانیان از آن استقبال میکنند و بکمالش میرسانند و در قالب مذهب شیعه بخود اختصاص میدهند.

تصوف

متصف به تصوف را صوفی گویند، یعنی پشمینه‌پوش. محتمل است

ریشه آن از کلمهٔ یونانی سوفیا (حکمت) نیز گرفته شده باشد.

تصوف دو جنبه دارد. یکی مثبت و دیگر منفی.

مراتب جنبه های مثبت تصوف را تا ده مقام شماره کرده‌اند:

۱ - جستجو.
۲ - طلب.
۳ - سیر وسلوك.
٤ - تربیت نفس.
٥ - کسب معرفت.
٦ - خدمت.
۷ - محبت.
۸ - ایثار به‌غیر.
۹ - نائل شدن بمقام عشق بخدا.
۱۰ - فنا در هستی او.

و مراتب جنبه منفی آنرا که تصوف هندی هم خوانند تا شش مقام برشمرده‌اند:

۱ - اعراض از دنیا.
۲ - زهد وریاضت.
۳ - ترك علائق.
٤ - کشتن شهوات.
٥ - اختیار فقر.
٦ - پشمینه پوشی.

تصوف در ایران وقتی باوج کمال میرسد به مقام عرفان نائل میگردد.

شیخ ابوالحسن خرقانی ، بایزید بسطامی ، ابوسعید ابوالخیر ، عین القضات ، شبلی وبسیار دیگر از پرورد گاران تصوف و عرفان بوده‌اند.

عرفان در اشعار عطار چون خورشید طالع میشود وبرپهنه افکاروعالم معنای عرفای بزرگی چون مولوی و سنائی می‌تابد عطار در اشعار خود عشق بحق را می‌ستاید وخود را همچون پروانه‌ای در آتش شمع معبود میزند ویا چون شمع درطلب معشوق، در شب دیجور دنیای خاکی میسوزد و گاه‌هدهدی میشود و پرندگان دیگر را بجستجوی سیمرغ در قله قاف بهمراه‌خود میخواند و دنیا را رها میکند :

« بعمر خویش مدح کس نگفتم　　　دری از بهر دنیا من نسفتم »

در مقام طلب وسیر وسلوك بدانجا میرسد که مولانا میگوید :

« هفت شهر عشق را عطار گشت　　　ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم »

مولوی در عرفان پیرو عطار میشود وجز عشق و طلب معشوق حق سودائی ندارد

« گفت : یافت می‌نشود جسته ایم ما　　　گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست»

و در دنیائی از شوق و شور وجذبه سیر میکند و درستایش زیبائی و فضیلت نغمه میسراید . وارسته از تعلقات دنیوی دیده بر مبدء وحیات جاوید میدوزد :

« مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاك
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم » یا

« هر کسی کو دورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش »

و میخواهد از خاکدان زمین ، به‌ملکوت آسمانها بپرد وباصل ملکوتی خود واصل گردد. عرفان همه چیز را انعکاسی از زیبائی و نیکی می‌بیند و

عـالم را پرتوی از تجلی ذات ازلی حق میداند اینجاست که به اشراق میرسد و حافظ در این مقام میگوید :

« در ازل پـرتـو رویت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد »
« عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد »

و سنائی جز او که کس نمی‌بیند و نیز در اشعار عرفانی خود بستایش حق و نیکی میپردازد .

فتوت

چنانکه به تحقیق برمی‌آید آئین فتوت با جمیع مشخصاتش ، از مدتها قبل از زمان پارتها بین پهلوانان وبزرگان و مردم ایران وجود داشته است .

پس از ظهور اسلام هم گروهی بنام اهل فتوت بوجود آمدند و فضایل سخاوت ، علوطبع ، رشادت ، جوانمردی و بزرگواری را وجهه همت خود ساختند و ترویج آنها را برخویش همچون نماز فرض کردند .

فتیان شجاعت و سخاوت را یکجا وتوأماً شعار خود ساختندو بکار سپردند و بسوی کمالش بردند . بزرگواری را به مقامی رساندند که مال و دارائی را تا سر حد فقر در راه یاران و دوستان ومیهمانان خویش صرف میکردند ودر جنگ هم جان خود را بی دریغ فدای اعتقادات وشعائرشان ویاران خودمیکردند و بدین روش باشعار جهاد فی‌سبیل‌الله معنی جهاد را باعلا درجه رساندند .

اهل فتوت جانبازی را از علی علیه‌السلام جان‌نثار دین نبی و کرم را هم از او وهم از حاتم طائی سرمشق گرفتند .

اینان کسی را سزاوار نام فتی میدانستند که تمام فضائل و خصایص انبیاء و اولیاء را در خود جمع داشتند و در عین حال هم خود را در مقام فروتنی کوچک و حقیر میشماردند و همواره نگران معایب واشتباهات خود بودند و دیگران را ازخود برتر میدانستند ودر ارتقاء خود بسوی کمال انسانی میکوشیدند.

فتوت مقامی است از مقامات فقر که جمیع کمالات آدمی منوط بآن میباشد فتوت در مقام فقر آنست که چندانکه داری وجود خود را سبب خیر و احسان و راحت بندگان خداسازی و باید بمردم نزدیک باشی وهم در میان ایشان غریب. و آنچه را که بر کس دشوار و گران باشد بخوشدلی برآوری.

صاحب دریای کرم و فتوت علی علیه السلام میفرماید: ارکان فتوت در چهار اصل باشد.

۱ ـ عفو کردن با توانائی.

۲ ـ بردباری در وقت خشم.

۳ ـ نیک اندیشی بادشمن.

٤ ـ ایثار کردن باوجود احتیاج.

اخوت.

ازآنچه مشایخ طریقت بر ارباب فتوت فرض کرده‌اند ودر مقام مردان حق باشد یکی تمام خلق خدا را اخی یعنی برادرم خواندن است و دیگر با اخوت مردم را به یکدیگر پیوند دادن و یگانگی در ایشان ایجاد کردن.

اخی راد و راست باشد راد و راست آنکس است که ازمرتبه تقلید

به‌مقام راهبری برسد و هر مبحثی را باستدلال باثبات برساند و نیز از تحقیق باز نایستد.

اخوت و فتوت جدا از یکدیگر نیستند وجادارد این دو شعار مشترک را که در حقیقت یک فضیلت است باهم بخوانیم.

گویند انوار اسرار حق، بر جان اهل‌فتوت واخوت میتابد وهم (لیس الانسان‌الاماسعی) را ازشعار سردان اخوت و اهل فتوت دانسته‌اند.

طاعات ومرام اهل فتوت و اخوت بدین قرار باشد:

۱ ـ بدن آدمی اول بحق تعلق دارد، دوم بخلق.

۲ ـ از صفات مذموم مانند کبر، عجب، حرص، حسد، بخل که از غرائز حیوانی وتباه‌کننده روح انسانی است مبرا باشد.

۳ ـ تیرگی جهل را بآب معرفت از لوح ضمیر بشوید وعالم حقیقی گردد.

٤ ـ باید درطریقت عشق بمولای متقیان علی علیه‌السلام تأسی جوید و از بذل جان ومال دریغ نکند.

٥ ـ به پیران حرمت کند و بجوانان نصیحت وبه طفلان شفقت.

٦ ـ با ضعیفان برحمت و با درویشان به بذل وسخاوت.

۷ ـ با اهل علم به تعظیم واحترام وحشمت.

۸ ـ باظالمان به عداوت وبا فاسقان وفاجران باهانت.

۹ ـ باخلق خدا باحسان ومروت وبحق وفادار وبا نفس به‌جنگ.

۱۰ ـ با خلق بصلح وبا هوی به مخالفت وباشیطان به‌محاربت.

۱۱- بر جفای خلق متحمل ، در مصایب الهی صابر و در حالت رضا شاکر.

۱۲ - بعیوب نفس خود عارف.

۱۳ - در مصیبت و اندوه وزیان خلق سهیم.

۱٤ - در طریقت حق ثابت

۱۵ - از اتهام بی‌اساس محترز.

۱٦ - برنجات خلق حریص.

۱۷ - از منافقین متنفر.

۱۸ - بکلام آخر همچون علی علیه‌السلام یار مظلومان وخصم ظالمان باشد. متصوفین ایران فتوت و اخوت را بمثابه اصول لایتجزای تصوف درمرام خویش داشتند. ابوعبدالرحمن السلمی ، صوفی بزرگ قرن چهارم هجری ، کلیه امثال و حکم صوفیان پیش از خود را با جوانمردی وفتوت واخوت در هم آمیخته وآنها را همچون محاسن اخلاقی اهل طریقت تشریح کرده است.

فتوت و اخوت که غالباً بوسیله صوفیان وعرفا ترویج میشده وشعارهای آن بشمار آورده شد ، آنقدر مترقی ودرخشان است که نه‌تنها در ادوار تاریخ بعداز اسلام در صفات‌مردم ایران متجلی بوده ، بلکه امروز هم درمیان مردم کشور ما رواجی دارد و هنوز بعض موارد آن میتواند راهبر هر ملتی بسوی رستگاری و سعادت باشد.

پهلوانان‌وجوانمردان ایران،از ابتدای پیدایش‌فتوت و اخوت‌تا به‌امروز آن صفات را آئین خویش ساخته وهمواره دستورات آن را بکار می‌بسته‌اند.

درخشیدن اخوت و فتوت
به سیمای تشیّع در ایران

از آنجائیکه آئین پهلوانی ، در ایران از مذهب شیعه الهام میگیرد و اخوت و فتوت موجب ترویج حق امامت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و فرزندانش میگردد ، ایرانیان باشعار دفاع از حق خاندان علی علیه‌السلام بر ضد خلفای جابر بنی امیه و بنی‌عباس قیام میکنند ونیز در لوای تشیع بآئین پهلوانی وعیاری روی می‌آورند .

در اینجا لازم است مختصری از علل ظهور مذهب شیعه و ریشه های تاریخی آن صحبت به میان آید .

پس از رحلت پیغمبر (ص) بنی امیه و وابستگان ابوسفیان که از دشمنان سرسخت اسلام بودند وپس از شکست از پیغمبر (ص) به مصلحت کسب موقعیت تازه دردین نبی‌مسلمان شده‌بودند ، باتوطئه حق‌خلافت‌را از علی علیه‌السلام سلب کردند . وقتی مسلمانان برعثمان شوریدند وخلافت را بجانشین پیغمبر برگرداندند ، باز دشمنان اسلام که در رأس آنها بنی‌امیه‌بود در شام بر علی‌علیه‌السلام شوریدند و به نیرنگ ورشوه وفریب و خوراندن

بیت‌المال مسلمین به منافقین، اعتبار ومنزلتی یافتند وموقعیت خویش را برای قلب ماهیت اسلام تحکیم وتثبیت کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مرد حق وعدالت ودشمن ستمگران و یار ستمکشان وملقب به یدالله یعنی دست خدا وبازوی حق، تاآنجا جامع جمیع علوم و فضائل زهد و کرامات وبلاغت وفصاحت وجوانمردی بود که او را مظهرالعجائب خواندند و جماعتی وی را خدا انگاشتند.

او بردنیا پرستان قهار و بر حق‌پرستان یار و دمساز بود. علی را از یاورانش میتوان شناخت، مردانی متقی و زاهد چون سلمان فارسی ومالک اشتر وعمار یاسر وابوذر غفاری از علی علیه‌السلام در مقابل معاویه دنیاپرست پشتیبانی میکردند. یاران علی علیه‌السلام را شاعری چون ناصر خسرو برخ دنیاپرستان میکشد:

«پسنده است؟ با زهد عمار و بوذر   کند مدح محمود، مرعنصری را؟!»

علی علیه‌السلام باچنین یارانی علیه معاویه ودشمنان اسلام به پیکار برخاست. علی علیه‌السلام میگفت خدایا چگونه شب سر به بالین بگذارم درحالیکه میدانم مردمانی در قلمروحکومت من گرسنه وبیمارند.

او شبها انبانی از نان و خرما بدوش میگرفت و بخانه‌های یتیمان و فقیران سرکشی میکرد وخود هم با آنان غذا میخورد. علی علیه السلام با این خصال نزد ایرانیان و نیکو مردان سرمنشاء فتوت و اخوت و صاحب حق امامت شناخته شد.

معاویه چه میکرد؟ او در شام برای آسایش خود قصری بعظمت قصور امپراطوران می‌ساخت و بالهو و لعب و شراب پنهان وباکنیزکان ماهروبخود می‌پرداخت. سودای امپراطوری در سر می‌پروراند وخاندانها را بر باد میداد.

خلافت بنی‌امیه باغصب حق امامت جانشینان واقعی پیغمبر (ص)



وقلب ماهیت اسلام وحیف وسیل بیت‌المال وغارت ملل‌اسیر وتاراج ایرانیان قوام یافت.

مردم ایران که از جور بنی‌امیه و حکام خود کامه عرب رنج می‌بردند و باخاطراتی که از حقانیت علی‌علیه‌السلام و شهادت حسین‌ابن علی‌علیه السلام بدست یزیدابن معاویه داشتند بخاندان پیغمبر گرویدند و خصال فتوت و اخوت علی علیه‌السلام را مرام خود ساختند و در تحت لوای آن بشعار (جهاد فی‌سبیل‌الله) با مظالم بنی‌امیه بقیام برخاستند.

اولین پایه‌های تشیع برخصال عالی علی علیه‌السلام وشعار حق‌امامت وی و فرزندان مظلومش در ایران گذاشته شد.

از آن پس جوانمردان و پهلوانان ایران بکسوت اخوت وفتوت موجب ترویج مذهب شیعه شدند، با ظهور مذهب شیعه وگرایش مردم ایران به‌آن حد فاصلی بین ایرانیان واعراب بوجود آمد و از آن پس مردم ایران حدود کشور خویش را مرز شیعیان علی‌علیه‌السلام شناختند ودر پس آن برای آزادی ایران، از مظالم وقیمومیت غاصبین حق امامت جانشینان پیغمبر (ص) قیام کردند.

شیعه مذهب ایرانیان با گذشت‌زمان قوام می‌یافت ورو بتوسعه میرفت قیام شیعه به‌پیشوائی ابومسلم خراسانی آغاز شد وسپس ابو سلمه در عراق و سادات طالبیه در مازندران قیام کردند وبتدریج در مدت دو قرن شیعیان در ایران کاملاً حکومت مطلوب خویش‌را درسایه مذهب‌تشیع مستقرساختند و به‌ترتیب اسفار وماکان ومرداویج وبالاخره آل‌بویه مذهب رسمی ایرانیان‌را شیعه اعلام کردند. مذهب شیعه که باسیر تکامل فتوت و سیر تکامل فکری و سیرتکامل اجتماعی مردم ایران رشد و توسعه یافته، و در زیر ستم حکام عرب ملجاء یاران حق گشته و سیمای درخشان مذهب‌مردم ایران شده

بود ، در میان برخوردهای فرق اسلامی بصیقل ، **آینهٔ** حق گشت وسرانجام مذهب تاریخی ملت ایران شد .

آینه‌ایکه در آن فتوت وجوانمردی‌وعرفان میدرخشد وجوانمردان‌ایران درمقابل آن بکسوت پهلوانی میکوشند و نور حقانیت علی و ائمه اطهار علیهم‌السلام‌را در آن می‌بینند وبا آن نور حرص و آز و رزالت را از باطن خود می‌سترند و در پرتو آن‌راستی ومروت وفداکاری‌وحس دفاع از حق و عدالت‌را در خود می‌پرورانند تا جوانمرد باشند تا پهلوانی اهل فتوت واخوت و نوعدوست گردند .

ایرانیان واسلام

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس باانحراف از طریقهٔ پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله راهی اختیار کردند که کاملاً نقطه مقابل اساس و هدف اجتماعی دین اسلام بود .

مجریان دروغین اسلام ، در دوران خلافت و تسلطشان برایران از فجایع و حق کشی‌های خود ، مقابل یک‌ملت هشیار وفداکار بیمناك بودند . از اینروهمیشه دستشان ازخون فرزندان دلیروفرزانه وآزاده ایران رنگین بود .

فرزانگانی چون ابن‌مقفع و ابومسلم ومازیار و افشین وبابك و فضل ابن‌سهل را ناجوانمردانه و موذیانه از دم تیغ میگذراندند و سرداران ملت ایران را از ایرانیان میگرفتند .

ایرانیان که با کمترین مقاومت ، در برابر آئین محمد (ص) از دین اسلام استقبال کرده بودند وخودیکی از ارکان موجودیت عالم‌اسلام‌محسوب میشدند ، نمیتوانستند مظالم خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس را نادیده انگارند . بدین جهت پیوسته پنهان وآشکار باعمال خلفای فاسد مبارزه‌میکردند تاجائی که از این راه توجه دنیائی را که داشت با مظالم آنان از اسلام روگردان می‌شد بخویش معطوف داشتند .

بخصوص آن دنیائی که اسلام را از روی رفتار خلفای خود کامهٔ عرب قیاس میکرد، نمیتوانست در کنار آثار مسیحیت که دامنه آن روز بروز وسعت می‌یافت دین خودرا حفظ کند، مگر باتکیه به‌نهضت مذهب آل علی (ع) که پرچم مبارزه آن با دست ایرانیان برافراشته شده بود.

نهال اسلام که بانثار خون حسین بن‌علی ویارانش آبیاری شده وداغ ننگ و بطلان بر ناصیه بنی‌امیه زده بود، در ایران بارورگشت وملت ایران بخونخواهی آن مرد مقدس کلیه مخالفان بنی‌امیه را پناه داد ویاری کرد و بافداکاریهای معنوی خودمایهٔ امیددنیای اسلام شد وسرانجام باقیام خود بسرداری ابومسلم خراسانی بساط بنی‌امیه را برانداخت.

پیغمبر (ص) که نبوغ وفداکاری‌ایرانیان‌را ازپیش، در شخصیت‌سلمان (روزبه مهیار فارسی) که از صحابه مقرب بود میشناخت بزرگترین اظهار محبت را درحق او کرد وفرمود «السلمان منا اهل‌البیت» - سلمان از ما معصومین و خانواده آل پیغمبر است - در حقیقت این بزرگترین مقامی بود که پیغمبر اسلام عنوان آنرا به‌هیچ یک از صحابه و اعراب نداده بود وتنها افتخار آنرا منحصر بایرانیان ساخت.

از این جمله به تحقیق میتوان ایرانیان را درمقام اهل بیت پیغمبر صاحب حرمت شناخت. پیشگوئی پیغمبر که شخصیت آینده ایرانیان را در دفاع از اسلام و اولاد بحق خویش در وجود سلمان دیده و او را داخل اهل بیت خود ساخته بود، گواه رسالت ایرانیان دراحیای دین اسلام است.

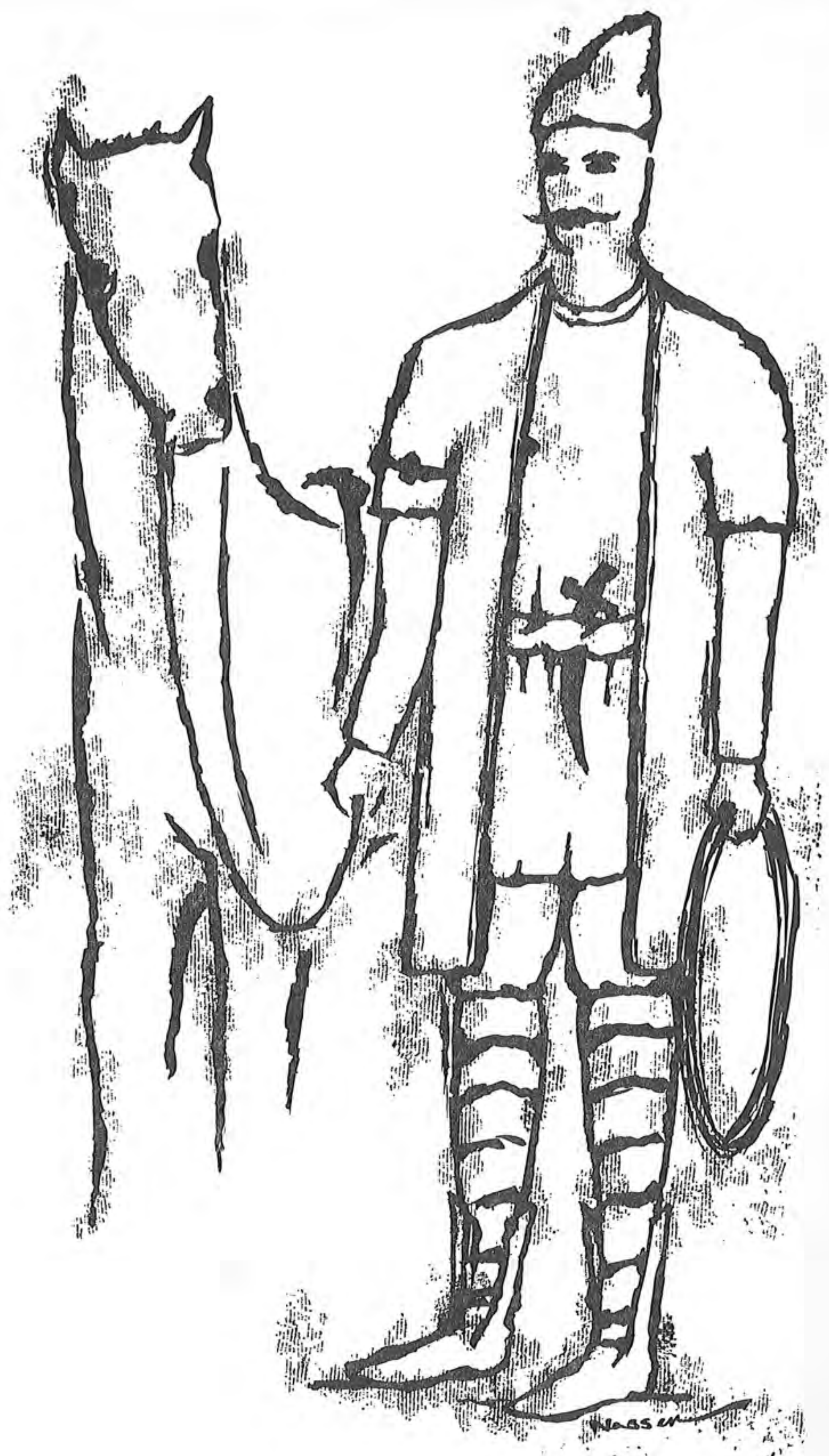
فتیان دلیر ایران که باشعار جهاد فی‌سبیل‌الله بامجریان دروغین اسلام پیکار میکردند علی‌علیه‌السلام را رهبر آئین فتوت‌ومرام خویش‌ساخته‌وشمشیر او را مدافع مظلومان وحاکم بین ظلم وعدالت شناختند وبا وصف: «لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار» درحق علی (ع)، علیک بسلام پیغمبر که‌فرمود «السلمان منا اهل‌البیت» گفتند وداماد آنحضرت‌را که سردودمان‌جانشینان

واقعیش بود امام و پیشوا قرار دادند و وفاداری خود را نسبت با هل بیت پیغمبر به ثبوت رسانیدند.

هم چنین اسلام را از آلودگیهائی که با مفاسد خلفای بنی عباس وبنی امیه دامنگیرش شده‌بود، بامذهب شیعه که ازاصل دین نبی ناشی میشد مطهر ساختند.

ایرانیان کشور خویش را مرکز اتکای بنی‌هاشم ساختند وهمه جا به‌تبلیغ حقوق و آئین آنان پرداختندوهر روز بدینوسیله مردم را برضدبنی‌امیه میشورانیدند، قیامها و گردن فرازیهای مردم ایران درمقابل سیادت اعراب که ایرانیان را تحقیر میکردند، هرچه میگذشت بیشتر توسعه می‌یافت.

در دوران بنی‌عباس که باز دین اسلام دچار خلفائی نظیر بنی‌امیه شده بود، مردم ایران مبارزه خود را شدت بخشیدند و از هر طرف با قیامهای ملی خود بر مذهب شیعه که مقصد دین نبی است تکیه میزدند و با نبردهای خود از مذهب عالی اسلام دفاع میکردند وقتی تسلط اعراب را از کشورخویش برانداختند مذهب شیعه را یکی از ارکان‌وحدت ملی خود قراردادند وبدین‌ترتیب عالیترین مقصد اسلام را سهم خود ساختند وچنانکه ذکر شد وباز خواهد آمد اعراب نه تنها چیزی بایرانیان نتوانستند تحمیل کنند، بلکه تحت تأثیر تمدن وآئین کشورداری وفرهنگ ایرانیان هم‌قرار گرفتند و غالباً زمام امور خود را درکف باکفایت ایشان می‌سپردند.



عیّاری

عرب ، اشخاص کاری و جلد و هوشیار را که در هنگامه ها و غوغا ها خودنمائی کرده و یا درجنگها جلدی و فراست بخرج داده اند ، عیار نامیده است .

از تواریخ برمی‌آید که درزمان بنی عباس عیاران در خراسان و بغداد افزونی گرفتند و خاصه در سیستان ونیشابور ویعقوب لیث صفار هم از سرهنگان این طایفه بوده است ، چه عیاران در هرشهری برای خود رئیسی انتخاب کرده ، وی را سرهنگ میخوانده و گاهی در یک شهر چند تن سرهنگ و چند هزار عیار موجود بوده است .

حاشیه ملک‌الشعرای بهار بر تاریخ سیستان

عظمت وطن پرستی ایرانیان ، بیش از هر زمان
در مواقع شکست نمایان میگردد .

آئین پهلوانی
در کسوت عیاری

پهلوانی ودلاوری در تاریخ ایران اشکال ونمودهای گوناگونی دارد:

پهلوانان جنگاوری که به میدان نبرد میتازند و میان صفوف دو سپاه باسلاح با حریف میجنگند .

پهلوانان عیاری که هنگام تسلط بیگانگان امکان نمی یابند در پیشاپیش سپاه ملت خویش بمیدان جنگ بمقابله دشمن بروند وناگزیر برای تحقق آمال و هدفهای جوانمردانه خود و بروز دلاوری وفداکاری در راه کسب استقلال کشور ودفاع از مظلومان با لباس عیاری ، مبدل به یک جنگجوی غیر نظامی میشوند و با سیاست وحیلت پنهان وآشکار با خصم به مبارزه برمی‌خیزند .

پهلوانان شاطری که بمقتضای موقعیتهای نظامی واحتشام‌وصولت دولتهای خود پیشقراول میشوند وباید نیز برای‌فعالیت در مواقع فوق‌العاده و ارتباط مناطق حساس ومأموریتهای خطیر چالاکی ودوندگی پیشه کنند.

پهلوانان نیرومندی که برای سربلندی و افتخار کشور خود در زمان صلح درمیدانهای‌عمومی کشتی میگیرند.

در این مبحث از پهلوانی در کسوت عیاری سخن میرود. گاه پهلوان باید لباس مبدل بپوشد و خود را دگرگونه بیاراید و پا بعرصه سپاه دشمن نهد واز چون و چند توانائی آنان آگاه شود.

ابتدا نمونه‌ای چند ازتوسل پهلوانان باستانی ایران درمواقع حساس به‌پیشهٔ عیاری می‌آوریم. تغییر قیافه و تبدیل لباس و سلاح پنهان بستن و بسیاست بقلمرو دشمن رفتن، برای کسب خبر یا نجات یاران و همرزمان وچگونگی روبرو شدن‌بادشمن از مشخصات اساسی عیاری درشاهنامه است.

در اینجا رستم برای نظاره کردن حریف خود سهراب و برانداز کردن هیکل او و سنجیدن قدرت وتوانائیش و کسب خبر به اردوی دشمن میرود.

به عیاری رفتن رستم

چو خورشید گشت ازجهان‌ناپدید — شب تیره بر روز دامن کشید
تهمتن بیامد به نزدیک شاه — میان بستهٔ رزم ودل کینه خواه
که دستور باشد مرا، تاجور — کز ایدر شوم بی کلاه و کمر
به‌بینم که این نوجهاندار کیست — بزرگان کدامند و سالار کیست
.... — ....



تهمتن یکی جامه ترك وار — بپوشید و آمد نهان تا حصار
بیامد ، چو نزدیکی دژ رسید — خروشیدن و بانگ ترکان شنید
بدان دژ درون رفت مرد دلیر — چنان چون سوی آهوان نره شیر
یکا یک سران را نگه کرد و دید — زشادی رخانش چوگل بشکفید
چوسهراب را دید برتخت بزم — نشسته به یک‌دست او «ژنده رزم»

....　　.....................

همی بود رستم بدانجا زدور — نشسته نگه کرد مردان تور
بشایسته کاری برون رفت ژند — گوی دید برسان سرو بلند
بدان لشکر اندر چنو کس نبود — بسودش به‌تندی و پرسید زود :
« چه‌مردی ؟» بدو گفت: «بامن بگوی — سوی روشنی آی و بنمای روی
تهمتن یکی مشت برگردنش — بزد سخت وبر شد روان از تنش
بدانجایگه خشک شد ژنده رزم — سرآمد بدو روز پیکار و رزم

شاهنامه فردوسی

گاه پهلوان به شیوه عیاری به سرزمین بیگانه میرود تا مأموریتی را که بدو محول شده انجام دهد .

به عیاری رفتن گیو دلاور به توران زمین به جستجوی کیخسرو

چو خورشید رخشنده آمد پدید — زمین شد بسان گل شنبلید
بیامد کمربسته گیو دلیر — یکی بارکش بادپائی بزیر
بدو گفت گودرز کام تو چیست ؟ — بره اندرون باتو همراه کیست ؟
بگودرز گفت ای جهان پهلوان — دلیر و سرافراز و روشن روان

کمندی و اسبی مرا یار بس
نشاید کشیدن بدان مرز، کس

چو مردم برم خواستار آیدم
از آن پس مرا کارزار آیدم

کمندم به فتراك واسبی دوان
پرند آور و جامه هندوان

مرا دشت و کوه است یک چند جای
مگر پیشم آید یکی رهنمای

نشاید که در شهرها بگذرم
مرا باز دارند و کیفر برم

به پیروز بخت جهان پهلوان
بیایم برت شاد وروشن روان

شاهنامه فردوسی

و زمانی پهلوان خود را برای نجات یکی از یاران به مخاطره می‌افکند و با لباس عیاری همراه کاروانی به کنام دشمن میرود.

به عیاری رفتن رستم به توران زمین و رهانیدن بیژن را از چاه

تهمتن بیامد چو سرو بلند
....

همه جامه برسان بازارگان
بپوشید و بگشاد بند از میان

گشادند گردان کمر های سیم
بپوشیدشان جامه‌های گلیم

سوی شهر توران نهادند روی
یکی کاروانی پراز رنگ وبوی

شاهنامه فردوسی

به عیاری رفتن اسفندیار به روئین دژ به جامهٔ بازارگان

پشوتن بشد نـزد اسفندیار
سخن رفت هرگونه ازکارزار

چنین گفت جنگی که این دژ به‌جنگ
به سال فراوان نیاید بـه‌چنگ



مگر خوارگیرم تن خویش را — یکی چاره سازم بداندیش را
بجائی فریب و بجائی نهیب — گهی برفراز و گهی بر نشیب
چوبازارگانان دراین دژ شوم — نداند کس از دژ که من پهلوم
فراز آورم چاره از هردری — بخوانم زهر دانشی دفتری
سپه را بیارای وزایدر بران — زره دار با خود و گرز گران
وزان جایگه ساروان را بخواند — به پیش پشوتن بزانو نشاند
بدو گفت صد اشتر سرخ موی — بیاور سزاوار با رنگ و بوی
از او ده شتر بار دینار کن — دگر پنج دیبای چین بار کن
دگر پنج هرگونه‌ای گوهران — کجا تخت زرین و تاج گران
بیاور صندوق هفتاد جفت — همه بند صندوقها در نهفت
صد وشصت مرد از یلان برگزید — کزیشان نهانش نیاید پدید
یلان را به صندوق‌ها در نشاند — بنه برنهاد و از آنجا براند.
تنی بیست از نامداران اوی — سرافراز و خنجر گزاران اوی
بفرمود تا بر سر کاروان — بوند آن گرانمایگان ساروان
به پای اندرون کفش و برتن گلیم — به بار اندرون گوهر و زر و سیم
سپهبد به دژ روی بنهاد تفت — بکردار بازارگانان برفت
همیرفت با نامور کاروان — همیراند پیش اندرون ساروان
چو نزدیک دژ شد برفت او زپیش — بدید آن دل ورأی هشیار خویش
چو بانک درای آمد از کاروان — زهر سو نظاره بیامد دوان
به دژ نامداران خبر یافتند — فراوان بگفتند و بشتافتند
که آمد یکی مرد بازارگان — درم کان فروشد بدینارگان
بزرگانش در پیش باز آمدند — خریدار و گردن فراز آمدند
بپرسید هر یک زسالار بار — کزین بارها چیست آید بکار

چنین داد پاسخ که باری نخست　　تن شاه باید که بینیم درست
شتر بار بنهاد وخود رفت پیش　　که تاچون کندتیز بازار خویش
یکی طاس پرگوهر شاهوار　　زدینار چندی ز بهر نثار
چو آمد بنزدیکی تخت باز　　زمین را ببوسید و بردش نماز
یکی کاروان شتر بامن است　　زپوشیدنی جامه و بر نشست
به بیرون دژ رخت بگذاشتم　　جهان در پناه تو پنداشتم
اگر رأی بینی تواین کاروان　　بدروازهٔ دژ کشد ساروان
چنین داد پاسخ که دل شاد دار　　زهر بد تن خویش آزاد دار
بفرمود پس تا سرای فراخ　　بدژ در یکی کلبه در پیش کاخ
بروئین دژ اندر سراو را دهند　　همه بارش از دشت بر سر نهند
یکی کلبه ای ساخت اسفندیار　　بیاراست همچون گل‌اندر بهار
زهر سو فراوان خریدار خاست　　بدان کلبه بر تیز بازار خاست
ببود آن شب و بامداد پگاه　　بایوان روان شد بنزدیک شاه
شب آمد یکی آتشی بر فروخت　　که‌تفش همی آسمان‌را بسوخت

. . . .　　. . . . .

بزد نای سرغین و روئینه خم　　برآمد زدژ نالهٔ گاودم
زهامون بیامد سوی دژ سپاه　　شد از گرد ماه درخشان سیاه
همه دژ پر از نام اسفندیار　　درخت بلا حنظل آورد بار

شاهنامه فردوسی

داستان عیاری در شاهنامه فردوسی نشان دهندهٔ شیوه‌های گوناگون روش پهلوانی در ایران‌است وهم میتواند نمودار چگونگی عیاری در ایران در دوران قبل‌از ظهور اسلام باشد. عیاری درشاهنامه از روی واقعیات‌تاریخ ایران باستان نقل شده و بتحقیق ارزش آن دارد که مورد استناد قرارگیرد.

حکام عرب وعمال خلیفه ، عیاران دلاور ووطنپرست ایران را «خارجی» لقب داده بودند ، هر عیار رفتی را که بر آنان خروج میکرد ، بر نام او کلمهٔ خارجی را می‌افزودند : « عمار خارجی » ، «حمزة بن عبدالله آذرک خارجی» « صالح بن نصر خارجی » ، « یعقوب لیث صفار خارجی »

عیاران از غیورترین مردان آزادهٔ این مرز و بوم بودند که در دوران تسلط اعراب بر ایران ، سر ازقید اسارت آن بیگانگان میزدند و در دشتها و کوه‌ها بشکل گروه‌های جنگجوی غیر نظامی به سیاست‌وزیرکی راه بر دشمنان می‌بستندوباشمشیرهای برهنه گاه پیاده و زمانی سواره برقشون خلیفه می‌تاختند و غنائمی که آنان به عنوان مالیات و خراج می‌خواستند ، ازسرزمین ایران خارج کنند ازآنها می گرفتند و بوسیله آن مایه‌ها قوا می‌ساختند. و یا بمردم عادی کمک میکردند .

هنگامی که گروه‌های جنگجوی‌غیرنظامی عیاران ، در دشتها به قشون ویا کاروان‌های مجهز و مسلح خلیفه حمله میکردند دشمن را با این شعار از وجود خودآگاه می‌ساختند «الحکم‌لله لاحکم الاالله »

بلند آوازه‌ترین عیاران وسرآمد فداکارترین وجوانمردترین آنان یعقوب لیث صفار بود که از آغاز تا پایان زندگی خود یک لحظه از یاد احقاق حق مظلومان و فکر آزادی وطنش از اسارت حکام عرب غافل نشد .

قبل ازآنکه دربارهٔ یعقوب ، درقسمتهای بعد درجای خود صحبت بمیان‌آید ، به جهت آشنائی با سیره عیاری در دوران تسلط اعراب چند چشمه از کارهای آنان که به‌سرهنگ عیاری یعقوب‌لیث‌انجام‌میشده ازجوامع الحکایات محمدعوفی جلد ۲ صفحات ۱۳۶ تا ۱۴۰ بطورساده ومختصر نقل می‌شود :

« آورده‌اند که یعقوب لیث در اول به عیاری برون آمد و جوانان

عیارپیشه بوی جمع شدند واو راهمتی عالی بود .اوهمواره راه برقشون عمال خلیفه می‌بست .... در آن وقت که حال یعقوب‌لیث هنوز منتظم نشده بود جماعتی از عیاران بوی جمع شده بودند گفتند صلاح ما آن باشد که به صحرا رویم وبا کاروانهای خلیفه درآویزیم تا استعدادی بدست آید. پس بصحرا رفتند ... و با کاروانی که از اعراب بود مواجه شدند. عده کاروانیان دو برابرعیاران بود و همه مسلح بودند چون کاروانیان زن همراه داشتند، عیاران از ستیزه خودداری کردندو کسی‌را نزد آنان فرستادند و گفتند: «اگر ما شمارا رنجه کنیم درمیان شماعورتانند فضیحت شود، شماباختیار خویش توزیعی کنید وازکاروان آنچه بدان محتاجیم بفرستید تا به سلامت روید.

اهل کاروان به‌دو گروه شدند، یک قوم گفتند ایشان را چیزی‌بدهیم و قوم دیگر مخالفت کردند و گفتند ماصد مردیم همه باسلاح اگر دویست باشند همه را بزنیم.

چون خبر امتناع کاروان اعراب بـه یعقوب رسید، یاران خود را در موضعی بر رهگذر کاروان بنشاند و خود با بوقی دو منزل جلوتر از آنان برفت و موضع بگرفت و چون شب برآمد یعقوب بوق را بصدا درآورد واعراب همه سلاح برگرفتند و تمام شب بیدار ماندند و روز بار دیگر روان شدند. یعقوب در هر نیم فرسنگی بوق بزدی و کاروانیان همچنان به احتیاط می‌رفتند و سلاح از خود جدا نمی‌کردند و عیاران هرساعت ازطرفی بوق میزدید و اعراب بهرطرف روی میکردند با صدای تشویش‌آور بوق روبرو میشدند وهمه متحیر شدند و گفتند دشمن چند برابر ازما بیش است و همه شب بیدار می‌ماندند و هر روز و هر شب از هر طرف‌صدای بوق می‌آمد.

بالاخره روزی که آنان‌خسته شدند، یعقوب باخون‌مرغی پیراهن خود بیالود و پیش کاروان اعراب رفت وگفت من گرفتار خارجیان شدم و آنان پنجاه نفر باشند و شما باسلاحید و دو برابر ایشان، از آنان بیم بخود راه ندهید

و اعراب مسلح مغرور شدند و کاروان بموضعی فرود آمدو آنان چند شبانه روز بود که نخفته بودند. از اینرو باخیال آسوده از ضعف دشمن نخسبیدند و یعقوب به نزدیک یاران رفت و ایشان را ساخته کرد و جملگی باسلاح از چهار طرف کاروان درآمدند و بانگ بر ایشان زدند وجمله از خواب در جستند و متحیر شدند و یعقوب فرمود هر که سلاح خود بیندازد و دستهای یکدیگر به‌بندد، جمله چنین کردند پس یعقوب گفت رئیس وسالار کاروان کیست. به‌چند کس اشارت کردند، یعقوب آنان را گفت ما به اندک چیزی از شما راضی بودیم و شما در آن مضایقت کردید، اکنون بدام گرفتار شدید و من با شما آن گونه رفتار نکنم که شما با ما کردید از آنچه دارید ده از صد ما را مالیات دهید و به‌سلامت بروید واهل کاروان به‌خوشحالی قبول کردند. پنجاه جمازه خوب ومبلغی رخت وسلاح و آنچه ایشان را به کار آید دادند و هر که کم بضاعت بود از او هیچ نگرفتند واهل کاروان از آن لطف که درباب ایشان کردند شکرگزاری کردند به دل خوش راه در پیش گرفتند....»

بنقل از صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ جوامع الحکایات

«گویند یعقوب لیث و یاران او رادر اول کار اسب نبود. و میخواست که اسبی چند بدست آورد تا آسان تـر با اعراب به ستیزد. دراین اندیشه بود که خبریافت که کاروانی عظیم ازاعراب ازجانب بصره می‌آیند و از خوارج می‌ترسند. و برای تامین وحراست خود پنجاه سوار ازعامل خلیفه گرفته و همراه دارند.

یعقوب یاران خود را ساخته کـرد وآنان را دو نفر بـه دو نفر باسلاح تمام برکاروانسرایی که برسر راه اعراب بود فرستاد تامقام کنند. چون همه

بر جای‌های خود مستقر شدند ، کاروانسرادار ایشان را پرسید که شما که هستید ؟ ایشان گفتند ما مردمانی هستیم که از سیستان به کرمان می‌رویم و منتظر همراهانی در این سفر می‌باشیم . یعقوب یاران را فرمود تا هر پیاده خدمت سواری عرب در پیش گیرد و آنان به جهت اسبان ایشان ، علف وآب می‌آوردند تا کاروان بموضع معینی برسید و یعقوب تکبیر گفت و هر پیاده سوار خود را که عرب مسلحی بود فرو انداخت و دست وپای او را ببست و یعقوب دستورداد تغارهائی پر از آب کردند وپیش آنان نهادند و پس گفت آنقدر از این آب بخورید تا بمیرید و آنگاه با یاران خود سلاحهای سواران عرب را پوشیدند و بر اسبان سوار شدند و روی به کاروان آوردند و چون بر ایشان رسیدند ، بانک برآنان زدند و فریاد کردند : « الحکم‌لله لاحکم الالله » و این نشان خارجیان بود و کاروانیان عرب چون این کلمات بشنیدند ، بدست وپای فرو مردند ، پس یعقوب بفرمود که جمله سلاح بیندازند و همه سلاح بینداختند وآنگاه فرمود که سالار شما کیست ؟ چند کس پیش آمدند یعقوب گفت می‌خواستم جمله اهل کاروان را بکشم وتمامت مالها را توقیف کنم . اما درمیان شما زنانند نباید که فضیحت شوید . اکنون جان شما بخشیدم تنها خمس اموال خودرا بما مالیات دهید که بکار خیر بیندازیم و بسلامت روید و هر کس از ده هزار کمتر دارد از او هیچ نخواهم و اهل قافله در حیرت شدند وبجان منت او کردند . . . . »

بنقل از ۱۳۹ و ۱۴۰ جامع‌الحکایات

« آورده‌اند که چون محمدابراهیم ، عامل خلیفه ، درمقابل صالح نصر ، از عیاران بزرگ سیستان شکست خورد ، صالح نصر بر سیستان استیلا یافت

محمدابراهیم بالشکری گران بار دیگر قصد سیستان کرد . صالح نصر ویعقوب لیث در اندیشه شدند ، که چگونه‌دفع آن کنند . بالاخره به‌یکی از سیاست‌های عیاری متوسل شدند وچنین شور کردند که لشکریان محمد ابراهیم مردمانی بیگانه و عربند وراههای سیستان‌را نیکو ندانند . صلاح‌آن باشد که آن‌لشکررا به راه هائی که با آن آشنا نیستند درکشیم که درمعبر آن پلها و جویها وگل و منجلاب بسیار است . تا چون راه ندانند پراکنده شوند . چندانکه پریشان و مضطر شوند و نتوانند به یکدیگر پیوندند و آنوقت سواران سیستان بیکباره برآنها حمله برند و آنان بیچاره شوند و شکست خورند . و هنگام حمله عمال خلیفه به سیستان برای آنکه آنان را بدان راه سوردنظر کشندیکی ازمعتمدین معروف شهر را پیش آنان فرستادندو او به حیلت به آنان گفت : ما ومردم شهر هوادارشمائیم اماباید ازراه «درمسا» درآئید تا ما شما رایاری کنیم واز « درمسا » درپشت لشکر یعقوب درآئیم و تو از پیش و ما از پس قصد ایشان کنیم وصالح نصر و یعقوب چون به‌بینند ماباشمائیم روی‌بگریز نهند وشهر به آسانی تصرف شود وسپاهیان عرب به‌وعده‌های او تطمیع شدند ودل برآن خوش کردند و لشکر از پی او روان شد چندانکه به‌در شهر رسیدند ودرمیان پلهاوجویها و منجلابها افتادند ولشکر صالح نصر ویعقوب به پیش آنان تاختند و باسپاهیان عرب جنگی سخت کردند . سپاهیان عرب به امید کمک اهالی شهر پایداری میکردند . یعقوب آن معتمد معروف را که بامحمد ابراهیم مذاکره کرده بود بر بالای بلندی فرستاد تا به سپاهیان عرب بگوید ای بیچارگان من بحیلت شمارا بدینجا کشاندم واو چنان کرد و گفت: من‌شمارا به پای خودتان بگور کشاندم . اگر بگریزیدیکی زنده نخواهید ماند و لشکر اعراب چون این ندا بشنیدند دانستند که آنان را به دام کشانیده‌اند وهمه سست شدند و یعقوب حمله کرد و تمام سپاهیان دشمن را تارومار ساخت . »

نقل از صفحات ۱۴۰ - ۱۴۱ جامع‌الحکایات

داستانهای عیاران ووصف صفات و حکایات ایشان بسیار است. عیاران ایران با سازمانی بنام «فتیان» گروه فتوت نه تنها درسراسر کشور خود قدرت داشتند، بلکه ایرانیان ساکن بین النهرین وهلال خضیب را هم باخود درمبارزه علیه اعراب شریک وهماهنگ ساخته بودند. آئین عیاری درتعلیمات سازمان «فتیان» قدرت مادی ومعنوی بسیاری بهم رسانید.

تیشنر[1] مستشرق آلمانی در رساله گروه فتوت خود می‌نویسد: «. . . . دادن لباس مخصوصی بنام لباس الفتوت که قسمت عمده‌اش از یک سراویل یعنی شلوار تشکیل می‌شد بـه داوطلبان سازمان فتیان خود میرساند که پایه و منشاء فتیان اجتماعی از ایران است زیرا شلوار در ایران که مردمی سوارکار بودند اقلاً از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بوده است درصورتیکه اعراب بآن احتیاج نداشتند».

بنا به تحقیق عده‌ای از مورخین عیاری از خیلی پیش ازساسانیان در ایران رواج داشته و بعقیدهٔ ایـران شناسان، فتیان و عیاران از زمان حمله اسکندر به ایران فعالیت میکرده‌اند.

سلمان فارسی «روزبه مهیار فارسی» که خود یکی از فتیان ایران بود در درگاه فتی بزرگ اسلام علی(ع) قرب ومنزلتی فراوان داشت وبهمین مناسبت نزد فتیان و شیعیان و عیاران ایران دارای مقام فوق العاده است.

پس ازاسلام عیاری همپای رشد و توسعه فتوت و اخوت و تصوف در ایران پیش رفت و در دوران تسلط اعراب باوج سیر تاریخی خود رسید.

در تمام ادوار تاریخ ایران، پهلوانی یک آئین ملی است وروی‌آوری عامه بکسب پهلوانی بمقتضای روح سلحشوری و جنگاوری ایرانیان میباشد.

---

۱ - Techner

اهل فتوت و اخوت باید خود را باورزش نیرومند می‌ساختند تا بتوانند در برابر دشمنان کشور خود، با قدرت بیشتری عقایدشان را ترویج کنند.

عیاران بعض اوقات با بدن برهنه و باپیش‌بندی از چرم که درجلو خود می‌بستند، به‌میدان جنگ میرفتند، تاخودرا همچون حمزة بن عبدالمطلب عم حضرت علی (ع) که برهنه به پیشواز شمشیر وسنان دشمنان می‌تاخت و برای دین نبی جانبازی میکرد از مرگ روی گردان نشان ندهند.

عیاران با حکام ستمگر عرب، پنهان و آشکارا میجنگیدند. ابن‌الاثیر می نویسد «درسالهای .... هجری یک حکومت تروریستی بمدت ۹ سال در بغداد بوسیله عیاران بوجود آمد.»

قدرت عیاران بدانجا رسیده بود که‌حتی در جنگ امین و مأمون پسران هارون‌الرشید در بغداد بایکدیگر، به سود مأمون که از مادر ایرانی بود و بزیان امین وارد جنگ شدند.

یاری عیاران به مأمون که از مادر ایرانی بود گامی است که ایشان بسوی منافع آتی کشور خویش ایران برداشته‌اند. و درواقع دیگر نیز نظیر چنین اقداماتی بسود یکی از خلفای عباسی که مصالح ایران را بیشتر مراعات می‌نمودو به زیان خلیفه‌خود کامهٔ دیگرمی‌بود، دیده میشود.

تیشنر مورخ آلمانی می‌نویسد: «........ فتیان مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند و همیشه سعی میکردند که اعمال عمال حکومت (اعوان) راکه بعقیده آنها ظلم و بی‌عدالتی بود خنثی کنند و حتی آنانرا بقتل برسانند. خودشانهم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنهاهم بین خود وهم‌بین مردم نظم وترتیب ایجاد میکردند وهمچنین درمواقع نزاع ومشاجره آنها محکمه‌های مملکتی راکه ازطرف علمای بیگانه

عرب تاییدشده بودند ، برسمیت نمی‌شناختند ، بلکه خود دارای تشکیلات عدلیه (مصالحه) بودند و به آنجا رجوع میکردند ».

عیاران و فتیان دارای تشکیلات سیاسی مقتدری بودند. فتیان افرادی را درمیان خود می‌پذیرفتند که نظامنامه و مرامنامهٔ ایشان را بپذیرد درصورتیکه کسی واجد شرایط عضویت درسازمان فتیان بود می‌بایستی ازمقررات آن پیروی کند.

۱ - بستن یک پیش‌بند به کمر داوطلب

۲ - دادن لباس مخصوصی بنام لباس الفتوت که شلوار خاص عیاران بود.

۳ - نوشیدن آب نمک از جام فتوت موسوم به کأس‌الفتوت.

فتیان عیار در تشکیلات شان اصطلاحات و اسامی مختلفی برای اشخاص ومقاصد و مراتب خود داشتند مثلاً اعضاء سابقه دار را « پیر » وکم سابقه را «جوان» یا بعبارت دیگر پدر و پسر هم میگفتند و همه‌یکدیگر را رفیق خطاب میکردند. مرکزی را که در آنجا گرد می‌آمدند بیت یا خانه می‌نامیدند چند مرکز تجمع (خانه‌را) «حزب» وچندین حزب‌را که ازمراکز تجمع نامحدودی تشکیل می‌شد «احزاب» می‌دانستند. هریک ازاین‌احزاب رهبری داشت بنام سرهنگ یازعیم‌القوم .برای عضویت در حزب بایستی تقاضانامه می‌نوشتند. پس از پذیرفته شدن با معرفی افراد سابقه‌دار، دورهٔ آزمایشی می‌دیدند.

عضو سابقه‌دار را مطلوب و عضو آزمایشی را طالب میخواندند. طالب پس ازگذراندن مراحل آزمایشی طی مراسمی مفتخر به‌بستن پیش‌بند میگشت دراین مرحله یک عضو « کمربسته » محسوب می‌شد.

عیاران و فتیان حد وسطی بین حق و نا حق نمی‌شناختند. از حق بجان و بمال دفاع میکردند و با نا حق بی‌رحمانه و با خشونت تمام می‌جنگیدند.

ایشان در ناموس‌پرستی و حسن رفتار و اخلاق و شرافتمندی بی‌همتا بودند. عیاران و فتیان از زنا احتراز میکردند. و سخت پای بند راستگوئی و تقوی در محیط خانواده بودند. فتیان چنان براستگوئی یکدیگر اعتقاد داشتند که اگر یک فتی از دهان فتی دیگر می‌شنید که زنش مرتکب خیانت شده فوراً بدون تحقیق او را می کشت. **سوگند یک فتی عیار برای عموم معتبر بود و میتوانست جانشین هرسند و مدرکی باشد.**

فتیان و عیاران گذشته از وقف زندگی خود در راه جهاد با ظالمین و دشمنان خارجی ایران، پیوسته نیز مراقب حال فقرا و ضعفا بودند. اگر دولتمندان و اغنیا حقوق فرد و یا افرادی را غصب می‌نمودند و در کمک به مستمندان قصور میکردند ایشان آنانرا ابتدا به اعاده حق‌مردم وبدستگیری از درماندگان دعوت میکردند و چنانچه باین تذکر بی اعتنائی مینمودند، اگر امکان بود رسماً بجبر از او میگرفتند و درغیر اینصورت بروش عیاران شبانه به‌حصارخانه‌اش واردمیشدندو بعداز تراشیدن ریش‌و سبیل آن دولتمند، وجوه هنگفتی از وی دریافت میکردند و پرشال خود می بستند و از راهی که آمده بودند بازمیگشتند وآن پولها را بصاحبانشان برمیگرداندند و یا به سراغ فقرا میرفتند وهمه را میان‌ایشان تقسیم میکردند.

قدرت عیاران وفتیان تاآنجا بالا گرفت که خلفای عباسی درمقابل آن‌ها عاجز شدند ووجودشان‌را برای‌دوام سلطه خودخطرناک دیدند. چون‌توانائی مبارزه با آنها را نداشتند به خدعه متوسل شدند.

خلیفه عباسی الناصرالدین بالله و اعوان و انصارش بظاهرآئین فتیان‌را پذیرفتند و بتدریج در سازمانهای آنها نفوذ کردند و ازداخل تشکیلات عیاران و فتیان را متلاشی ساختند.

کتابهای بسیاری درباره فتوت و اخوت و عیاری توسط مورخین و

متصوفین نوشته شده درآنها آداب و رسوم وقواعد زندگی‌وجوانمردیهای‌ایشان ذکر شده است.

و نیز در زندگی بیشتر پادشاهان ایران علاقه و تمایل زیادی به جوانمردی بچشم میخورد.

از جمله امیر زیاری کیکاوس ابن اسکندر و شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی و کریمخان زند را از میان آنان میتوان نام برد.

چون گفتگو ازجوانمردی وبزرگواری عیاران و پهلوانان این مرز و بوم است در اینجا مناسبت دارد که ازچندنظریه نادرست تیشنرهم درمورد عیاران سخنی بمیان آید.

آقای پروفسور فرانتس تیشنر استاد رشته تاریخ اسلام دردانشگاه مونتر آلمان در کنفرانسی که اول‌آبانماه ۱۳۳۰ تحت عنوان گروه فتوت کشورهای اسلامی (۱) درطالار دانشکده ادبیات تهران ایراد داشتند، ضمن ستایش از جوانمردی و بزرگواری عیاران و فتیان متأسفانه در چند مورد دچار اشتباه شده‌اند. مثلاً مینویسند:

«از نوشته‌های وقایع‌نگاران دربارهٔ اعمال عیاران چنین بر می‌آید که آنان از اواسط قرن نهم تا قرن دوازدهم میلادی بوده‌اند. و بیشتر در مواقعی ظاهر میشدند که ضعف حکومت را فرا گرفته و هرج و مرج بر مملکت وپایتخت مستولی گردیده بود و هر کس بدون مانع و رادع ضد دیگری جنگ میکرد و در چنین مواقعی قدرت و تسلط بدست عیاران می‌افتاد اما روش حکومت آنان صورت تروریستی بخود میگرفت و اوضاع مملکت را بدتر از بد میکرد.»

۱ - فعالیت های عیاران تمام کشور های اسلامی از ایران که مرکز آنان بوده سرچشمه میگرفته وهم از این کشور رهبری میشده است. اگر خلفای فاطمی مصر نیز با همکاری عیاران ایران آنـان را بر ضد خلفای عباسی یاری میکرده‌اند بدان سبب بوده که خود ایشان‌هم ایرانی‌الاصل بوده‌اند.

آقای پروفسور تیشنر وجود نهضت عیاری را از قول وقایع نگاران تنها به یکدوره معین تاریخی محدود کرده‌اند و حال آنکه فعالیتهای عیاران گذشته از زمان تسلط اعراب در زمان استیلای مغولان هم با قوت زیادی وجود داشته است چنانچه در پایان کنفرانس خود نظری خلاف اظهارات قبلی خود اظهار میدارد : « . . . . درقرن چهاردهم . . . . در ایران اخیت وعیاری اوج گرفت . . . . » و باز ازتشکیلات منظم ایشان در آن عهد که مقارن تسلط مغولان و اوائل دوران صفویه بود یاد میکند.

همچنانکه ملاحظه شد عیاران یک پدیدهٔ ویادارو دسته‌ای نبودند که مثل قارچ درلابلای هرج ومرج های اجتماعی برویند و دوباره پایمال شوند. بقول آقای تیشنر که عیاری را درچند قرن محدود کرده‌اند ، چطور ممکن است درطی ایـن مدت زمان طولانی بپاید بدون آنکه اصالتی و یا ایده‌ای داشته باشد بنابراین باید قبول کرد که عیاران برای خودرسالتی درآن مراحل تاریخی ایران قائل بوده‌اند.

اگر این درست باشد که درمواقع هرج و مرج و ضعف حکومتها ، عیاران قوت میگرفته‌اند ، دلیل برآنست که آنها جهت وهدفی داشته‌اند که درمواقع مناسب برای پیش بردن آن فعالیت بیشتری میکرده‌اند. اصولاً باید دید چرا عیاری با آن سازمان و ترتیب در ایران بوجود آمد.

پس از تسلط اعراب بر ایران ویزنجیر کشیده شدن آزادی عمل مردان نیرومند و پراستعداد ایران وسرپوش گذاشتن روی شخصیت ایشان باید راهی برضد این خود کامگی‌ها و مفری برای بروز شخصیتهای سرکوفته ازمجرائی گشوده شود. برای‌آن رادمردانی که آزادی‌عمل نداشتند و درصورت‌نمایاندن شخصیت ایرانی‌خود که برای اعراب خطرناک بود وآنرا خفه میکردند ، آیا راهی بهتر ازعیاری میتوانست وجود داشته باشد ؟

عیاری باآئین‌فتوت واخوت تنها راهی بود که ایرانیان درزمان استیلای

عرب در پیش گرفتند تا برای تعمیم و بسط برنامه حداقل خود که عبارت از پرورش بزرگواری ملی و کمک به مستمندان و جلوگیری از تعدی ثروتمندان و محدود کردن مظالم حکام عرب بود مجاهدت کنند . برنامه حد اکثرشان کوتاه کردن دست خلفای بنی امیه و بنی‌عباس و کسب استقلال و آزادی ایران بود .

مگر آن حکومتهائیکه‌آقای پروفسور تیشنر میفرمایند ، وقتی دچار ضعف میشدند قدرت عمل عیاران توسعه می‌یافت ، حکومتهائی بودند که مردم ایران موافق آنها بودند؟ اگر آن حکومتها ازطرف خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس بودند شدت عمل عیاران را که نباید بهرج ومرج تعبیر کرد، بلکه باید ازآنها باتعریف نهضت و قیام و گردن کشی مردان اسارت ناپذیر ایران یاد کرد .

اگراز دوران سلجوقیان یاد کنیم ، آنان هم حکومتهای مطلوب ایران نبودند ، ظهور فرقه اسمعیلیه یا صباحیه در ایران و گرایش مردم کشورما بآن وسیله‌ای بود که جوانمردان وعیاران و فتیان برای برقراری حق وعدالت واستقرار حکومتی‌مطلوب بآن متوسل‌شده‌بودند ، اغنیا وثروتمندان درزمانهای مناسب برای سودجوئی‌خود ، باتکیه به‌قدرتهای مسلط روز هربیداد و ستمی که میتوانستند برمردم عادی روا میداشتند و درمقابل نیز همین مردم ساده هم‌در مواقع مساعد باکمک عیاری همان اغنیا و ثروتمندان وحکام‌خارجی‌را ترور میکردند .

هزاران سال است که‌مردم ساده و زحمتکش در آرزوی برقراری حق و عدالت میسوزند اگربفرض شدت عمل عیاران در زمان حکومتهای ایرانی هم باشد باز این نشان آرام ناپذیری و شجاعت و همت بلند مردم کشور ما است که تاوصول به تحقق ایده‌آلهایشان از پای‌نمی‌نشینند ودرهر فرصتی نیروهای باطنی خود را بروز میدهند .

چطور ممکن است عیاران با آئین چند قرنی خود (بقول آقای

تیشنر) جوانمردی وفتوت وطرفداری ازحق وعدالت ، دست بهرج ومرج و ترور بزنند ، این رویه ها تنها برضد حکام بیگانه و فرصت طلبانی که هستی مردم را به یغما میبردند اعمال میشد.

نهضت عیاران و فتیان در ایران چنانکه آقای تیشنر می نویسند در آن مواقع شدت می یافت که حکومتها ایرانی نبودند و یاظلم اغنیا بنهایت میرسید. والا دردوران حکومتهای ایرانی ومواقعی که حقوق مردم بطورنسبی رعایت میشده دیگرجوانمردان پهلوان عیار پیشه ویامردم باایده‌آل ایران داعیه‌ای نداشتند.

این داعیه‌ها و نهضت‌ها تنها در مواقع استیلای عرب و مغول بنهایت کمال میرسد که درجای خود از آن صحبت خواهد شد.

آقای تیشنر چند سطر پائین تر درهمان صفحه یادآور میشوند: «بطوریکه از نوشته های مورخین برمی‌آید چنین قیامهائی بتوسط عیاران بیشتر از هر جا در پایتخت بنی عباس یعنی بغداد روی میداده است» وسپس از حکومت نه ساله تروریستی عیاران در بغداد یاد میکنند باین ترتیب خود معلوم میدارد که ترور عیاران برضد چه کسانی بوده است.

بدنبال اظهار نظرهای فوق آقای پروفسور تیشنر باتردید درباره ایده‌آلها وهدف عیاران باز چنین اظهارنظر مینمایند: «آیا این فتیان که به عیاران مشهور بوده‌اند دارای مقاصد خاص سیاسی و شاید هم ضد عباسیان وموافق فاطمیان بودند یا نه ، چیزی است که منابع ما دربارهٔ آن سکوت کرده‌اند ؟ »

ایشان میتوانستندباکمی تأمل وتوجه، خود سکوت رابشکنند و واقعیات امر را ملاحظه فرمایند.

وقتی تاریخ عیاران وفتیان رااززمان پارتها درایران می بینند ومیفرمایند بامشخصات فراوان مختص ایرانیان بوده و بارها ازآمال ایشان صحبت بمیان می آورند باز با کمال تعجب دچار تردید شده و ندانسته‌اند هدف عیاران و فتیان دربغداد چیست و اینان چه کسانی هستند و نمیدانند مبارزه ایشان برضد خلفای عباسی و موافق فاطمیان بوده است یا نه ؟!

آقای تیشنر باز در اینجا دچار فاحش ترین اشتباهات خود میشود و عیاران وفتیانی را که از ایران برخاسته بودند و بتضعیف خلفای عباسی چه در داخل کشور خود وچه در بغداد بنفع میهن خود ایران که تحت تأثیر عیاران کشور خود مجاهدت میکردند با آنهمه مشخصات نا دیده میگیرند و برای درک مبارزه عیاران محک فاطمیان(۱) را بکار میبرند وبعد مأیوس میشوند آنوقت میفرمایند: « . . . . . سوافق فاطمیان (مصر !) بودند یا نه چیزی است که منابع ما در آن باره سکوت کرده‌اند. (۲)»

---

۱ - خلفای فاطمی مصر نیز ایرانی بودند.

۲ - تاقبل از ظهور اسلام ، ازبین‌النهرین تاسواحل‌آسیائی دریای مدیترانه اکثراً جزء قلمرو ایران بوده و درتمام این نواحی ایرانیان سکنی داشتند.

ایرانیان این نواحی قبل ازهمه اسلام میآوردند و بعدبه تبعیت از برادران‌ایرانی خود نیز به مذهب شیعه میگرایند.

مثلاً یکی از قبایل ایرانی ، قبیله حمراء است که در اطراف کوفه سکونت داشتند و قریب بیست هزارنفر بودند. تمام ایرانیان بین‌النهرین وسواحل آسیائی دریای مدیترانه همیشه برضد خلفای عرب و بسود ایرانیان مبارزه میکرده‌اند.

درتاریخ طبری‌آمده است که درجنگ عراقیان باشامیان و واقعه قتل عبیدالله زیاد درلشکر کوفه لغت وکلام عربی فهمیده نمیشد و تماماً ازاهل‌ایران بوده‌اند.

معاویه بخصوص از کثرت و قدرت ایرانیان بین‌النهرین بیمناك بود چنانچه گروه‌های زیادی از آنان را به نواحی دوردست تبعید میکند.

فعالیت‌های چشم گیر عیاران دربین‌النهرین و بویژه دربغداد پایتخت خلفای عرب ، فقط و فقط بعلت کثرت ایرانیان شیعی مذهب دراین نواحی بوده است.

ایرانیان بین‌النهرین وخلفای ایرانی‌الاصل‌فاطمی مصر که باالهام ازبرادران ایرانی خود وبایاری‌آنان باخلفای عرب مبارزه میکردند پاسخ مناسبی به تردیدی است که تیشنر در مورد هدف مبارزه عیارانی دارد که در کشورهای قلمرو خلفای عرب سکنی داشتند.

این انتقاد مختصر که در حدود وظیفه این کتاب است بکنفرانس آقای تیشنر، ازآنجهت مطرح شد که نشان داده شود که درچه موارد تاریخی حساسی خارجیان دربارهٔ اعمال و رفتار قهرمانان و دلاوران جوانمرد و فداکار کشور ما اشتباه میکنند و بنابراین نباید هرچه ایشان می‌فرمایند باتعارف و مجامله برگزار شود.

در آئین جوانمردی عیاران

بدان ای پسر که اگرجوانمردی ورزی . . . . . جوانمردی چیست ؟
و از چه خیزد :

اول ـ خرد

دوم ـ راستی

سوم ـ مردمی

بدانکه جوانمردترین عیاران آن بود که او را از چند گونه هنر بود :
دلیر ومردانه بود، بهر کاری بردبار باشد به کس زیان نکند . پاک عورت وپاکدل باشد . بعهد وفادار وزیان خود بسود دوستان روا دارد . از اسیران دست بکشد . بر بیچارگان ببخشاید . بدان را از بد کردن باز دار . راست گوید . راست شنود . از تن خود داد و عدل بدهد . بر آن سفره که نان خورده باشد بدنکند . نیکی رابدی مکافات نکند . زبان نیک بدارد . بلارا راحت بیند .

چون نیک نگری اینهمه بدان سه شرط باشد چنانکه آورده اند:

حکایت ـ شنیدم که روزی به قهستان قومی ازعیاران نشسته بودند .مردی از در درآمد و سلام کرد و گفت :

من رسولم از طرف عیاران مرو و شما را سلام فرستادند و میگویند که : « در قهستان چنین وچنان عیارانی هستند ومرا از عیاران ما (از مرو) بخدمت شما فرستاده اند وسئوالی داریم . اگر سئوال ما را جواب براست دهید که ما

راضی‌شویم و اقرار دهیم به کهتری و شاگردی شما و اگرجواب‌نادرست‌باشد، اقرار کنید به کهتری ما عیاران مرو.

گفتند:

- بگوی.

گفت:

- بگوئید جوانمردی چیست و ناجوانمردی چیست و میان جوانمردی‌و ناجوانمردی‌فرق‌چیست‌و اگرعیاری‌بر کنار رهگذری‌نشسته‌باشد ومردی‌ازپیش روی او بگذرد وسپس چندلحظه بعد مرد دیگری باشمشیر آید که‌قصد کشتن آن مرد را که قبلاً گذشت دارد و بتهدید از آن عیار که بررهگذر نشسته است پرسد که: «فلان مرد ازاینجا گذشت؟» عیار را چه جواب باید داد؟ اگر بگوید غمز کرده باشد و اگر نگوید دروغ گفته باشد و این هر دو عیار پیشگی نیست.

عیاران قهستان چون این مسئله بشنودند به یکدیگر همی نگریستند مردی بود درمیان اینان نام او فضل همدانی. برخاست و گفت:

- من جواب دهم.

گفتند: بگوی.

گفت: اصل‌جوانمردی‌آنست که هرچه بگوئی بکنی. میان جوانمردی وناجوانمردی فرق‌آنست که صبر کنی. جواب آن عیار چنین است که بزیر کی از آنجا که نشسته باشد یک‌قدم فراتر نشیند و گوید:

- تامن اینجا نشسته‌ام کس نگذشت. تا راست گفته باشد.

* * *

و چون این سخن دانسته باشی درست گشت ترا که مایه جوانمردی چیست؟ پس این‌جوانمردی که درعیاران یاد کردیم سپاهیان را هم براین رسم نمودن شرط است تمامتر.

سپاهی چون تمامتر عیاری بود ولیکن کرم و مهمانداری و سخاوت و حق شناسی و پاک‌جامگی و بسیاری دیگر که باید درسپاهی بیش بود.

بخون ناحق دلیر مباش و خون هیچ مسلمان حلال مدار، الا خون قاتلان و دزدان . . . . بلای دو جهان بخون ناحق بازبسته باشد. اول درقیامت مکافات آن بیابی واندرجهان زشت نام گردی و هیچ کهتر برتو ایمن نباشد و امید خدمتگاران از تو منقطع گردد و خلق از تو نفور شوند و بدل دشمن تو باشند . همه مکافاتی درآنجهان بر خون ناحق باشد . . . به تجربه معلوم کرده که مکافات بدی هم در این‌جهان بمردم رسد پس اگر این کس را طالع نیک افتاده شود باولاد او برسد . . . . »

قابوس نامه

در احوال حمزة ابن آذرک در تاریخ سیستان‌آمده است که چون سپاه عمال خلیفه بشکست‌و «حومص» فرمانده اعراب متواری شد. . . . . « سردار عیاران سپیده بامداد با لشکر بدر شهر آمد. بانک نماز بسیار شنید. آنقدر که درعجب ماند. آخر گفت: بازگردید از شهری که‌اندرآن چندین تکبیر وتهلیل گویند. شمشیر نباید کشید. به «حلاف‌آباد»فرود آمد و رسول فرستاد که من بامردم شهر جنگ نکنم و خلیفت سلطان را گوی بیرون آی تا جنگ کنیم.»

از تاریخ سیستان

« . . . . . پس حمزة ابن آذرک سواد سیستان را بخواند و بگفت یکدرم مالیات وخراج بسلطان (خلیفه) مدهید. چون شمارا نگاه نتوانندداشت ومن ازشما هیچ نخواهم ونستانم که من بر یک جای نمانم تا کنون اعراب

از هیچ شهر مانند سیستان خراج ومالیات به بغداد نبرده‌اند و مردمان بر این جمله اتفاق کردند ومالیات منقطع گشت.» ایضاً از تاریخ سیستان

در دادگستری یعقوب داستانهای بسیار است. «یعقوب در عین دلیری و جنگاوری مردی دادگر و با انصاف بوده است. در تواریخ آمده است که او هر روز بر بالای کوشک خود می نشست و هر کس که شکایت یا عرضحالی داشت به پای کوشک می‌آمد و بااو بی‌حجاب سخن میگفت. دربارهٔ دلبستگی او بداد گستری آن عیار پیشهٔ بزرگ حکایتی چنین آمده‌است:

نوشته‌اند که روزی یعقوب بر بالای کوشک نشسته بود. از دور مردی را دید که بر سر کوئی سر بزانو نهاده است. دانست که آن مردرا غمی‌است. به‌حاجب خود فرمان داد تا او را حاضر کرد و از حال وی پرسید. مرد گفت:

- اگر امیر خلوت کند شرح حال خود بگویم. یعقوب امر کرد تاحاضران دور شدند آن مرد گفت ای امیر حال من سخت‌تر از آنست که حکایت بتوانم کرد. یکی از سرداران تو هر شب بی‌اجازه من از بام خانه فرود می‌آید وبر دختر من چشم دارد ومرا بااو یارای مخالفت و جنگ نیست. یعقوب از گفتهٔ او درعجب شد و از اینکه زودتر شکایت نکرده است ملامتش کرد پس او را گفت که چون آن سردار بخانه تو فرود آمد اینجا بپای کوشک آی. مردی باسپر و شمشیر باتو خواهد آمد و انتقام تو از او خواهد گرفت. آن مرد شب دیگر بپای کوشک آمد کسی با سپر و شمشیر آنجا منتظر بود با او بخانه‌رفت و آن سردار درخانهٔ او بود. شمشیر بر کشید واورا هلاک کرد وسپس گفت:

- چراغی بفروز.

آن مرد چون چراغ روشن کرد یعقوب را دید که خود را برای اجرای عدالت آمده بود.

یعقوب نان وآب خواست وخورد و سوگند یاد کرد که ازآنساعت که

تو راز خود با من گفتی شرط کردم که هیچ نخورم تا تو را از این نگرانی و اندوه برهانم.

و روز دیگر فرمان داد تا جسد آن سردار فاسق را در منظر عام نهادند و منادی کردند که سزای ناحفاظان و تبهکاران این است.

نقل از شرح حال بزرگان از آقای نصراله فلسفی

و نیز شاه اسمعیل دلیر قبل از شروع جنگ چالدران بسلطان سلیم و سپاهیانش که با سلاحهای آتشین خود در سطح هموار دشت بهتر میتوانستند از توپهای خود استفاده کنند، به عادت پهلوانان باستانی ایران، بی‌باك از خطرات آتش توپخانه اعلام کرد که دشمن سپاه بمیدان بکشد.

چنانچه پادشاه‌صفوی‌جنگ‌را ازدشت‌هموار به‌موانع‌طبیعی و کوهستانی شمال خوی میکشاند میتوانست آتش توپهای دشمن را بلا اثر سازد و نقش فوق‌العادهٔ آنها را دردشت چالدران خنثی کندولی احساسات پهلوانی وتمایل بجنگ مردانه درمیدان اورا ازحفاظها بیرون کشیدو دلیرانه باشمشیر به‌مقابله توپهای آتشزای دشمن وا داشت.

نمونه‌ای از غیرت ملکوتی و جوانمردی جنگاوران ایرانی اینکه شب قبل ازجنگ هنگامیکه سرداران درحضورشاه اسمعیل شورای جنگی تشکیل داده بودند، عده‌ای من جمله خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو از سرداران ایرانی بشاه اسمعیل پیشنهاد کردند که رخصت‌دهد پیش از استقرار سپاه دشمن در دشت و موضع گرفتن توپچیان و تفنگ داران آنان، شبانه بر سپاه عثمانی بتازند ولی درمیش‌خان رئیس طایفه شاملو ازسرداران نامی قزلباش و شاه اسمعیل متفقاً مخالفت کردند و گفتند.

ـ ماحرامی قافله نیستیم که در تاریکی بجنگیم. روز روشن مرد مردانه با دشمن روبرو خواهیم شد.

سرهنگ عیاران

پهلوانان ودلاوران ایران که به‌آئین فتوت واخوت(۱)آموخته‌شده‌بودند وروحی تسلیم ناپذیر وآزادهٔ داشتند بهیچ روی‌نمی‌توانستند مظالم حکام عرب را برملت خویش تحمل کنند لذا بانحاء مختلف خروج میکردند و قیام مینمودند.

مبارزه مردم ایران برای احقاق حقوق ملی خود با حکام عرب بدانجا کشید که یزید ابن‌مهلب درگرگان دستور داد برای سرکوبی ایرانیان آنقدر ایرانی بکشند تا جریان خون ایشان آسیابی را بگرداند و باین هم قانع نشد و گفت چون با خون ایرانی آسیاب گشت وگندم برای نان آرد شد دیگر تیغ دمشقی بحلقومشان آشنا نکنند، بلکه‌آنانرا دسته دسته باطناب بدرختان حلق‌آویز کنند.

یزیدابن مهلب برای‌ازمیان برداشتن زبان ایرانیان دستور داده بود هرکس که فارسی‌سخن میگوید زبانش را باقلابی ازبیخ حلق بدرآورند تاعجم بماند.

ایرانیان باآنکه باچنین جنایات‌وحشتناکی سروکار داشتند، بازهیچگاه از مبارزه با عمال بیگانه عرب وبیداد گرانی همچون حجاج ابن یوسف ثقفی و قتیبة ابن مسلم باهلی و یزید ابنُ مهلب باز نمی‌ایستادند.

اینان برای شکل‌دادن بمبارزهٔ خود، درسراسرایران سازمانهای زنجیری

---

۱ - به صفحات ۹٤ و ۹٥ و ..... مراجعه شود.

نامحدودی بصورت مخفی ونیمه مخفی بوجود آورده بودند. سازمان سیاسی عیاران از بغداد تا سیستان بهم زنجیر شده بود.

همچنانکه گفته شد رسوم وتشکیلات عیاران از ابتدای خلافت بنی‌امیه تا زمان استقلال ایران اطوار و اشکال گونه گونی را پیموده است. تجربیات و ناکامیها وشکستها هرقدر نهضت دوام می‌یافت، سازمانهای سیاسی‌عیاران‌را آب دیده تر می‌ساخت.

عیاران موقع خلافت بنی‌امیه بابنی‌عباس ومخالفان آنها متحد میشدند و با عمال بنی‌امیه میجنگیدند وهنگامیکه بنی عباس برسر کار آمدند هردستی که بمخالفت آنان بلند می‌شد یاری میکردند و همدست میشدند.

آنان در هر رخنه‌ای که در صفوف دشمنان ایران ایجاد میشد نفوذ میکردند و در هرفرصتی که برای ضربه زدن بدشمن پیش می آید چون انبار باروت زیر پای آنان منفجر میشدند.

بامأمون که مادرش‌ایرانی‌بود متحد میشدند ودشمن‌صلبی وسرسخت‌تر خودرا از پای درمی‌آوردند. این‌خودیک تاکتیک‌بود چنانچه طاهرذولیمینین باکمک عیاران چنان کرد و پیروز شد و بعد امکاناتی با زمینه یاری عیاران یافت ودست مأمون را از اختیارات تا حدود زیادی از ایران کوتاه کرد یادر جنگ دو خلیفه عباسی که درسال ۲۰۱ اتفاق افتاد با مستعین متحد شدند و با المعز جنگیدند و او را بمصالح ملی ایران قربان ساختند. دائماً شکاف درارکان حکومت خلفای عرب ایجاد میکردند و هر حاکمی با حاکم دیگر عرب درمی‌افتاد یکی را بیاری خود امیدوار میکردند. وپس هر دو را بجنگ هم میانداختند.

تشکیلات ودستجات آنان درهر ناحیه پیشوائی داشت که او را سرهنگ میگفتند، درتاریخ سیستان مذکور است که عیاران مردمی جوانمرد

شجاع ، و جنگجوی و متصف بصفات عالی انسانی ومردانگی بودند. شفقت ومردانگی و ضعیف نوازی آنان به منتها درجه بود.

عیاران از همه جا بیشتر در سیستان وخراسان و کرمان وفارس بودند در هر شهر تعداد نفرات آنها از هزار تا بچند هزار تن میرسید. در شهرهای کم جمعیت یک سرهنگ و در شهرهای پرجمعیت چند سرهنگ داشتند.

در سیستان هنگام قیام حمزةابن آذرک معروف به حمزة ابن عبدالله خارجی ، سرهنگان عیاران شهرها ، متفقاً عیار بزرگ خود را درجنگ با هارون‌الرشید بجان یاری کردند و او را پیروز ساختند.

برجسته ترین سرهنگ عیاران به نقل از تاریخ سیستان در اینزمان عبارتند از:

ابوالعریان سیستانی که در پهلوانی و عیاری و فتوت آوازه‌ای بلند داشته است.

حرب‌ابن عبیده از عیاران فداکار و شجاعی است که از خواش کرمان ظهور کرد و با اشعث ابن محمد ابن الاشعث عامل خلیفه جنگید و او را شکست داد.

احمد قولی از مردم بست برخاست و عیاران و مردان فتی و جوانمرد بر او گرد آمدند.

عشان ابن نصر بن مالک ، برضد یکی از عمال طاهریان که بظلم دست گشاده‌ای داشت‌قیام کرد و کشته شد.

صالح بن نصر برادر عشان ابن نصر ابن مالک که در بست قیام کرد ومردم بسیاری‌از سیستان‌و بست منجمله یعقوب ابن‌اللیث صفار وعیاران سیستان او را یاری دادند.

حمزة ابن آذرک که بعدها به پیشوائی عیاران رسید و سالهائی سیستان وکرمان را از لوث اعراب‌متجاسر پاک کرد

عمار خارجی که در زمان خلافت المتوکل علی‌الله از ناحیه کش قیام کرد و در سیستان اعتباری والا یافت.

و نیز سرهنگ عیاران بسیار دیگر چون سرهنگ عیار بوعقیل که لشکر خلیفه بشکست و نیز سرهنگ عیار کثیر ابن و قادو درهم ابن نضر و سرهنگ عیار سرناوك وسرهنگ عیار ازهر ابن یحیی وبالاخره سرهنگ عیار یعقوب‌ابن لیث صفار از جمله سرهنگ عیاران مشهور بوده‌اند.

قدرت عیاران در شهرهای ایران تاآنجا بالا گرفت که عمال خلیفه از بیم آنان جرأت ظلم وستم بمردم را نداشتند. والیهای خلیفه با عیاران و مردم از در مدارا ولطف در می‌آمدند تا از دست آنان در امان باشند.

درتاریخ‌سیستان آمده است که عمال‌خلیفه « . . . . هرچه به‌سیستان بدست کردی طعام ساختی وعیاران سیستان‌را مهمان کردی وخلعت دادی »

عمال خلفای عباسی دراین دوران‌آخرین روزهای استیلای سیاه خودرا برایران سپری می‌ساختند وآتشی‌را که ازسرتاسر این سرزمین درکار شعله‌ور شدن بودتا برای همیشه ریشه بیداد حکام عرب را بسوزاند با عجز وانکسار و بیمناك نظاره میکردند کارها میرفت تا با قیام عیار عیاران جوانمرد سیستان یعقوب لیث صفار بسامان برسد.

واقعیت نهضت اسمعیلیه (صباحیه)

عیاری پس از خاتمه استیلای عرب بر ایران تادوران سلجوقیان جای خود را مثل دوران ساسانیان و عهد باستان به پهلوانی و سپاهیگری ومراتب و مشاغلی نظیر شاطری میدهد. وبخدمت دولت‌ایران و پادشاهان خود کمر می‌بندد .

پادشاهان سلجوقی که‌ازترکان ماوراءالنهروهم‌ازاهل سنت‌بودند، در دوران حکومت خویش باایرانیان که بآل علی و مذهب شیعه محبت داشتند ضدیت میورزیدند و هم با تعصب زیاد با حفظ و ادامه رسوم و آئین ملی باستانی ایرانیان از در مخالفت بر می‌آمدند و از اجرای آن ممانعت بعمل می‌آوردند .

دراین زمان‌ایرانیان که مذهب مطلوب خودرا که جعفری‌بوددرمخاطره دیدند و شئون ملی و باستانی شان را چون ملعبه‌ای بدست ترکان بیگانه یافتند و از دو طرف در تضییقات ملی و مذهبی قرار گرفتند ، ناچار از پی مفرو گریز هائی برآمدند و به جستجوی وسیله‌ای پرداختند تا ازشعائرملی ومذهبی خود دفاع کنند. بالاخره بااسمعیلیان که آنان‌هم شیعه شش امامی بودند در یک سازمان واحد با سلجوقیان به مبارزه پرداختند.

سازمانهای سیاسی آنان ازکاملترین و عالیترین تشکیلاتی بود که

تاآنزمان ممکن بود تصور کرد و شیوهٔ پیکار و مبارزات شان نیز بسیار قاطع و مؤثر بود.

در آنزمان گذشته از مضایق فوق‌الذکر اختلافات طبقاتی شدیدی هم وجود داشت ودست دنیا پرستان ظالم بستم باز بود.

برنامهٔ اسمعیلیان عبارت بود از برانداختن ترکان سلجوقی و اجرای عدالت اجتماعی.

عیاران در این زمان باز برای تحقق این آمال ملی در شیوه باطنیه در سازمان اسمعیلیان بعرصه می‌آیند و با عملیات محیرالعقول عیاری ترکان سلجوقی و ستمکاران را در منگنه میگذارند.

عده‌ای از نویسندگان و مورخان، فرقه‌های باطنیه اعم از قرامطه و اسمعیلیه و غیره را مسلمانانی میدانستند که به احیای سنن باستانی خود وآئین خرم دینان گرایش داشتند و مسئله ملی برای آنان در درجه اول اهمیت قرارداشت.

البغدادی مورخ عرب شواهد بسیاری دراین باره می‌آورد:

«دعوت‌باطنیه از زمان معتصم باقیام مازیار وبابک آغاز شد واساس معتقدات آنان برثنویت (اهورمزدا ـ اهریمن) است. و میگویند خدا نفس‌را خلق کرد و خدا (الله‌الاول) و نفس (الله الثانی) مشترکاً کارجهان را با امشاسپندان (ستارگان هفت‌گانه) و ایزدان (طبایع اول) میگردانند. و نیز باطنیه افروختن آتش را در مساجد واجب میدانستند و می گفتند درهرمسجد باید آتشدانی باشد که دائماً درآن عود بسوزد و هم نوشیدن شراب را حرام نمیدانند».

اگراین‌ادعاها را که بدلالت‌ارتداد باطنیان‌اقامه شده بطورکلی‌نپذیریم مجبوریم عللی را که موجب منشاء این اتهامات است مورد توجه قرار دهیم

که عبارت از حفظ سنن ملی و احیای آداب باستانی ایرانیان میباشد . بهمین سبب باطنیه که درجهت منافع ملی و تاریخی ایران قدم برمی‌داشتند در این راه عیاران و گروه فتوت و مردم عادی را با خود هماهنگ وهمراه داشتند.

درحقیقت نهضت اسمعیلیه (صباحیه) را درایران نباید تنها به مذهب اسمعیلیه محدود کرد بلکه باید آنرا وسیله‌ای شناخت که تحت‌نام‌آن ممکن میگشت از فاطمیان ایرانی نسب مصر دشمن عباسیان که با ترکان سلجوقی همداستان بودند نیرو و امکانات معنوی و مادی وپشت گرمی گرفت.

نهضت اسمعیلیه‌را بهتر آنست که درایران بهمان نام نهضت باطنیه یاصباحیه بشناسیم تا منحصر به یک فرقه یا عقیده نگردد.

خاصه آنکه با شاهکارهای تشکیلاتی وعملیات شگرف مبارزات‌خود، نشان کامل و مطلقی از عیاران ایران داشتند.

سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی در تاریخ ایران خود، اسمعیلیه را ملاحده الموت میخواند.

محدود کردن نام نهضت باطنیه ازاسمعیلیه‌هم بملاحده‌الموت نشانه خشم وکینه تاریخی آگاهانه یاناخودآگاهانه اروپائی است به این جنبش وسیع باطنیه درایران که درآن زمان جنبه شرقی داشته است.

اروپائیان که خاطرهٔ تلخی‌ازفاطمیان مصر که‌ازجانب‌باطنیه (اسمعیلیان) ایران حمایت می‌شدند از دوران جنگهای صلیبی و اسلام دارند قاعدتاً باید ازنهضت باطنیه و اسمعیلیان بناخوش‌یاد کنند. سرپرسی سایکس می‌نویسد:

«اعضای این‌تشکیلات‌را اروپائیان اساسن ! ASSASSINS میگویند. دراین زمان وتا دو قرن بعد فعالیتهای مهمی درصحنه شرق نزدیک وایران داشتند وبسبب‌همین فعالیتهای محنت‌زا و تأسف‌آور ! میباشد که شعبهٔ شامی آنهادراروپا آوازه‌ای‌بسیار بهم‌رسانیده‌است.» بخصوص‌تکیه مورخ‌انگلیسی روی شعبهٔ شامی آن که نزدیک بیت‌المقدس و فاطمیان مصر و اروپا است قابل

توجه می‌باشد. وپس ازآن‌عقاید مخالفین اسمعیلیه و فاطمی(۱)را تأیید میکند وآنها را از زبان دشمنانشان می‌شناساند.

بعضی ازمورخین هم می‌نویسند: «عده‌ای ازخاصگان مذهب اسمعیلیه با فرق غیر مسلمان مانوی ها و نسطوریهای مسیحی و آگنوستیکهای بردسانی مراوده فلسفی و فکری داشتند؟

اسمعیلیه‌را باید باتجدیدنظر درآنچه تاکنون در باره‌شان ذکر شده مورد بررسی قرارداد ومطمئناً چیزی ازآن استخراج خواهد شد غیراز نتایجی که تاکنون بدست مانده است.

یکی ازمؤسسین نهضت باطنیه یااسمعیلیه عبدالله‌ابن میمون‌القداح اهوازی است که از ایرانیان اصیل میباشد.

این شخصیت فوق‌العاده درسال ۲۶۰ هجری‌اقدام به‌تأسیس یک سازمان سری کرد که درآن‌تمام ملتها وتمام‌ادیان میتوانستند جمع‌آیند: ایرانی، عرب، یهودی، مسیحی، در حقیقت کلیه افراد بشر را صرفنظر از اختلاف نژاد و دین و مذهب وملیت وزبان درمکتب واحدی متحد میکردوبهم مرتبط میساخت.

عبدالله ابن میمون القداح جامع علوم زمان بود. بقول ادوارد براون: «روشی فلسفی و درعین حال مذهبی داشت ازآئین ایرانیان باستان و ازسنتهای سامی‌ها و ازعقاید افلاطونی نو و حکمت فیثاغورثی جدید.... جهان بینی عظیمی‌بوجودآورده‌بود که میتوانست تمام‌ملل را دریک خانوارجمع نگهدارد».

آیاعبدالله‌ابن‌میمون‌القداح کسموپولیتیست‌بود یاباطنی یاباآن‌شواهدی که

---

۱ - فاطمیان ایرانی بودند و سرسلسلهٔ آنان ابومحمد عبیدالله نوهٔ عبدالله بن میمون القداح اهوازی است. فاطمیان بوسیله دعوت و عودت شخصیت‌هائی مانند ناصرخسرو وحسن صباح به ایران و باحمایت از شیعیان و ازآئین باستانی هموطنان ایرانی‌شان و مراوده با صباحیه، باترکان بیگانه سلجوقی و نفوذ اعراب درایران مبارزه میکردند.

البغدادی مورخ عرب می‌آورد اسمعیلیه مسلمان بودند یا زردشتی ؟ آیا ناصر خسرو با آن عقاید و اشعار معروف اسمعیلی بود یا مادی ، کدام؟ اینها پرسشهائی است که باید در کتابی جداگانه بآنها پاسخ داده‌شود . در اینجا بحث در کیفیت کار اسمعیلیان وباطنیان و قرامطه خارج از حدود و موضوع این مقال میباشد و آنچه مورد نظر است نقش فعالیتهای تاریخی دلاوران عیار ایران در نهضت‌ضد ترکان سلجوقی و اعراب بنی‌عباس میباشد که متفقاً مذهب و شعائر ملی وآثار باستانی ایرانیان را به بیهوده گرفته و در نقض آن میکوشیدند .

نهضت باطنیه، دنباله‌نهضت «سازمان گروه فتوت» فتیان وعیاران‌است که بعداز اسلام درمیان ایرانیان و ساکنین ایرانی بین‌النهرین و اعراب تحت‌نفوذ معنوی اینان نیز قوت گرفت .

گروه‌های‌فتوت‌ایران با قیامهای‌عیاران‌دلیر ایرانی‌و ادامه و وسعت‌آن‌در سراسر کشورموجب برافتادن انقیاد ایران از زیر فرمان اعراب گردید و تا قریب ۲۰۰ سال که دولتهای‌مقبول ومورد حمایت‌عموم‌ملت‌درایران‌حکومت میکردند با گروههای فتوت ایرانیان مقیم بین‌النهرین چندان رابطه‌ای نداشتند ، ولی دراثرروش خلاف ملی ومذهبی ترکان سنی سلجوقی وستم‌اغنیا وتضییقات‌دیگر باز در این دوره ظاهر شده‌اند و با گروه‌های فتوت ایرانیان مقیم بین‌النهرین وهلال خضیب (اخیان وفتیان) که همچنان زیر سلطهٔ حکومت بنی عباس قرار داشتند وبایاری فاطمیان ایرانی مصر برسرادعاهای خود باقی بودند مجدداً متحد شدند و موجب آنهمه شاهکارهای عیاری درسازمان اسمعیلیه گردیدند .

شیعیان‌اثنی‌عشری‌وسبعی‌ایران، درمقابل‌خصومت‌ترکان سلجوقی‌باسنن باستانی وعقاید مذهبی مردم ایران ، بایکدیگر متحد ومتفق المشی بودند .

صحنه فعالیت‌های‌هر دو مذهب در ایران ، درکنارهم بوده است و نیز درمباحثات مناظرات خود با علمای ضدشیعی تشریک مساعی داشتند .

خواجه نظام‌الملک ، درباره یکی‌از داعیان نهضت‌اسمعیلیه می نویسد که «او» چنین دستوری از رئیس خود دریافت کرده بود: « برو به ری ، زیرا

در ری وآوه و قم و کاشان و درایالت طبرستان و مازندران شیعیان بسیاری هستند که دعوت تو را قبول خواهند کرد.»

خصوصاً این نکته قابل توجه است که داعیان این نهضت به نقاطی گسیل میشدند که گذشته از مسکن شیعیان بودن، مراکز اسکان اصیل ترین و ناب‌ترین جماعات ایرانی بوده‌است. بقول مستشرقین تاریخ اسمعیلیه که در آغاز صورت ابتدائی تشیع بود با سرنوشت ایران درآمیخته است.

عده‌ای از مستشرقین به سبب عدم آگاهی از ماهیت نهضت صباحیه در ایران علل وشرایط ظهورآنرا درابهام وایهام اعلام کرده‌اند وآنقدر دانسته‌اند که توصیفهای ناهنجاری که‌ازایشان شده، تمام مغرضانه ودوراز حقیقت می‌باشد.

درواقع، نهضت باطنیه (اسمعیلیه) را در آن دورانها باید مبارزه‌ای علیه مداخله جویان عرب‌وترکان‌غیرایرانی سلجوقی، مبارزه‌ای علیه ستمگران داخلی که دستشان بر جان ومال مردم به تعدی باز بود و بالاخره مبارزه‌ای برضد دشمنان شعائر ملی و مذهبی ایرانیان شناخت.

فتیان پرچمداران تشیّع و نهضت صفویه

مذهب شیعه با مبارزه ایرانیان در طی قرنهای متمادی سرانجام باوج پیروزی خود رسید وبا قیام صفویه ومردم شیعه باردیگر برای همیشه مذهب رسمی ایران شد.

رهبری نهضت شیعه با صوفیان و « مرشد کامل » آنان شاه اسمعیل صفوی بود شاهاسمعیل از پهلوانان پیرو اخوت و فتوتآئین عیاران و دلاوران ایران بود. وی دردیواناشعار خود که به لهجهآذریاست اخیان عیار را که همه جا وی را یاوری کردهاند تمجید وستایش میکند.

دراین مرحله مذهب شیعه که باآئین فتوت و اخوت وحکمت تصوف درسیرتکاملی خود بقوام آمده بود باسهاصلسجیه مطلقایرانی پیوند حاصل میکند و ارکان چهارگانه وحدت ملی ایران را تشکیل میدهد:

۱ ـ مذهب شیعه.

۲ ـ آئین فتوت واخوت.

۳ ـ نیروی پهلوانی ودلاوری.

٤ ـ احساسات وغیرت وطنپرستی.

کلیه این محاسن و خصال در نهضت ملی صفویه جمع آمد و وحدت

حاصل کرد وپادشاهان‌صفوی در زمینه مستعد عناصر چهارگانه آن ، ایرانی مقتدر وامپراطوری عظیمی بنیان کردند چنانکه امپراطوری بلامعارض‌عثمانی را خیره کرد . ودر زمان شاه عباس صفوی کشور ایده‌آل‌مردم جهان گشت .

فداکاری صوفیان در آنزمان بسیار درخشان بود حتی قبل از صفویه درخراسان‌نهضت‌سربداران‌رادراویش‌صوفی‌وعیاران برضدمغولات‌برپاساختند .

دراویش با خواندن مدح علی (ع) در شهرها و نواحی که دشمنان شیعیان مسلط بودند بزرگترین جانبازی‌ها را از خود نشان میدادند . چه‌بسیار دراویش مناقب خوانی که هنگام ذکر علی(ع) درملأ عام بدست متعصبین مذهبی‌مخالف‌خود کشته شدند وچه گوشهاوبینی‌هائی که ازایشان بریده‌شد .

ناگفته نماند ، در آن روزگار دراویش و صوفیان در اوج سیرتکامل اجتماعی خود بودند و نقش اجتماعی خودرا درکنار پهلوانان وعیاران و جوانمردان برای اشاعه مذهب شیعه بنحو احسن انجام میدادند . مقتضیات تاریخی‌درهردوره‌برمنوالی‌است . دراویش دربازارها مدح‌علی(ع) میخواندند و پهلوانان و عیاران وجوانمردان شیعی این‌منقبت خوانان‌را حمایت میکردند پیش‌ازدوران صفویه بااینکه‌تقریباً ایرانیان‌باانحاء مختلف به‌مذهب‌شیعه اعتقاد داشتندولی‌شکل وصورت آن مذهب‌را به‌ترکیب کامل خود نشناخته بودند .

مذهب شیعه با قیام فتیان و متصوفین در دوران صفویه جامع و کامل شد وشکل گرفت وعمومیت یافت فلاسفه وحکمای شیعی در تهذیب واعتلای آن در کتب و رسالات مختلف با امعان نظر جهدی بلیغ نمودند .

شیعیان که تامدتی‌قبل‌ازدوران‌صفویه(۱) تقریباً وضعی‌مشابه یک‌اقلیت مذهبی‌داشتند ومقام ورسمیت‌حاکم‌خودرا ازدست‌داده بودند وقتی‌زمام‌اموررا مجدداً بدست گرفتند، بجان وبمال برای استقرارحکومت مذهبی خویش بجهاد

۱ - پیش‌ازاین ابوسلمه درعراق وسادات طالبیه درمازندران و بعد بترتیب اسفارو ماکان ومرداویج و بالاخره آل‌بویه و نیز سلطان‌محمد خدابنده مذهب رسمی ایران را شیعه اعلام کرده بودند .

پرداختند ، زیرا میدانستند درصورت شکست بازخواری وانحطاط ملی از سر گرفته خواهد شد. از اینروی هنگامیکه شاه اسمعیل قیام کرد عموماً تاحد فوق طاقتی از او و از قیام صوفیان و فتیان ومذهب خود پشتیبانی میکردند و فداکاری مینمودند.

مثلاً در جنگ چالدران وقتی شاه اسمعیل درمهلکه جنگ ازاسب سقوط کرد و دشمن ناگهان باو حمله‌ور شد ، یکی‌ازصوفیان جانباز بنام میرزاسلطان علی که شباهت زیادی درصورت ولباس بشاه داشت بدفاع برخاست وخودرا شاه معرفی کرد وبدشمن تاخت وبااین صحنه سازی درآن هنگامه دشمنان او را بجای شاه اسمعیل دستگیر کردند و بگمان آنکه درحقیقت خود شاه است اورا نزد سلطان سلیم عثمانی بردند شاه عثمانی بمحض مشاهده او پیروزمندانه خندید و وی را تحت عتاب و خطاب گرفت :

« تو چطور با بیست‌هزار سوار با اسلحه سرد جرأت کردی که بجنگ سپاه صدوبیست‌هزار نفری‌ما که بتوپهای آتش زا وتفنگ مسلح است بیائی ؟ »

میرزا سلطان علی هربار بسئوالات امپراطور عثمانی جوابهای مبهم میداد و او را عصبانی‌میکرد وآنقدر آنها را بخود مشغول کرد که وقتی‌متوجه شدند او شاه نیست کار از کار گذشته و فرصت را از دست داده بودند . با فداکاری این‌صوفی عالیقدر وفتی جوانمرد شاه اسمعیل از مرگی‌حتمی‌نجات یافت و سلطان عثمانی سخت خشمگین شد و فرمان داد آن سردار فداکار و باوفا را گردن زدند .

اصول‌عقاید شیعه را درسالهای (۳۰۰ - ۴۰۰ ه.) ابتدا شخصیتهای برجسته‌ای همچون: عبدالله کلینی، ابن بابویه ، ابوجعفرطوسی‌طرح ریزی کردند و نیز مشارب اشراق وعرفان راصوفیان وعارفانی چون‌شیخ‌شهاب‌الدین یحیی سهروردی ، وشیخ نجم‌الدین کبری و شیخ عطار مبنی و معنی مذهب فلسفی

ایرانیان ساختند. ورستاخیزی ازعالم معنوی دردنیای اسلام آنعهد برپا کردند.

هدف، دریافتن مذهب ایرانی از ماجراهای فرقه های مختلف اسلامی بود. شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی بطرح نقشه‌ای جدید میپردازد. وی دین ایران باستان و فلسفه یونان و حکمت اسلامی را یکجا مورد بررسی قرار میدهد و فلسفه مذهب ایرانی شیعه را بنیاد مینهد.

دانشمندان ایرانی مصنفات و آثار فلسفی مذهبی خودرا نسلا بعدنسل به یکدیگر منتقل میکردند و مسائل فلسفی عرفانی را منشاء الهام خود میساختند و مذهب ایرانی شیعه را از نشآت آن بارور میکردند.

اینان تفحصات حکمی و فلسفی‌را باسیر وسلوك عرفانی اهل تصوف بهم می‌آمیختند.

یکی از فلاسفه بنام شیعه میرداماد است که با درك کامل فلسفه یونان و حکمت ارسطووابن‌سینا و فارابی و سهروردی جامع جمیع علوم وملقب بمعلم سوم گشت.

وی شیعه‌ای پرشور بود که عمیقاً بر حکمت الهی خود تسلط داشت و در سیر وسلوك معنوی و روحانی بکمال فلسفه شیعه عروج کرد.

یکی دیگر از فلاسفه اسلام که مبانی شیعه را بر واقعیات زمان استوار کرد ودرعین حال هم باآئین تصوف برخلاف سلف خود از در مخالفت درآمد وپایه های نوینی برآن قرارداد علامه مجلسی بود وی با تعصبی خاص کلیه فرق غیر شیعی را مرتد و ملحد شناخت. درآثار متعدد و عظیم خود دلائل و براهینی بر رد نظریات مذاهب غیرشیعی و اثبات شیعه اثنی‌عشری اقامه نمود. علامه مجلسی لباس تصوف را از قامت شیعه بدرکرد وآئین دیگر برآن آراست بطورکلی تشیع بعد از مجلسی سیمای مشخص و ثابتی می‌یابد وبرای همیشه مذهب بزرگ و بلامعارض ایران میگردد.

چهره‌های فناناپذیر فتیان قهرمان و عیاران دلاور ایران

وحدت فتوت و اخوت در کسوت تصوف در ایران وظهور مذهب شیعه سیمای ملی ایرانیان مسلمان‌را ازاعراب متمایزمیسازد. ایرانیان باخصوصیات فکری و اعتقادات دیگر حساب خود را از اعراب جدا میکنند و در مقابل آنان می‌ایستند.

عیاری در هر روزگاری که مقام مقتضی‌می‌یافته مورد احترام وستایش مردم قرار میگرفته و عیاران در میان تمام طبقات و اصناف از غنی و فقیر شیفتگان فراوانی داشتند که از آئین ایشان پشتیبانی میکردند و چنانچه نمیتوانستند رسماً بدین گروه به‌پیوندند درعوض ازطرفداران سرسخت ایشان بودند.

ابومسلم خراسانی

اولین چهره درخشانی که ازمیان جنبشهای ملی عیاران وفتیان ایران طالع شد ابومسلم خراسانی است. دلاوری که آرزوی آزادی ایران را ازقید سیادت عرب در دل و جان می پروراند و سرانجام با برانداختن حکومت

بنی امیه مقدمهٔ رهائی مردم ایران را از سلطه حکام عرب و زمینه استقلال ایران را فراهم ساخت.

ابومسلم درلوای شعار احقاق حق فرزندان علی(ع) با مردم ایران که از اوان حکومت بنی امیه بخاندان علی (ع) محبت داشتند همداستان شد. عباسیان هم برای بر انداختن بنی امیه بایرانیان متوسل شدند و در زیر پرچم سردار بزرگ ایران پناه گرفتند. عباسیان که رهبری قیام را در دست داشتند، نقشه خلافت خود را در زیر شعار «الرضاء من آل رسول‌الله» پنهان کردند تا بحیلت مقاصد خود را از ایرانیان که برای استقلال قیام کرده بودند پوشیده نگهدارند. بنی‌عباس وقتی برمسند خلافت تکیه زدند، مجدداً رویه بنی‌امیه‌را تعقیب کردند ابومسلم پس از مرگ سفاح اولین خلیفه‌عباسی بمدینه رفت تا با مذاکره باعلویان و امام جعفر صادق (ع) طرحی دیگر بریزد ولی منصور که درآنموقع درآستانه خلافت قرار داشت (دومین خلیفه) درآنجا درمحضر آنان حاضر شد تاایشان از مجالست خویش طرفی برنبندند. ابومسلم دراولین ملاقات بامنصور پس ازمرگ برادرش سفاح تنها باوتسلیت گفت و از تهنیت آغاز خلافت وی خودداری کرد. منصور دومین خلیفه عباسی دائماً مراقب سردار نیرومند ایران بود. ابومسلم هنگام عزیمت بخراسان با عریضه پر از عجز و الحاح منصور مواجه شد و بنزد وی مراجعت کرد. ولی‌آن ناجوانمرد، به‌حیله، شمشیر ابومسلم‌را گرفت وپس او را باسئوالهای گستاخانه ودشنام تحقیر نمودو ابومسلم درجواب گفت جز از خدا ازکسی باك ندارد ودراین وقت منصور دستها را برهم زد وجلادان تیغ برکف وارد شدند و پیکر ابومسلم را مثله کردند.

عیاران و فتیان درقیام ابومسلم نقش فوق‌العاده‌ای داشتند ودرخدمت وی مجاهدت فراوان کردند ابومسلم از میان ایشان برخاست. عیاران برای رهائی یاران ابومسلم از زندان وآگاه کردن وی از اوضاع واحوال دشمن

فداکاریهای بسیار کردند. ابومسلم هنگام حکومت نصربن‌سیار درخراسان ابتدا یک تنه درمقابل او قیام میکند. دلیریها وجوانمردیهایش اعتماد خلق را بوی جلب میکند و سرانجام او را بقیام بزرگ وامیدارد.

پایگاه اجتماعی ابومسلم بطور اعم شیعیان وبطور اخص بازرگانان و پیشه‌وران وپیله‌وران و کسبه بودند.

اورا دمردی بتمام معنی وفتی وعیاری درجمیع صفات بود. گشاده‌دست، فداکار و حامی مظلومان بود. بالاخره او بود که شکست قادسیه را پس از صد سال در کنار «زاب» تلافی کرد وبا یرانیان نشان داد همتی دیگر باید تا زنجیرهای اسارت حکام عرب را از هم گسست.

چهره جاویدان ابومسلم پس‌از کشته شدن بدست ابوجعفر دوانیقی منصور دومین خلیفه عباسی درخاطر مردم ایران برای ابد درخشان ماند و مردم ایران تا ده‌ها سال انتظار بازگشت او را داشتند. او هربار درخیال‌مردم ایران زنده میگشت ودرداستانها وحماسه‌ها، پهلوانیها و دلاوریهای بی‌مانندی از خود نشان‌میداد.

داستان ابومسلم‌نامه(۱) یکی از آنهاست چهره ابومسلم در صفحات

---

۱ - نسخه های خطی کتاب ابومسلم نامه، درکتابخانه ملی وکتابخانه مجلس شورای ملی موجود است. و نیز آقای دکتر محمد جعفر محجوب اینک کتاب کامل آنرا که ازروی‌نسخه های خطی یکی‌ازکتابخانه های پاریس عکسبرداری شده و در حدود ۸۰۰ صفحه می باشد در دست دارند. این کتاب که قدیمترین و اصیل ترین داستان ابومسلم نامه است، به اهتمام آقای دکتر محجوب بزودی چاپ و در دسترس علاقمندان آن قرار خواهد گرفت.

کتاب ابومسلم نامه تاریخ مبارزه ملت ایران، بامظالم حکام عرب است. و قهرمانان آن آهنگرها، کنده شکن ها، کفشدوزها و برزیگران و مردم زحمتکش و اصیل ایرانی هستند.

زندگی پر حادثه ابومسلم و قهرمانی های او با هاله‌ای از افسانه نورانی و رنگ آمیزی شده است.

آن میدرخشد وبامردم سخن میگوید در این کتاب می‌بینیم که نویسنده کتاب ابومسلم را مدافع آزادی واعتقادات مذهبی ایرانیان معرفی میکند. در جائی وقتی مادرش او را از مخاطرات پی جوئی آمال وآرزو هایش آگاه میکند در جواب میگوید: «آب ونان بخوشدلی نخورم وسرببالین راحت وپهلو بر بستر استراحت نگذارم تا لعنت از خاندان برندارم و منبر و محراب به مدح و ثنای ابوتراب وفرزندان او زیب وآرایش ندهم» وباز به اخطار دیگر مادرش جواب میدهد: «اگر خیل وحشم وطبل و علم و دینار و درم ندارم اما همت بلند دارم و اعتقاد درست....»

بابك خرم دین

ازپهلوانان ودلاورانی که به‌نیروی بازو وخرد سالهای متمادی قیامهای پرشکوه ملت ایران را برضد سیادت عرب راهبری کردند و سرزمین خود را گورستان متجاوزین ساختند بعد ازابومسلم بابک خرم دین ومازیار و مرداویج میباشند.

بابک در آذربایجان قیام کرد و در حدود بیست‌سال با اعراب جنگید گاه تا کردستان پیش رفت او نه تنها دست اعراب را برای سالهای زیادی ازقلمرو قدرت خود کوتاه نگهداشت بلکه دراجرای‌عدالت وجوانمردی عملاً اقدام کرد. بخصوص در رفاه طبقه کشاورز و اعاده حقوق زحمتکشان روستاها سنتهائی برجای گذاشت.

سرانجام بدست افشین‌سردار ایرانی‌معتصم شکست خورد ودستگیر شد و او را برای مجازات نزد خلیفه بردند. بابک در مقابل او آنچنانکه عادت پهلوانان و سرداران دلاور ایران است شجاع وبی‌اعتنا قرار گرفت.

وقتی معتصم‌فرمان‌داد تاپیکر اورا قطعه‌قطعه کنند، دلیرو گشاده‌روی سینه سپر کرد ومانند کوه استوار ومحکم برپای ایستاد. چون تیغ جلاد فرود

آمد ویکدست اورا قطع کرد ، بابک همچنانکه برسرپا استوار مانده بود ، با دست دیگر مشتی از خون بدن خود را که جاری بود گرفت وبه چهره خود مالید. چهره‌اش از خون چون مس گداخته قرمز ودرخشان شد.

معتصم خشمگین و شگفت زده پرسید : « اینکار چه معنی دارد ؟ ! » بابک با غرش یک سردار فاتح جواب داد : « بدن که از خون خالی شود زردی جایش را بگیرد ، برای آنکه دشمن زرد روئیم را حمل بر ضعف نکند چهره خود را با خون سرخ کردم . »

مازیار و مرداویج

مازیارو مرداویج دو سردار ایرانی بودند که سالهای متمادی با دلیری با لشکریان خلفای عباسی جنگیدند وخطه مازندران و گیلان را از دستبردآنان دور نگهداشتند مازیار در سال ۲۰۰ هجری باعمال خلیفه عباسی جنگها کرد دهقانان مازندران ازاو پشتیبانی میکردند واو گاه یک تنه و گاه بانیروی دسته جمعی مردم بر دشمن می‌تاخت . تاجائیکه برای مدت زمانی خطه مازندران را برای ایرانیان حفظ کرد .

مرداویج سردار دلیر گیلانی بر اعراب شکستهای بسیاری وارد ساخت و سرانجام عمال خلیفه او را ناجوانمردانه در حمام غافلگیر کردند و برآن سردار بی‌سلاح هجوم بردند وآن مرد شجاع با بدن برهنه درمقابل تیغ های بران دشمن مقاومت بسیار کرد تا کشته شد .

طاهر ذوالیمینین

یکی از سردان اهل فتوت خراسان بود وقتی که مأمون که از طرف مادر ایرانی بود ، بسال ۱۹٤ هجری قصد جنگ با برادرش امین کرد ، با

سپاهی گران به بغداد رفت ودرآنجا با کمک عیاران پس ازچند جنگ امین را شکست داد.

عیاران بغداد که میدانستند، طاهر سردار خراسانی سودائی دیگر دارد او را قدرت دادند، آنچنانکه سایر عیاران وجوانمردان بزودی بوی گرویدند.

طاهر پس ازمدت کوتاهی درسال ۲۰۵ هجری تمام خاك ایران را ازمأمون گرفت و حکومتی نیمه مستقل در ایران بوجود آورد وباب آزادی و استقلال ایران گشت.

حمزةابن آذرك

عیار بزرگ سیستان حمزةابن آذرك اولین واصیل‌ترین عیار بزرگی است از فتیان واخیان که برای دفع مظالم حکام بنی عباس و آزادی ایران قیام کرد.

این عیار بزرگ ابتدا باایجاد مبارزه منفی برضد اعراب پیکار خود را شروع کرد. مردم سیستان با کمک‌عیاران از پرداخت خراج به‌عمال خلیفه خودداری کردند.

عیاران براهبری حمزةابن آذرك، خود تمام اختلافات مردم را حل و فصل‌مینمودند بدین ترتیب رفته‌رفته از اعراب خلع ید می‌ساختند وسرانجام حمزةابن آذرك قیام کرد وبالشکریان جرار هارون‌الرشید جنگهای بسیار کرد و عرصه را در خراسان وسیستان و کرمان براعراب تنگ ساخت و چندین بار آنها را شکست داد.

هارون‌الرشید نامه‌ای برای مصالحه با او ارسال داشت ولی آذرك و عیاران مجرب ایرانی که خاطره قتل ابومسلم آن فتی بزرگوار را بخاطر داشتند جواب را باجنگ دادند و سی‌هزار سپاهی بجنگ خلیفه بسیج کردند و جنگ‌کنان تا نیشابور پیش رفتند.

این عیار فتی و کریم باشنیدن خبر مرگ هارون در نیشابور جنگ را متوقف کرد وخود عازم هندوستان شد وپیش ازحرکت پنج هزارتن از سواران خود را درخراسان وسیستان وفارس و کرمان گماشت وبآنها سفارش وتأکید کرد : « **نگذارید این ظالمان برضعفا جور کنند** »

صالح ابن نصر بستی

« . . . . وباز صالح ابن النصر برادر عشان ابن نصربن مالک به بست برخاست و مردم بسیار بر او جمع آمدند ، از سیستان و بست یعقوب لیث و عیاران سیستان او را قوت دادند . . . وکار صالح ابن نصر به بست بزرگ شد به سلاح وسپاه و خزینه ومردان وهمه قوت وسپاه او و از یعقوب ابن لیث صفار بود واین اندر ابتدای کار یعقوب بود » تاریخ سیستان

یعقوب لیث صفار که از دسته عیاران سیستان بود در مکتب صالح بستی درفتوت وجوانمردی بمقامات عالی رسید وپیشوائی وسرهنگی عیاران یافت .

نصر پس ازبرادرش که مقام سرهنگ عیاری داشت ودر جنگ بایکی از عمال طاهریان که سرسپرده خلیفه بود کشته شد ، به پیشوائی و سرهنگی عیاران رسید ومبارزه او را دنبال کرد و در اندك مدتی مردم بسیاری بویژه عیاران براو گرویدند و سرهنگان عیاران که یکی از آنان یعقوب لیث صفار بود براو ملحق شدند .

یعقوب لیث صفار

مبارزات خستگی ناپذیر مردم ایران طی دو قرن علیه خلفای بنی‌امیه و بنی عباس سرانجام با ظهور یعقوب لیث صفار به نتیجه رسید . عیاران و

فتیان که در سراسر ایران پنهان وآشکار برای تحقق آئین فتوت و اخوت این آئین جوانمردان و پهلوانان وبالاخره استقلال کامل ایران یکدم از مبارزه باز نمی‌ماندند ودرزیرهزاران خدعه ونیرنگ دشمن وضربات خورد کننده سپاهیان عرب از پای در نمی‌آمدند و انجمنهای ملی گروه فتوت و اخوت خود را حفظ میکردند روزی‌را دیدند که نخستین حکومت مستقل ایرانی را پس‌ازدویست سال تسلط اعراب بوجود آوردند.

عیارانی که پیش‌ازیعقوب بسرکردگی حمزةابن آذرك وصالح ابن‌نصر بستی در سیستان قدرتی بهم رسانده بودند ، کارشان برهبری عیار بزرگ خویش یعقوب‌تاجائی‌بالا گرفت که‌قدم باریکه حکومت مطلق ایران گذاشتند.

یعقوب ابتدا عیاری پیشه کرد - هرچند پیشه او رویگری بود ، ولی همت والای او که پهلوانی چیره دست وعیاری جوانمرد بود ، بر شغل پدر قرار نگرفت و رسماً وارد میدان کارزار شد.

گویند یعقوب قبل از رسیدن بحکومت با گروهی از عیاران بریکی از قلاع دشمن دست یافت وگنجینه فراوانی درآنجا دید و دستور داد آنها را ببرندند وبرچهارپایان بارکنند،وقتی کار تمام‌شد وعزم حرکت کردند چیزی بلورین نظرش را جلب کرد آنرا برداشت ومعاینه کرد وبرای اطمینان بزبان زد و چشید ، نمك بود. یعقوب دردم فرمان داد ، تمام‌غنائم‌را درجای خود بگذارند واز بردن آنها صرفنظر کنند زیرا طعم‌نمك دشمن ،آن عیار جوانمرد را گرفت. یعقوب وعیاران تا بدین حد حق نمك نگه میداشتند.

یعقوب در دستگاه صالح ابن نصر با ابراز شجاعت وفتوت ونفوذ در

مردم اعتبار وشهرت نیکویافت. درهرجامیان خلق بود، ازایشان نیرومیگرفت.
درجنگهای صالح ابن نصر باظالمین بیگانه آزمایش فداکاری وجانبازی داد و سرانجام بمقام سرهنگی عیاران نائل گشت.
فرزندسیستان عیاری نیرومندودلاوری جانباز وفتی بزرگ ومیهن پرستی بی همتا بود.
یعقوب ابتدا هرات و کابل را متصرف شد و بعد در سالهای (٢٥٤ - ٢٤٨ ه) باستقرار پایه های قدرت ملی آتی ایرانیان اشتغال داشت و پس از آن به یک حمله به آسانی بسراسر کرمان دست یافت و درسال ٢٥٩ آخرین فرد طاهریان را که باخلیفه همکاری میکرد، برانداخت وبرخراسان درفش آزادی ملی برافراشت وسپس به مازندران و گرگان رفت وآن خطه ها را برمیهن عزیز برگرداند وبسال ٢٦١ فارس را نیز بخانواده میهن ملحق ساخت.
فرزند دلیر سیستان برای تحکیم کار خود موقتاً باخلیفه معتمد عباسی کنار آمد و خلیفه نیز از بیم و هم از زیرکی فرمان حکومت از سند تا شرطه بغداد را برای وی فرستاد.
یعقوب که به هیچ روی نمیتوانست غیر ایرانی را تحمل کند پس از یکسال با سپاهی گران برای یکسره کردن کار خلفای عباسی به بغداد لشکر کشید و در مقابل سپاهیان خلیفه صف آرائی کرد. در این وقت خلیفه بانیرنگ یکی از خطیبان خودرا برای اتمام حجت جلوسرداران یعقوب فرستاد و با ترساندن آنان از آتش جهنم عده ای مردم جبان و نادان از سپاه ایران جدا شدند وبصف خلیفه پیوستند ویعقوب با همان سپاه کم چندبار لشکریان خلیفه را تا آستانه شکست کشانید، ولی متأسفانه بعلت کمی قوا سرانجام شکست خورد و بخوزستان مراجعت کرد و در جندیشابور مستقر شد.
خلیفه عباسی بخیال آنکه آن عیار دلاور را که مظهر فتوت وجوانمردی محض بود وسودائی جز استقلال کامل کشور خویش و آزادی ملت ایران

و عدالت‌اجتماعی نداشت باوعده امارت خراسان وسیستان بفریبد رسولی بنزد وی فرستاد. یعقوب که از پیش از نیت خلیفه آگاه بود قبل از رسیدن رسول خلیفه جواب خود را مهیا ساخت و:

« . . . . . بفرمود تا تره وماهی و پیازی چند برطبق چوبین نهاده و پیش آوردند. آنگاه بفرمود تا رسول خلیفه آوردند وبنشاندند. پس روی سوی رسول کرد و گفت: برو وخلیفه را بگوی من‌مردی رویگر زاده ام وازپدر رویگری آموخته‌ام. خوراك من نان جوین وماهی وپیاز بوده است و این پادشاهی وگنج وخواسته از سرعیاری و شیرمردی بدست آورده‌ام، نه ازپدر میراث یافته‌ام ونه ازتو دارم. ازپای ننشینم تاخاندان توویران‌نکنم یاآنچه گفتم بجای آورم ویا باز **بنان جوین و پیاز و تره قناعت کنم.** »

نقل از سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك

از قرن هفتم تا نهم که اولادان چنگیز و تیمور بر ایران دست داشتند عیار پیشگی همچون دوران تسلط اعراب، باز قوت ورونق گرفت. همه‌جا شهرت عیاران که به انحاء حیل بمقابله باحکام غیر ایرانی درستیزه بودند، به آفاق بود.

گردنکشی و تسلیم ناپذیری عیاران درین زمان‌ها نیز موجبات ضعف و انحطاط اتابکان را که هریک قسمتی از خاك ایران را تیول خود ساخته بودند فراهم می‌ساخت‌آنان به شیوهٔ عیاران دوران تسلط اعراب، سر ازاطاعت حکام بیگانه باز می‌زدند ومردم‌را بخود متوجه می‌ساختند وازآنان دفع‌مظالم میکردند ومردم هم متقابلا از عیاران پشتیبانی می‌نمودند.

پهلوانی وعیاری در این دوران‌تقریباً عمومیت یافته‌بود ونام پهلوانان

بسیاری از این زمانها در تذکره‌ها وتواریخ آمده است. هر کشتی گیر پهلوان در عین حال عیار هم بود. در اینجا چند نمونه از مشخصات عیاران آن عهد خراسان از بدایع الوقایع نقل میشود: « . . . . در دروازهٔ فیروزآباد یتیمی (عیاری) بود که او را حیدر تیر گر میگفتند چنانکه بهادران در روز جنگ از نوك ناوك زره شکاف او میترسیدند ، . . . هر گاه که کمر به شبروی بستی ، ماه ترك شبروی کرده ، پس خم زده در گوشه نشستی و چون خنجر بدست گرفتی ، تیغ بر دست بهرام ، برفلك پنجم بلرزه درآمدی . . . . . » ص ٦٣٤ .

« . . . . پهلوان گفت : مقراض حاضر ساختند واهل مجلس را گفت از خانه بیرون رفتند ، پهلوان چنانکه رسم پیکانست (شاطران و عیاران) ، محاسن خود را مورچه پی‌زدند وجامه‌های عیاری را پوشیدند وزنگ و تیربند بر دور کمر مرتب ساختند و باد مهره برساق بستند و بعد از آن ، پیکان را طلبیدند ، طیفور که پهلوان را دید فریاد بر کشید. . . پهلوان روبروی طیفور شلنگ زدن گرفتند . . . . » ص ٦٥٢

« . . . از وقتی که پیک (عیار وشاطر) فلك تاج منصفت خورشید بر سر نهاده و بدستهٔ پرهمای شعاع آنرا زینت داده و زنگهای زرین کواکب را بردور کمر ترتیب داده وقنطرهٔ زربفت نیلگون خطائی‌پوشیده مثل این‌پیکی ، هیچکس ندیده ، محل آنست که خود را و این پیك خود را به اهل عالم نمایم . . . » ص ٦٥٢ .

آئین پهلوانی در پیشه عیاری ، در این دوران مثل گذشته سیره فتوت و اخوت بوده پهلوانان وعیاران ، با ازخود گذشتگی و فدا کاری وجوانمردی تکیه گاه مردم شده بودند .

عیاران عموماً مردمی باایده‌آل ودرستکار وآزاده بوده‌اند وکمتر اتفاق می افتاد که کسانی از قدرت حرفه عیاری سوء استفاده کنند. چون لازمهٔ عیاری جوانمردی وفتوت واخوت بود اگر خلافش دیده میشد از این سلک مطرود شناخته میشدند اگر در مواردی از عیاران به ناخوش یاد شده، آنهم یااز نظر خرده بینان بوده ویا از قلم وزبان‌تذکره نویسان پروردهٔ نعمت حکام زمان بوده که عیاران باآنان سرجنگ داشته‌اند. چنانچه عیاران رفتار و مرامی خلاف عرف وسود خلق خدا داشتند مردم مورد حمایتشان قرار نمیدادند وکارشان تا آن جاها بالا نمیگرفت که به حکومت وقدرت برسند.

بااین توضیح مختصر براحوال عیاران وعیارپیشگی در دوران تسلط مغولها بر ایران اکتفا میکنیم. زیرا آنان به مرام و رفتار تقریباً با همان خصوصیات عیاران دوران تسلط اعراب عمل میکردند. بدین ترتیب دنباله فصل «چهره‌های فنا ناپذیر فتیان قهرمان وعیاران دلاور ایران» نیز آورده می‌شود:

عبدالرزاق بیهقی

مجاهدات وتلاشهای مردم ایران دردوران تسلط اعراب باآئین‌عیاری و فتوت بثمر رسید و اولین سلسله فرمانروایان ایرانی (صفاریان) درکشور ما مستقر شد وباز مبارزات وپیکارهای‌ایرانیان دردوران استیلای مغول باهمان روش عیاری و فتوت بارور شد و حکومتهای عیاران و فتیان را یکی پس از دیگری براریکه سلطنت وفرمانروائی ایران مستقرکرد و در بدوکار دست بیگانگان را درقسمتی ازکشورکوتاه نمود.

در زمان استیلای مغول طایفه‌ای از دراویش و جماعت عیاران در خراسان قیام کردند و موجب نهضت سربداران آن دیار شدند اینان از شیعیان و جان سپاران علی(ع) بودند وبه طریق عیاران و بآئین فتیان با بیگانگان مبارزه کردند. اینان ازآنروی خودرا سربداران خواندندتا هنگام مبارزه از مرگ بیمناك نباشند وسرخود را بالای دار به‌بینند وتردید بر دل راه ندهند.

یکی از سرکردگان ایشان که عیاری بتمام بود ازراه کشتی پهلوانی و ترویج آئین فتوت وبا سابقه جوانمردی وعیاری به نیروی بازو وتدبیردست عمال بیگانه را از خطه خراسان کوتاه کرد پهلوان عبدالرزاق بیهقی (۱)بود که درسال ۷۳۸ هجری در سبزوار به‌سلطنت رسید و بقول این بطوطه سیاح مراکشی سرسلسله پادشاهان عیار خراسان شد.

شاه اسمعیل و شاه عباس

شاه اسمعیل سرسلسله دودمان صفوی، پهلوانی ازسلك عیاران وفتیان بود و به نیروی بازو واراده و قدرت معنوی که درمیان عیاران وفتیان داشت به‌تخت سلطنت‌تکیه‌زد. وحکومتهائی را که هریك دربخشی‌ازایران‌فرمانروائی میکردند برانداخت وکشوری واحد وتوانا بوجود آورد.

ارادت شاه اسمعیل به آئین فتوت و اخوت و عیاران آزاده و جوانمرد آنقدر زیاد بود که در دیوانی که باتخلص «خطائی» به لهجه آذری سروده فتیان واخیان‌را ستوده وایشانرا درردیف‌غازیان وابدالان وپشتیبانان فداکار حکومت خود بشمار آورده است.

---

۱ - به‌بخش پهلوانی‌صفحات ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ شرح حال عبدالرزاق بیهقی مراجعه شود.

شاه‌عباس صفوی تاآنجا به‌آئین عیاری وفتوت واخوت دلبستگی داشت که خود به‌لباس ایشان بود وگاه شبها همچون عیاران بلباسهای مختلف در می‌آمد وبطور ناشناس بهمه‌جا سرکشی میکرد . حتی درمیان دشمنان خود راه می‌یافت وچاره ایشان میساخت .

وی یک فتی تمام عیار بود . بخانه فقرا وناتوانان سرکشی میکرد و احوال میپرسید واز کمک ویاری آنان باز نمی‌ماند .

شاه عباس آنقدر فروتن بود که هیچ فرقی بین خود و دیگران قائل نمی‌شد . مثلاً دریک میهمانی رسمی که دردربار ازتمام نمایندگان کشورهای دنیا پذیرائی میکرد خود بالباس ساده کمر بخدمت بسته‌بود . وقتی به‌یکی از میهمانان تاتار کمک کرد تا کفشهایش را در آورد ، نمایندهٔ پادشاه اسپانیا ازسادگی رفتار شاه اظهار تعجب نمود وشاه عباس گفت : « تعجب ندارد ، مهمان خیلی عزیز است »

سرپرسی سایکس می نویسد : « . . . . . درحقیقت بین سلاطین صفوی یک روح فتوت وجوانمردی خارق‌العاده وجود داشت . . . . »

این فروتنی و مهمان‌نوازی وجوانمردی نشان دهندهٔ زوال ناپذیری آئین عیاری وفتوت در میان ایرانیان است .

از دلاوری شاه‌عباس در تاریخ سخنهای بسیار آمده و از جمله وقتی یکی از اسیران عثمانی را مؤاخذه میکرد بتصادفی مشعلها خاموش شد واسیر خنجر یکی از درباریان را ازکمرش کشید وبشاه حمله کرد وازدحام برپاشد و پس از چند لحظه صدای متین شاه عباس برخاست که میگفت « چراغها را روشن کنید » همه در روشنائی چراغ دیدند که اسیر عثمانی در پنجه‌های نیرومند شاه پیچ وتاب میخورد .

شاه‌عباس‌ازمیان ورزشها بیش‌ازهمه بچوگان بازی وشکار وتیراندازی علاقه داشت .

عیاری در داستانهای قدیم ایران

عیاران ازمهمترین وشگفت‌انگیزترین قهرمانان داستانهای قدیم ایران هستند، اگر بعضی ازقهرمانان درجه اول این داستانها خودعیار پیشه نباشند، ازعیاری نیز برکنار نیستند.

عیاران در این کتابهای افسانه‌ای یا رومانتیک، پهلوانانی فداکارهستند که تن بهرگونه خطرمیدهند ونیز بی‌باکانه به‌میدان نبرد میروند وهم برای کشف خبر از میزان نیروی دشمن به‌لباس مبدل باردوی دیگر میروند.

اینان پهلوانانی ورزیده وپردل وتوانا هستند، باتجهیزات کامل بمأموریت میروند. آنچه موردنیازخود بدانند به‌تن می‌آرایند: جبه سیاه تنگ‌آستین، نیم جبه، قباچه‌زره، داروی بیهوشی، کارد، خنجر، وسیله نقب زدن، زنبور، کنج کاو، چکشی کوچک بنام خایسکچه، اره، سوهان، مقراض، کمند وآنچه راکه برای نجات دوستان از زندان و وارد شدن بقلعه‌ای لازم باشد با خود برمیداشتند.

آنچه ازاین داستانهای افسانه‌ای یا رومانتیک، تا آنجائیکه باین کتاب مربوط میشود، میتوان بهره یافت عبارت است از روانشناسی اجتماعی ایران، خاصه پهلوانان و عیاران و جنگاورانی که با خصال عالی انسانی خود موجب افتخار وسربلندی مردم کشور ما هستند وهم شناختن تمایلات

و آرمانهای مردم ساده و قهرمانانی که به اشکال دیگر وجود داشته اندودر سراسر تاریخ ایران مشعل جوانمردی و فتوت واخوت را فروزان نگهداشته‌اند.

درطی هزاران سال تاریخ ایران شعرا و حکما و داستان سرایان و نویسندگان این سامان جز درستایش راستی، جوانمردی، بخشندگی، فداکاری و مظلوم نوازی، دلاوری وشجاعت و ملکات عالی انسانی سخن نگفته اند. تکرار دائمی این خصال از زبان بزرگان این مرز و بوم و خواندن و شنیدن لاینقطع آن کلمات و قصار بوسیله عامه مردم در تمام تاریخ، کلیه آن فضائل ملکوتی را جزء طبیعت‌ثانوی ایرانیان ساخته‌است.

در داستانهای مفصل حسین کرد، اسکندرنامه، خاور نامه، رموز حمزه، ابومسلم نامه، داراب‌نامه، سمک عیار، هزار ویکشب، مختارنامه نقشهای اصلی‌راعیاران بعهده دارند. موضوع این کتابها درستایش جوانمردی و راستگوئی، مردانگی، عدالت، عفت و تقوی وشجاعت وبخشندگی است.

مثلاً داراب‌نامه قهرمانان‌اصلی حادثه‌را که داراب وفیروزشاه وفرخزاد وده‌ها قهرمان دیگر هستند بااین‌خصال توصیف میکند. عیاران و جوانمردان ایران‌مردمی‌راستگو، دادگر، پاک نهاد، آزاده، بیباک، دلاور، دیندار، شکست ناپذیر و دوستدار آبادانی جهان و فروتن ومیهن پرست وسخاوتمند وبشردوست‌هستند. ونیز دشمنان آنانرا درشخصیتهای جبان وحیله گر وستمکار و بری از خصلت های عالی بشری نشان میدهد.

ملک داراب که یکی از شاهزادگان خیالی ایران است عیاری پیشه میکند نه از راه رفاه وآسایش بلکه ازراه پهلوانی وشجاعت و از میان ماجراها خودرا بشاهی میرساند. این مشخصات، درماجراهای به پادشاهی رسیدن اغلب سردودمانهای پادشاهی ایران مثل کورش کبیر، اردشیر بابکان،

یعقوب لیث صفار، شاه اسمعیل صفوی، نادر شاه افشار بچشم میخورد.

داراب جهانگشائی دلیر بود، خود و سرداران سپاهش با شعائر پهلوانی وجوانمردی عیاران رفتار میکردند. داراب پس از فیروزیهای بسیار وقتی بنزدیک مکه و مدینه میرسد میگوید:

«حکم ملک داراب چنین است که اهل مکه و مدینه را آسیبی نرسانند... واکنون که بمکه رسیدیم مصلحت درآنست که راه بگردانیم» (صفحهٔ ۲۶۹)

این گفتار نشانه دینداری و تقدس ایرانیان ازقدیم ترین روزگارها است و خاطره احترام کورش کبیر را به سردوک خدای بابلیان در اذهان زنده می سازد. خصال قهرمان داستان، خصال یک دیندار واقعی است نه یک خشکه مقدس، دین و عمل او یکی و جدائی ناپذیرند.

گذشت و جوانمردی قهرمانان این داستان تا جائی میرسد که وقتی پسرپادشاه یمن که پدرش سرداران ایران را بزنگیان سپرده بود تا بکشند اسیر ایرانیان میشود و نزد دارابش می آورند دستور میدهد بند از دستش بردارند وتشریف خاصش بپوشانند ونیک نگهدارندش وآنگاه میگوید: «ما را باپادشاه یمن خصومتی نباشد. اما حالیا بی‌اختیار واقع‌شده‌است. بجهت‌آنکه با فرزند من بسیار بدی کرده است اما، ما نکنیم آنچه او کرد» ص(۳۰۳)

درصفحه ۳۰۷ درباره رعیت نوازی و دادگستری ملک داراب آمده است: «چون ملک‌داراب نزدیک طایف رسید امرای‌ایران‌را جمع کرد و گفت این دیار یمن‌است و ملک یاغی است ..... درمیان ماحرب است وما را با رعیت کاری نیست. باید که درلشکر جار اندازیم و حکم کنیم تا رعیت یمن را کسی زحمتی ندهد و درولایت یمن کسی خرابی نکند و یکمن یونجه و کاه بزور نستاند. هرچه لشکری‌را احتیاج باشد به‌زر بخرند تا رعیت

ازما بزحمت نباشد تا نام ما در یمن بظالمی در نیاید که پادشاهان را هیچ طاعتی ورای عدل نیست».

و باز در همان صفحه در باره ناپایداری این جهان و عدالت و عمل صالح وروز قیامت وداوری سخن میرود وداستان چنین ادامه می یابد. «بهرجا که آبادانی بود چنان میگذشتند که هیچ آزار بکسی نمیرسید واگر احتیاجی بودی به زر میخریدند. چون‌آوازه عدل ملک داراب در ملک یمن در افتاد و مردمان آگاه شدند از راه دور می‌آمدند و نعمت می آوردند و میفروختند و میرفتند تا چندان نعمت در میان لشکر پیدا شد که آنرا صفت نتوان کرد.

در صفحه ۳۱۳ - ملک داراب در ضمن نامه‌ای که به ملک سرور پادشاه یمن نوشته، این نکته را یاد آوری کرده است: « . . . . و بهر منزل که میرسیدند معامله به‌دل رعیت میکردند وبر هیچکس دست‌درازی نکردند. ملک‌داراب حکم چنان فرموده بود که وای برآن‌لشکری که یک‌طوبره کاه ازکسی بزور بستاند؟ مارا با رعیت هیچ کاری‌نیست‌مارا باملک سرور سروکار است».

وهنگامیکه داراب بر دوپادشاه یمن ومصر ظفر یافت و پایتخت مصر را گشود بروشن رأی وزیر گفت:

«درشهر منادی کنند که هیچکس را بارعیت کاری نباشد وای برجان آنکس که دست بررعیت و ملک رعیت نهد».

و درصفحه ۸۶۶ داستانسرا درباره آئین های جوانمردی و دلاوری وراستی ایرانیان می‌نویسد: «رسم ملوک فرس چنین‌بود که چون آواز طبل آسایش بشنوند دست فرو نیاورند و در حال جنگ را باقی کنند» و این بدان معنا است که اگر درحال شمشیر فرودآوردن‌هستند دست نگهدارند وکارزار را بفرصتی دیگر گزارند.

در داراب نامه همه جا از دادگستری و رعیت نوازی و بزرگواری و انسانیت داراب شاه سخن میرود.

درسیمای داراب شاه، عدالت و جوانمردی و فتوت کورش کبیر و داریوش کبیر شاهان هخامنشی هنگام جهانگشائیهایشان دیده میشود. داراب نامه تحت تأثیر شاهنامه نوشته شده و ایرانیان همه جا بیاری یزدان ودلاوری سرداران و تدبیر عیاران چابک دست و ماهر خویش بر مشکلات فائق می‌آیند.

نقش عیاران ایران و دلاوریها و هوشمندیها و زبردستی های آنان در کشف خبر و راه بردن بزندانهای عظیم که از سنگ خاراساخته شده و درنهایت استحکام است، تا زندانیان ایرانی را رهائی بخشند وهمچنین فداکاریهای فوق‌العاده آنان حیرت انگیز می‌باشد.

درداستان داراب‌نامه کشتی گرفتن و کمند انداختن وشکار ورجزخوانی وجنگ تن به تن دو پهلوان در میدان همه از خصوصیات نبردهای ایرانیان حکایت میکند.

در داستان سمک عیار نیز شعائرعیاری اخوت و فتوت در رفتار و کردار قهرمانان بفراوانی دیده میشود. در اینجا چند سطری از داستان سمک عیار نقل‌میشود: سمک‌با زنی رامشگر بنام روح‌افزا گفتگو میکند وسخن از رازداری و وفاداری میرود.

- سمک بروح‌افزا گفت:

- ای مادر دانی که جوانمردی چیست و پیشهٔ کیست؟

روح‌افزا گفت:

- جوانمردی ازآن‌جوانمردان‌است، اگر زنی جوانمردی کند مردآنست.

سمک پرسید :

- از جوانمردی کدام‌شقه‌داری ؟

روح‌افزا گفت :

- از جوانمردی امانت‌داری بکمال دارم که اگر کسی را کاری افتد و بمن حاجت آرد ، من جان پیش او سپر کنم و منت بر جان دارم و بدو یار باشم و اگر کسی در زینهار من‌آید بجان از دست ندهم تا جانم باشد و هرگز راز کسی با کسی‌نگویم وسر او را آشکار نکنم ، از مردی وجوانمردی اینرا دانم . اکنون ترا مقصود چیست ؟ اگر کاری ورازی داری‌آشکارا کن واگر امانتی داری بمن بسپار.»

سمک براو آفرین خواند وگفت :

- بلی ، رازی دارم بگویم و امانتی دارم بتو بسپارم . اما خواهم که باین گفته خـود سوگند یاد کنی . . . . .

آنگاه روح‌افزا با این عبارات باشکوه و درخشان سوگند وفاداری یاد میکند:

به یزدان دادار ، به پروردگار آمرزگار ، بجان پاکان و راستان که دل با شما یکی دارم و بادوستان شما دوست باشم و بادشمنان شما دشمن و هرگز رازشما را آشکار نکنم . و هرچه شما را از آن رنجی خواهد رسید از شما بگردانم .

بهرکه توانم کـرد نیکی کنم و دقیقه‌های حیل نسازم و اندیشه بـد نکنم و اگر از دوستی شما کاری باشد که من برباد شوم روا دارم و اندیشه ندارم وگرنه مراد شما حاصل کنم و از زنان مرد کردار نباشم .

امانت‌داری و رازداری و اهمیت سوگند و وفاداری‌جزء خصال بیشمار عیاران بوده و آنانرا درکردار راهبری میکرده است .

اسکندرنامه در زمان صفویه نوشته شده ، در این کتاب شاه عباس بالقب اسکندر قهرمان تحقق آرزوهای ملی و مذهبی ایرانیان میشود و عیاران در راه مقاصد ونیات او فداکاری میکنند .

عیاران باردوی دشمن میروند و کسی را که دستور دارند ربوده و در چادرشبی می‌پیچند و برای امیر خود می آورند . تمام پهلوانان در لباس عیاری شبروی میکنند یا در میدان جنگ باحریف نیرومندی در می‌آویزند . هیچ مرد نیرومند وجنگاوری در اسکندر نامه نامی جز عیار ندارد .

در این داستان عیاران ، همانطورکه شاه عباس با لباس مبدل و یا درویشی شبگردی میکند ، عیارانه‌و قلندروار بدنبال سوداهای خود میروند «نسیم» روزی لباس درویشی میپوشد و وارد شهر مغرب میشود . آن شهر مقر فرمانروائی هیکلان پیر بود که ادعای خدائی داشت و مردم را بعبادت خود دعوت میکرد . هیکلان عیاری داشت بنام مهتر مزدك واو نسیم را در لباس درویشی می‌شناسد و با همان لباس بمقابله‌او میرود و باو میگویداگر تو درویشی چرا در بدو ورود به این‌شهربسراغ من که مرشداین‌شهرم نیامدی ؟ نسیم‌جواب میدهد : من تو را به‌مرشدی قبول ندارم بعد برای محکوم کردن یکدیگر بسخنوری میپردازند . ونسیم تمام‌نشانهای درویشی اورا باهرشعری که میخواندومهتر مزدك نمیتواند جواب‌بدهدازاومیگیرد .مطراق وکشکول و رشته و حتی پیراهن و شلوار مهتر مزدك را درمی‌آورد ! ! .

در اسکندر نامه ، شعائر تشیع متداول آنزمان و نحوه های تبلیغ‌آن که درویشی و سخنوری درقهوه‌خانه‌ها و خانقاه‌ها بوده مرام قهرمانان داستان است .

در اسکندر نامه دو تن از عیاران زبردست و پر قدرت داستان یکی مهترنسیم ودیگر مهتر برق، رقیب ودشمن یکدیگرند وباهم به مبارزه وستیزه برخاسته اند و با حیله های عیاری وچابک دستی به مات کردن یکدیگر

می‌پردازند. در اینجا برای شناختن شیوه عیاری درعصر صفویه چند سطری از عیاری مهتر برق نمونه می‌آوریم:

«. . . . . برق گفت من امشب سلطان طیفور (پسراسکندر) رامیبرم.
نسیم گفت: ـ اگر عیاری بیا ببر.

امیر، برق را مرخص کرده، مهتر برق بدر رفت. . . . . چون شب بر سر دست در آمد نسیم گفت: امشب در بارگاه سالاران و عیاران مهمان من باشند. از برای ایشان میخواهم صحبت بدارم. پس شاهزاده طیفور با سالاران قرار گرفتند وبه صحبت مشغول شدند. سلطان طیفور برخاست که بیرون برود، نسیم گفت کجا میروی جواب داد کاری دارم. مهتر نسیم، نعیم را گفت: شمعدان را بردار و همراه او برو و باخبر باش که برق او را نبرد ونعیم برخاست وروانه شداماچون نعیم‌شاهزاده راداخل‌سراب‌نمود وخود درهمانجا ایستاد، مهتر برق که خود را درپشت چادر گرفته بود شب پرک عیاری‌برسر مفتولی بسته پیش شمعدان‌آورد که شب پرک‌تر کید (ونعیم‌را) بیهوش کرد پس برق، شب‌پرک دیگر بدماغ شاهزاده ترکانید و اورا نیز بیهوش نمود و در شال و دستمال پیچیده و بردوش کشید و بدر رفت. نسیم دید ساعتی گذشت، شاهزاده ونعیم پیدا نشدند. برخاست در سبزآمد ونعیم را دید بیهوش‌افتاده وشاهزاده پیدانیست ونعیم‌را بهوش‌آورده چندطپانچه برسر و صورت او زد. (صفحه ۲۸ اسکندر نامه)

در عیاریهای اسکندر نامه قدرت عیاران بسیار زیاد است آنان حریف خود یاهرکس دیگررا که بخواهند بآسانی درشال و دستمال خود می‌پیچند و بدوش میکشند و مثل گرگی که گوسفند را برباید بدر میبرند.

عیاری هنر پهلوانی جنگاورانی بوده که درسپاه شاهان ایران بر ضد دسیسه های بیگانگان و جاسوسان فعالیت میکرده‌اند. بسیاری از اینان جان

خودرا در این راه از دست داده وحتی نامی‌هم ازخود برجای نگذاشته‌اند .

هنرعیاری چنانکه ازاسکندرنامه برمی‌آید درعهدصفویه باوج رواج خود رسیده بود و سپاهیان دلاور ایران وپهلوانان خدمتگزار میهن باین پیشه روی مینمودند و خود را برای روزهای پر مخاطره و جنگها آماده میساختند . بخصوص که در آنزمان کشور ایران ازسه طرف در تهدید حمله مهاجمین عثمانی و ازبک‌ها و اروپائیان بود .

تنها رواج آئین پهلوانی وآموختن آداب وفنون جنگ وورزشهای سخت وتعمیم مذهب شیعه بود که میتوانست مردانی جنگاور ونیرومند ، بااعتقادات مذهبی شیعه اثنی‌عشری بوجود آورد و وحدت ملی در مقابل مهاجمین ازبک و عثمانی اهل تسنن بوجود آورد .

داستان حسین کرد یکی دیگر ازقصه‌های پهلوانی زمان صفویه است که در همان‌زمان تألیف شده است .

در زمانیکه کشور ایران مورد تاخت و تاز و دستبردهای بیگانگان قرار گرفته بود ، پهلوانی بنام حسین کرد بالباس دهقانی وهیکلی غول آسا بشهر تبریز وارد میشود .

یکی از پهلوانان واستادان جنگ وعیار پیشگی‌بنام مسیح تکمه‌بند تبریزی به نیروی‌حسین کردوخلوص نیت اوبخدمتگزاری به‌وطنش وآل‌علی(ع) پی میبرد و او را شاگرد خود میسازد و بوی فنون جنگ و پیشه عیاری می‌آموزد .

در این هنگام دو تن از عیاران ازبک بنام ببرازخان و اخترخان به‌چهار سوقهای شهرهای تبریز و اصفهان وخانه‌های آنها دستبرد میزدند

و پیغام میفرستادند ورجز میخواندند: « در ایران آتشی روشن کنیم که دودش چشمه خورشید را تیره و تار کند و حسین کرد بمقابله با این دو حریف میرود آنهارا یکی پس‌از دیگری مغلوب میسازد و پس از آنکه دشمنان‌را از خاک ایران بیرون میراند خود بتلافی برای ترویج مذهب شیعه بقلمرو ازبک ها میرود و نام علی (ع) را که شعاری بود مردم شیعه را متحد میساخت درآنساسان زنده میکند و درلباس عیاری با ظالمان مبارزه مینماید و از آنان ریش و سبیل میتراشد و حق مظلومان را از ایشان می‌ستاند.

نویسنده کتاب حسین کرد که موضوع داستان خود را از واقعیات و اتفاقات‌زمان خود میگیرد نقش عیاری‌را در یکی از دوره‌های‌پرهرج و مرج تاریخ ایران بطور بارزی نشان میدهد.

قهرمان‌داستان به‌جنگ متجاسرین ومتعدیان‌داخلی‌میرود. حسین کرد یک قهرمان ملی ومذهبی است برای انتقام از قرچه‌خان ازبک و داروغه‌اش که گوش و بینی درویشی راکه مدح‌علی (ع) میگفته بریده‌اند به مشهد می‌رود. در اینجا برای آشنائی بامراتب و رفتار و لباس عیاری و شبروی عیاران در آستانه دولت‌صفوی‌شمه‌ای از داستان حسین کرد راکه سهم قابل اطمینانی ازواقعیات آنزمان را در بر دارد می‌آوریم.

« . . . . بشنو از تهمتن دوران، یکه تاز عرصه میدان و نور دیدهٔ اسلامیان، منظور نظر مرشد کامل فرزند زاده اسدالله‌الغالب و دست پرورده بابا حسن بید آبادی ومسیح تکمه بند تبریزی (حسین کرد) چون‌از بارگاه بیرون آمدبمنزل خود رفت و داخل کاروانسرا شد و در حجره خود قرارگرفت دو ساعت از شب گذشت. یاری ازبک درمیان چهارسوق نشست و مانند خرس تیر خورده لب را بدندان میجاوید، فرمود طبل بزنند و بگفت یاری طبل زدند (توضیح آنکه درآنزمان شبها طبل قرق میزدند وسرداروغه‌های پهلوان درچهارسوق بازارشهر کشیک میدادند) صدای گُرم گُرم طبل

بلند شد. صدا بگوش حسین رسید. آن شیر نر زانو بزمین زده ، غرق آهن و فولاد شد ..... و پاتاوهٔ خود را محکم بست و بقاعده هرشب از بام بالا رفت و از دیوار سرازیر شد. در کوچه و بازار گردش کرد... نظر برطارم خانه امیر انداخت. کمندرا جمع کرد وانداخت و بالا رفت، خانه‌بسیار خوبی دید. چهار شمع کافوری درسوزوگداز بود پا گذاشت درطالار، از یکی خوابیده بود ، تهمتن بالای سرازیک رفت. دست درجلبندی کرد و پنجه عیاری را بیرون آورد».

او مردی پاك باز بود. رقاصی که شیفتهٔ جوانمردیش شده بود ، شب بپاس بخشندگیش به بستر او می‌آید وخودرا دراختیار وی میگذارد ، ولی حسین کرد شمشیرش را بحکم ذوالفقار علی (ع) میان خود و او حائل میکند و میگوید که تاکنون بندش بروی حرام و حلال باز نشده است.

حسین کرد مظهر پاکی و شجاعت ووطن پرستی وجوانمردی است. او به‌آنچه اعتقاد دارد عمل میکند دین برای او مرام و ایدآل است.

عیاری و شوالیه‌گری

عیاری همچنانکه ملاحظه شد در کشورما تاریخی کهن دارد. این شیوه پهلوانی با آئین خاص خود از ایران بکشورهای همجوار واز آنجا باقصی نقاط دنیا رفت. خاصه باروپا از طریق ترکیه و رم شرقی راه یافت و مورد استقبال مردم سودائی آنسامان که شیفتهٔ مشرق‌زمین بودند قرار گرفت.

در کشورهای اروپائی، بیش ازهرجا، ایطالیائیها و فرانسوی ها وانگلیسی‌ها به‌عیاری روی‌آوردند ومردانی که شیفتهٔ جوانمردی وفتوت مشرق زمینی‌ها بودند ونیروئی درخود سراغ داشتند، عیارپیشگی‌را که تا آنجا برسد مقدار زیادی از اصالت خود را از دست داده بود، به‌نام شوالیه‌گری عنوان خود ساختند و شمشیری بکمربستند واسبی تیز پای بزیر ران کشیدند و قرنها درعرصه اروپا یکه‌تازی کردند.

بدیهی است در هرجای دنیا مردانی ظالم و بدکار وهم نیکمردانی فداکار و با عاطفه وجود دارد. بدکاران و ظالمان بمردم ساده ستم میکنند و دست تعدی بمال و ناموس آنان میگشایند و نیکوکرداران و جوانمردان بحمایت مظلومان واعاده حقوق‌ایشان برمیخیزند و باظالمان بمبارزه و ستیزه میپردازند.

شوالیه‌های اروپا که سهم کوچکی از آئین فتوت و اخوت ازراه دور

شرق بسر زمینشان رسیده بود و از فرهنگ و ادبیات وسیع ایرانی آن چندان بهره‌ای نداشتند بهمان اندك ارمغان مباهات کردند و آنرا شمع دل افروز وجدان خود ساختند و همچنین از نیرو های مادی عیاری مثل ده‌ها آلات و ابزار و ادوات کار و روشهای ورزشی و آموزشی و خود سازی و سیاست و فوت‌وفن آن محروم مانده بودند تنها بهمان شمشیری و تیرو کمانی و کمندی و چابک سواری و احیاناً کاردی بکمر بستن قناعت کردند.

نا گفته نماند که درسفرها و حضرها و ماجرا ها باز هم به تقلید از کوچک ابدالهای عیاران ایران که نوچه های پهلوانان تمام عیار بودند و چندان از استاد خود درنیرو وقوت وسرعت عمل‌دست کم نداشتند، دستیار یانوکری‌لاغراندام سوار براسبی‌ضعیف بهمراه خود یدك میکشیدند تادر کنار او صولت بیشتری از خود برخ بکشند. این کوچك ابدالهای بیچاره موظف بودند که تنها نوکر وفاداری باشند وخوش خدمتی کنند و گاهی که شوالیه مغموم میشد با مسخرگی و لودگی موجبات خرسندی وی را فراهم سازند.

نویسندگان رمانتیک اروپا شوالیه‌ها را سردار فاتح آمال و آرزوهای خود ساختند. بزرگترین آنها مثل آلکساندر دوما (۱) و میشل زواگو (۲) مقدرات دنیای داستان خود را بدیشان سپردند.

پاردایانها و سه تفنگدار و شوالیه‌های لوکرس بورژیا وروبن هود قهرمان داستانهائی هستند که درآنها نقش درجه اول را دارند. شوالیه در آمریکا بصورت زورو و یامرد نقابداری درمی‌آید که برای احقاق حق مردمی که گرفتار حاکم ظالم هستند مبارزه میکند. در روسیه در کتاب دوبروفسکی اثر پوشکین (۳) نیز شوالیه‌ای که ازحقوق خود ودیگران دفاع میکندبمنصه ظهور میرسد. در ایطالیا ژزف گاریبالدی (٤) جمیع خصال و قهرمانیهای

1 - Alexander Dumas 2 - Michel Jivaguou 3 - Alexander Poushkin
4 - Joseph Garibaldi

شوالیه های چندقرن اروپا را بااصالت بیشتری درنهضت‌آزادی کشورایتالیا از خود بروز میدهد.

ضمناً شوالیه های اروپا سعی میکنند تا مقداری از آئین پهلوانان عیار شرق را که فتوت و اخوت است با جوانمردی از خود نشان دهند، ولی چندان توفیقی حاصل نمیکنند و مثل کودك نابالغی نمیتوانند، سدی مقابل هوسها و تمایلات خویش بگذارند. آنان اغلب تنها برای تسکین غرور جریحه دار شده شان یا برای نامجوئی و یا عشق دختری زیبا روی و یا انتقامکشی از کنت و یادوکی که پدر دخترمحبوبشان را کشته وارد معرکه و ستیزه میشوند.

شوالیه ها کمتر از افراد عادی پشتیبانی میکنند و بندرت میان آنان میروند. اغلب پیرامون قصر دوکها وکنت‌های والاتبار که دختری باب‌دل شوالیه‌هم در قفس دارند پرسه میزنند.

از دوکی دفاع میکنند که دختر زیبایش زودتر قلب او را تسخیر کرده باشد. دختران زیباعمده‌ترین انگیزه کشاندن شوالیه‌هابماجراهای رومانتیک هستند.

این قهرمانان اروپائی معمولاً از حوائج فردی خود بیشتر پیروی میکنند ووصال‌معشوقی‌زیباروی که وارث ثروت ومکنتی باشد هدف ومقصود نهائیشان است وشراب هم وسیله تحریک سودای‌دلشان.

اگر ظالمی و یا غاصبی درمقابلشان باشدآنانی هستند که دشمن پدر معشوقه ایشانند، کمتر دفاع ازحقوق‌مظلومین یامبارزه برای نجات ملتشان‌را از اسارت خارجی بعهده دارند.

البته لازمست درنظر داشته باشیم که آنان بایست از عیاری و اخوت وفتوت پهلوانان عیار ایران بقدر استعداد وسرشت تاریخی خود بهره‌ای بعنوان شوالیه بر دارند. همانطورکه در بخشهای پیش گفته شد، شقاوت

روسی که عامل و سرفصل قهرمانیهای آنهاست با قرنها غارت ، شرارت و خودبینی و ستمگری و جنایت راهبرشان بوده است . آنهـا قرنها بشر را بصورت گلادیاتورهای اسیر و برده درمیدانهای نمایش با نیزه و شمشیر بجان هم انداختهاند و زنها و حتی کودکان بیدفاع را به کام حیوانات درنده رها کردهاند تا از تماشای آن لذت ببرند و تفریح کنند . آنها تمدن خود را از راه غارت ملتهای دیگر حاصل کردهاند . از اینرو وقتی بصرافت میافتند که در وجدان خاموش خود شمعی از فتوت و اخوت پهلوانان عیار پیشه ایران بیفروزند ، چیزی بیش از یک شعله از آن آتش روانهای بزرگ و پر فتوت قهرمانان ما نمیتوانند برگیرند .

اینست که جوانمردی شوالیهها وحس حق طلبی و عدالتخواهیشان تحت الشعاع حوائج شخصی و سوداها و عقدههای روحی آنان میشود .

عیاران ایران باردوگاه دشمن میروند وازصدهامعرکه میگذرند و یکی از خطرناکترین افراد آنرا دستگیر میکنند و در چادر شبی میپیچند و بدوش میگیرند ومثل باد صرصر بقرارگاه خودمیآورند ولیشوالیههای اروپا غالباً از دیوار قصر کنت بالا میروند اگر در ربودن دختر محبوبشان توفیقی نیابند از پنجره با او راز و نیاز میکنند .

بخشندگیشوالیهها تنها درمیخانهایهنگام مستی آنهم به گل روی رقاصهای طناز ظاهر میشود . ولی عیاران ایران بی آنکه قصد ریا در کارشان باشد بهربینوائی دست کرم میگشایند .

نویسندگان رومانتیک اروپا آنچه توانائی داشتهاند بکار بردهاند و شوالیههائی بهتر از اینکه در کتابهایشان میبینیم نتوانستهانـد بسازند . روبن هود و پاردایانها وسهتفنگدار و شوالیههای دیگرشان تقلیدی است از آئین پهلوانی و عیارپیشگی سرزمین ما که بوسیله سیاحان مغربی و از راه نشر تدریجی آن از راه آسیای صغیر ورم شرقی باروپا برده شده است .





شاطری

جوان، شاطر نیکو بود ...... ازشاطری بلا نخیزد وبهره خویش ازجوانی نخست طاقت بر دارد که چون پیر شوی خود نتوانی بود .

از : قابوسنامه

شاطری جلوه دیگر پهلوانی و دلاوری در ایران

در گذشته های دور، رابطه افراد آدمی بویژه در مواقع فوق‌العاده و هنگام جنگ و موقعیتهای خاص حمله و دفاع و لشکرکشی و ارتباط سپاهیان در مواضع مختلف و شهرها اهمیت خطیری داشته و شاطران بعد از عیاران نقشهای پراهمیتی در آن لحظات بحرانی بعهده داشته‌اند.

فرستادن قاصدی پیاده و تیزپا بمأموریت، نسبت به سواری چشم گیر که از هر راهی نمیتواند برود و بآسانی از عهده اختفای خود بر نمی آید، خطر کمتری دربرداشت، شاطران ازمیان کسانی انتخاب میشدند که درعین قدرت دوندگی، نیروی بدنی کافی برای مقابله با دستبرد دشمن و دفع آنها داشته باشند.

فرستادن نامه‌ها وپیغامهای سری نظامی ازشهری بشهر دیگر، یااز ناحیه‌ای بناحیه‌ای بوسیله شاطران بوده و آنها پیغام و یا نقشه را درحال دویدن (شتافتن) بمقصد میرساندند.

تندی و کندی حرکت آنان بمیزان فوریت و اهمیت نامه بستگی داشته است در قدیم الایام دویدن و تند دویدن کاری بود بس خطیر، از

اینرو احتیاج به‌آموزش و پرورش در این فن آنانرا که باین حرفه میگرائیدند وامیداشت که زیردست استادان شاطری کارآموزی کنند.

شاطران هنگامیکه حامل نامه وپیغامی بودند، بدون خواب وآسایش میدویدند، تا آنرا از مهالك و خطرات بگذرانند و به مقصد برسانند. ایشان درمواقع حساس، براههای دور و مخوف، از معابریکه چاپار خانه نداشت و نیز علوفه برای اسب پیدا نمی شد، فرستاده میشدند. اینان چنان پیاده‌بسرعت راه‌میرفتند که از سواران سبق میربودند.

شاطری بعداز اسلام بیش از هزارسال همراه آئین و فرهنگ پهلوانی ایران درکشورما متداول بوده‌است. شاطری باخصوصیات دیگر، ازقدیم‌ترین دوران تاریخ عهد باستان وجود داشته ووظایف خاص حرفه خودراعهده‌دار بوده است.

آداب و آئین ایشان، بعد از ظهور اسلام برنسق پیشه عیاران بوده است. تقوی و طهارت وصداقت وامانت وجوانمردی‌را درکسوت خود اشعار میداشتند. بطورکلی باآنکه شاطری کسوتی‌غیرازعیاری بوده معذلك صفات و خصوصیات مشترکی باهم‌دارند وشاطران‌هم در ردیف دیگری درخدمت همان مراجعی بودند که عیاران. شاطران گاه همچون عیاران به پشت اردوی دشمن برای کشف وضعیت وکسب خبر میرفتند و خود را به آب وآتش میزدند.

در اغلب اعصار تاریخ کشورما، تربیت شاطر اهمیت بسیار داشته است. داوطلبان پس‌ازحائز بودن شرایط لازم که عبارت‌بود ازسلامتی‌وقدرت بدنی و چالاکی و ایمان بمذهب رسمی و آئین ملی و داشتن معرف معتبر، دراین حرفه پذیرفته میشدندآنگاه دورهٔ نسبتاً طولانی کارآموزی را می‌دیدند که درطی آن ریاضت دوندگی و فنون خستگی ناپذیری و تحمل گرسنگی و تشنگی برای بالا رفتن مقاومتشان در برابر شداید تعلیم داده میشد.

طالبین شاطری وقتی مراحل آموزش را تمام میکردند ، با یک آزمایش برتبه‌ای ازمقام شاطری نائل میگشتند . آزمایش بدین قرار بود که شاگردان باید در طول خیابان و یاجاده‌ای مثلاً بمسافت ۱۰ کیلومتر یکبار بسرعت بدو بروند و برگردند .

طبق‌معمول ، یکسر جاده ، عده‌ای باتیرهـای سفید رنگ می‌ایستادند و درده کیلومتر سوی دیگر جاده عده‌ای دیگر با تیر های سیاه . شاطر باید تیر سفیدرا ازمبدء بگیرد وبمقصد برساند ودرآنجاتیرسیاه‌را بستاند وبر گردد . مراقبینی‌هم درمسیر دوطرف جاده میگذاشتند که اگرشاطر ایستاد ، دویدن او را تمام شده اعلام کنند و نیز کسی و یاچیزی مانع حرکت شاطر نشود .

یک مسابقه‌دونامحدودهم‌معمول بود . دراین‌وقت شاطران با گیوه‌های سبک و مچ پیچ تا زیر زانو و قبای بلند دورچین دار که پس‌ازاحراز مراتب مقامها بآنها زنگ بسته می‌شد و کلاهی تقریباً بوقی شکل و کمربندی سخت بکمر آماده آزمایش می‌شدند . همچنین نیز کولباری نان بردوش و مشکی کوچک آب بکمرحمایل میساختند .

وبعدهمه منتظر فرمان‌حرکت (دومقاومت) دریکسرجاده میایستادند درحالیکه‌هرکدام تیر کوتاه وسفیدی بدست داشتند تا در طول آن جاده ده کیلومتری شبانه روز تا جائیکه توانائی در بدن دارند بدوند .

وقتی فرمان حرکت داده میشد ، همه با تیرهای سفیدی که بدست داشتند ، یکدفعه با هم میدویدند . برای هر دونده دو نفرتیر میداد . یکی درمبدء تیر سفید می‌داد و دیگری درمقصد ده کیلومتر آنسوتر ، تیر سفید را تحویل میگرفت وتیری سیاه میداد . دونده می‌بایست تیر سیاه را به مبدء برساند وتیرسفید دیگری بگیرد ومجدداً برگردد ودرنقطه مقصدتحویل بدهد .

در این مسابقه یا آزمایش دو امتیاز قائل میشدند . یکی برای طول مدت زمانیکه در این مسافت دویده بودند ودیگر تعداد دفعاتی را که

میرفته وبرمیگشته‌اند وآن‌ازروی عددتیرهای مبادله شده تعیین‌میشده‌است.

مدت زمانی که شاطرها درحال دویدن بودند، اغلب از سه تا چهار روز طول‌میکشید. چنانچه گرسنه یا تشنه می‌شدند، می‌بایست بدون توقف‌از انبان‌نان وخورشتی که بردوش داشتند واز مشک آبی که بکمربسته بودند، سد جوع ورفع عطش کنند. وقتی شاطران در این جرفه فداکاری وممارستی بکمال نشان میدادند، زنگ حیدری به بازو و دامن یا کمرشان می‌بستند. این بعلامت چابکی وقدرت عمل آنان بود. شاطران ازقدیم‌الایام پای پیاده جلو اسب شاهان پیشقراول میشدند و میدویدند و اغلب کمانی بر دوش و خنجری بر کمر داشتند. و پا بپای اسب شاه حرکت میکردند وقتی اسب شاه چهار نعل میرفت، شلنگ اندازان میرفتند و اگر یورتمه با قدمهای کوتاه وسریع. اینان دراین کار سمت‌پیشمرگی شاه‌را داشتند وآماده مقابله‌باهرخطر احتمالی بودند.

اینان از استادان فن شاطری بودند که پس ازگذراندن درجاتی و گذشتن‌ازآخرین آزمایش که درحضور پیر استادان این‌حرفه انجام میشده، عالیترین مقامات خود را احراز میکردند.

بخصوص در عهد پادشاهان صفوی و بعد از آن، بزرگان و ارکان دولت و محتشمین سوار بر اسب یا استر باهمراهی شاطر حرکت میکردند و دویدن شاطررا همپای مرکوب خود، نشانه بزرگی وعظمت وشخصیت خود می‌شناختند. گاه تعداد شاطرانیکه همپای مرکوب محتشم حرکت میکردند تا ده نفر میرسید. شاطر ها مایه افتخار و تکیه‌گاه بزرگان و امیران و شخصیتهای معتبر اجتماعی مملکت بودند.

* * *

سیاح فرانسوی تاورنیه (۱) مشاهدات خودرا هنگام انجام یکی از آزمایشات نهائی شاطری در اصفهان چنین شرح میدهد:

---

۱ - Tavernie

تمام شاطران شاه و بزرگان ایران ازکسانی هستند که در این حرفه بمقام استادی رسیده‌اند. اگرشاطر پیشکسوتی بخواهد بمقام استادی برسد، باید یک آزمایش دو فوق‌العاده که با تشریفاتی همراه است و آن بمثابه شاهکار فن شاطری بشمار میباشد انجام دهد.

چنانچه شاطری که میخواهد، بمقام استادی برسد در جرگه یا وابستهٔ یکی از بزرگـان درجه اول باشد، مسابقه آزمایش نهائی او با تشریفات صورت میگیرد آن شخص بزرگ و محتشم تختی درجلوی عمارت عالی قاپوی میدان نقش‌جهان قرار میدهد و روی آن شیرینی و تنقلات و میوه‌های گوناگون می‌چینند ودر حضور رجال و اعیانی که دعوت کرده جشن میگیرد. زنان رقاصه و آوازه خوان باساز و تنبک سرور و شادمانی به‌مجلس میدهند.

هرکس که در این جشن دعوت میشود، باید خلعتی برای خاتمه آزمایش نهائی‌دوندگی شاطر باخود بیاورد که در آخرجشن باو بدهد. تمام کسانیکه‌دعوت میشوند، هریک چیزی با خود همراه می‌آورند. یکی کمربند و دیگری قبا و . . . . شاطر از این هدایای گوناگون بهر یک از شاگردان خود نیز سهمی میدهد. هنگام شروع آزمایش شاطر برهنه میشود و تنها زیر شلواری کوتاهی بتنش میماند. آنگاه پاهای خود را با پیه چرب میکند و بعد کمربندی کـه سه زنگوله آن روی شکم می‌افتد بمیان می‌بندد وازطلوع تا غروب آفتاب دوازده بار ازجلوی عمارت عالی قاپو تا دامنه کوهی بنام سنگ‌ماره که بیرون شهر واقع است میدود. دراین زمان کم ۳۶ لیو(۱) طی میکند که برابر است از پاریس تا اورلئان.

در مسیری که شاطر درحال دوآزمایشی میباشد رفت و آمد را قدغن میکنند و فقط سیصد یا چهارصد سوار با او همراه میشود تا سرعت حرکت

---

۱ - مقیاس طول فرانسه Lieu = ٤ کیلومتر

اورا کنترل کنند وهر بار که بشهر نزدیک میشود از پیش بازگشت او را به مبدء و داوران اعلام دارند.

هربار به مقصد که سنگ ماره است میرسد، چند نفر که آنجا مأمور تحویل چوبه تیر باو هستند، یک چوب تیر بعلامت تا مقصد رسیدن باو میدهند تاآنرا هر بار بعالی‌قاپو برساند. هردفعه که شاطر میرود و بر میگردد درجلو عالی قاپو مراجعت او را باکرنا وطبل اعلام مینمایند. دراینوقت زنهای مطرب پیش میروند واو را نوازش میکنند، شاطر در تمام مدتی که میدود هیچ چیزنمیخورد زیرا مانع سهولت حرکت و زحمت او میشود. فقط گاهی شربتی مینوشد.

غروب که از دوازدهمین دور دویدن مراجعت میکند تیر هائی را که ازسنگ ماره تحویل گرفته میشمارند و استاد شاطرها که اغلب شاطران شاه هستنداستادی وی‌را گواهی مینمایند واز آن لحظه او به جرگه استادان فن شاطری وارد میشود.

دراین هنگام غریو شادی وهلهله انبوه تماشاچیان میدان‌نقش‌جهان را پرمیکند ورفقا ونزدیکان‌آن محتشم بشاطر موفق هدیه‌های خودراپیشکش میکنند مراسم این آزمایش که بشاطر دوانی معروف بود درکلیه مراکز حکومتی‌ولایات رواج‌داشت وهمیشه فرمانروایان عده زیادی شاطر درخدمت خود میگرفتند تا حامی آنان باشند و جلال و جبروت دستگاه خودرا خیره کننده تر سازند.

ایرانیان قدیم حرفه شاطری‌را محترم وارجمند می‌شناختند وهرکس را به آسانی دراین پیشه نمی‌پذیرفتند. حرفه شاطری خانوادگی بود از پدر به‌پسروپشت به‌پشت‌حرفه آن آموخته میشد ومنتقل‌میگردید. درخانواده‌هائی که شاطری ارثی بود شاطران فرزندان خود را از هفت‌سالگی و ادار بدویدن واز روی قاعده تند رفتن میکردند. بچه تا دهسالگی دو کیلومتر را یکنفس

باید بدود و شلنگ بیندازد و تا دوازده سالگی ٤ کیلومتر را و بهمین ترتیب هرسال بربعد مسافت بیافزاید. درسن هیجده سالگی یک انبان نان و یا آرد با ساج نان پـزی بر دوشش می بستند و یک مشک یا کوزه آب درکمر او می آویختند و با آن وضع شاطر بچه را میدواندند، تا برای مسافرتها و مأموریتهای خطیر در بیراهه ها و صحراهای لم یزرع و راههای میان‌بر ودور از جاده های عمومی که در آنها نان و آب پیدا نمیشود آماده کنند.

برای آموختن فنون و رموز شاطری، استادان و معلمین به شاطـر بچگان مشق پر دویدن و شلنگ انداختن و روی قاعده دویدن و سایر ریزه کاریهای این فن را میآموختند.

استاد شاطرهائی را کـه در جلو اسب شاهان ایران میدویدند باید از پهلوانان جنگاور پیاده محسوب داشت. شاطران اغلب در خدمت امور مهمه دولتها و کارهای نظامی وغیرنظامی بودند و وظایف خطیری برعهده داشتند.

بعد از صفویه حرفه شاطری رونق وعمومیت بیشتری یافت و شاهان قجر ودرباریان هنگام عبور از شوارع ومعابر برای نشان دادن حشمت‌وجلال خود گروه زیادی ازشاطران‌چابک پا را بصف در التزام رکاب سلطنتی‌حرکت میدادند.

چنانچه‌سفیریامهمان‌عالیمقامی‌واردپایتخت میشددرتشریفات‌استقبال، صف‌های شاطران همه جا پابپای اسب مهمان میدویدند و او را باجلال و احترام بشهر وازآنجا بمرکز پذیرائی وارد میکردند.

ناصرالدین شاه با اینکه توسط کالسکه حرکت میکرد باز از همراهی صفوف خیره کننده شاطران چشم نمی‌پوشید و همه جا آنانرا بخصوص تابیرون دروازه شهر همراه میداشت. هروقت ناصرالدین شاه با اسب بمسافرت یاشکار میرفت گروهی از شاطران از پیش و دنبال بهمراهش میدویدند.

معروفترین شاطران ناصرالدین شاه کـــه منصب شاطر باشی شاه را

داشتند ابتدا حاج محمد قلی خان صارم الملک و بعد از او پسرش فضل‌الله خان بود.

در زمان قاجاریه هم‌استاد شاطران شاگردان‌خودرا از میان کسانی انتخاب میکردند که تیزپا و چست و چالاك باشند. اینان درحرفه‌خود چنان ورزیدگی‌ومهارتی پیدا میکردند که درمواقع فوق‌العاده و اتفاقات وقتی‌برای ابلاغ امری فوری یا رسانیدن نامه‌ای محرمانه از پایتخت ویا ازشهری بشهر دوردست مأمور می‌شدند، از مأمور سواره زودتر به‌مقصد میرسیدند.

شاردن (۱) درسیاحت نامه خود شاطر را نوکر پیاده شاهنشاه تعریف کرده است وآزمایش نهائی شاطری را جشن شاهکار پادوئی برای ورود بخدمت‌شاهنشاه میخواند.

شاردن درفصلی از کتاب خود آنچه ازشاطری و چگونگی احوال آن درایران دیده است بدقت بیان میکند. مشاهدات وی از لحاظ قرب ومنزلت شاطری و اهمیت ورزش چالاکی و ورزیدگی درحرکات و قدرت بدنی شاغلین آن حرفه در خور مطالعه و توجه بسیار است.

در اینجا یکی از صحنه‌های جالب و شگفت جشن شاهکارآزمایش ورودی شاطر بخدمت شاهنشاه صفوی از نظر شاردن بطور اختصار تعریف میشود:

برگزاری جشن شاطری درحضور شاه سلطان سلیمان صفوی

شب پیش از جشن، شاطر بحضور شاهنشاه صفوی بار یافت و شاهنشاه بوی امیدواری دادند، چنانچه مراحل‌آزمایش دویدن را باموفقیت

Shardan - 1

بپایان برساند او را بشاطری خود بر خواهد گزید و نیز یکدست خلعت که پوشاك کامل است بوی مرحمت خواهد فرمود ودر دم فرمان داد تامغازه‌ها را با فرش وقالی بیارایند وهمه جا را آذین بندند. تمام مسیرآزمایش‌دوندگی را آب پاشی کنند.

فردا صبح ، روز مسابقه در همه جا همه چیز مرتب و آراسته بود. میدان شاه اصفهان خلوت و تمیز و آماده گشت.

در جلو عمارت عالی‌قاپو چادری بطول وعرض ده متر و بارتفاع یازده متر برستونهائی زرین برپای داشتند.

چادر را با منسوجات زربفت آستر گرفته بودند و زیر آن روی زمین قالی یک پارچه گرانبها وبسیاربزرگی گسترده بودند. ازستونهای زرین ، منگوله ها و کاکلهای زیبائیکه شاطرهای شاهی بر کلاه میزنند وبر پیکرخویش حمایل میکنند آویخته بود.

ده تا بیست نفراز شاطرهای سلطنتی، بالباسهای فاخر ونفیس نسبت بکسانیکه وارد میشدند ، احترامات و تشریفات بجای می‌آوردند.

دربانان گارد سلطنتی درآستانه خرگاه مستقر بودند. نگهبانان شاهی در تمام معابر میدان فاصله بفاصله در یک صف ایستاده بودند. روبروی در عالی‌قاپو، نه قلاده از فیلان باغاشیه‌های گرانبها و کنده و زنجیر وزینت‌های زرین صف بسته بودند. فیلبانان با لباس هندی مراقب و مواظب بودند و بزرگترین فیل که بر گرده اش تخت سلطنتی مسقف و مجهزی بسته شده بود بسواری شاهنشاه اختصاص داشت.

دریک طرف میدان جانوران درنده که برای روزشکار تربیت یافته‌اند از قبیل : شیر ، ببر ، پلنگ ، گربه وحشی و انواع دیگر درندگان بچشم میخورند . . . .

در جانب دیگر میدان ارابه‌های هندی که با گاوهای سفید کشیده

میشود ردیف شده‌اند ونیزحیوانات مخصوص پیکارمثل گاومیش، گاوهای نر، گرگ، قوچ که هریک قلاده‌ای بگردن دارند نگهداری میشود.

درقسمت شمالی میدان دسته‌های تفریحی نمایش دهنده قرار گرفته بودند. رقاصه‌ها، دسته‌های معرکه گیر و شعبده بازان و شمشیر بازان و خیمه شب بازان ودر بین فاصله‌های هر دسته گروههای نوازندگان مستقر بودند.

تمام راههائی را که شاطر باید درحال دواز آنها بگذرد، آب پاشی کرده‌وبا دسته‌های گل آذین بسته بودند و تمام دکاکین کویها و برزنها و گذرگاههای مسقفی که‌شاطر باید ازجلوی‌آنها بگذرد بافرش ومنسوجات گرانبها بطورشگفت انگیزی آراسته شده بود.

دریک طرف میدان شاه ـ دو، سه هزار نفر هندی صف بسته بودند و درسوی دیگر دو یا سه هزار نفر از ارامنه و نیز زرتشتیان درجای دیگر و یهودیان درجائی مستقر بودند.

مقابل درمنازل اغلب رجال کشورکه درمسیر شاطر واقع شده بود میزهای مجمر و گلاب و سینی‌های‌شیرینی چیده بودند خلاصه درسراسر خط سیرحرکت شاطرطبل پایه‌دار و شیپور وآلات موسیقی‌دیده میشد تاموزیکچیان به محض مشاهده شاطر آنهارا بنوازند.

شاطرپیراهن وشلواری ازکرباس نازک بتن داشت ونیز پارچه‌ای سفید چندلائی محکم‌روی سینه وپهلوهایش‌بسته بود. پاتاوه‌های سفیدی‌هم دور ساقهای پایش پیچیده داشت.

شاطر میدود وعده زیادی مدام همراه وی میباشند و سی نفر از گروه سواران که‌بعضی‌از آنان از اشراف و اعیان میباشند جلوتر از او اسب میتازند.

گروه‌چاپار مخصوص سلطنتی، برای مراقبت شاطررا در سراسر مسیر حرکتش دنبال میکنند تا صحت عمل او را بهنگام بازگشت گواهی دهند و

نیز آنان پیوسته بسر وصورت وساق پا وران و بازوان شاطر گلاب می‌پاشند تا طراوت پیدا کند واز عقب و جلو و طرفین طوری با تردستی او را باد میزنند که مانع حرکت وی نگردند.

از همه جا، از همه سو، زبان بتحسین شاطر میگشایند. هزاران نذر ونیاز نثارش میکنند. ندای‌خدایا، پروردگارا، یاامام، یا پیغمبر بآسمان بلند است.

اعیان واشراف و رجالی که درطول راه بااو برخورد میکنند بوی وعده ثروت و نعمت و افتخار و تشریف میدهند و بدینوسیله بشجاعت و قوت قلب شاطر میافزایند.

شاطر که ابتدا برای عادت بدویدن بازوان خود را مثل شمشیر بازان حرکت میداد اولین‌دوره‌های راه پیمائی‌خود را بسرعت رفته و برگشته بود، در این‌مراحل لحظه‌ای برای تنفس متوقفش میکنند.

اکنون شاطر، وقتی بچادری که باید تیرهای خود را تحویل بدهد مراجعت میکند، دو نفر پادو شاطر نیرومند بزور بازو او را متوقف میسازند و روی فرش می‌نشانند و شربت باو می‌نوشانندوجلو بینیش عطر میگیرند.

در همین لحظه یکنفر ازشاطران تیری از یکی ازافسران میگیرد و بر پشت او میگذارد. درازای این تیر ها درحدود $\frac{1}{3}$ متر است (قبلاً توضیح داده شد که شاطر باید دوازده تیر از مبدء به مقصد برساند و از آنجا در هر دفعه دوازده تیر بگیرد و به مبدء برگرداند و تحویل بدهد). اینک تیری که بر شال پشت او گذاشته میشود برای به مقصد رساندن و تیر دیگر تحویل گرفتن است.

اشراف ورجال دربارهمچنان‌همراه شاطرسواره درحرکتند.شیخعلیخان حکمران ایالت مرکزی ایران با اینکه پیر مردی شصت ساله بود پنج بار شاطر را مشایعت کرد.

وزیر اول هم که مرد سالخورده‌ای بود سه دفعه مسیر حرکت را طی کرد. وزیر دربار نیز که ازآن‌دو سالمندتر بود ، دو مرتبه شاطر را مشایعت کرد.

چون شاهنشاه فرمان داده بود ، دوازده نفر از مهمترین شخصیتهای دربار هر کدام بنوبه یکدور شاطر را سواره مشایعت کنند ، لذا آنروز تمام ایشان یکی پس از دیگری وظیفه خویش را انجام میدادند.

شاردن می نویسد : در هفتمین دور حرکت او که بر اثر آفتاب سوزان و گرد و غبار راه رو به کندی نهاده بود ، من‌سوار بر اسب او را دنبال کردم گاه برای رسیدن بشاطر مجبور میشدم چهار نعل برانم. موقع بازگشت شاطر به میدان ازهرطرف فریادهای‌شادی بآسمان برمی‌خاست وصدای طبل وشیپور و آلات موسیقی چنان درفضا منفجر میگشت که در سه فرسنگ دورتر شنیده می‌شد.

شاطرشش دفعه راه پیمائی‌اول را درست در شش‌ساعت به‌پایان‌رسانید.

شاه سلطان سلیمان صفوی ، شخصاً برای انجام ششمین‌دوره راه پیمائی شاطر بدرون‌چادر تشریف فرما شد و وی را با نوازش‌های بسیار تشویق و تشجیع نمود.

در دور هفتم ، سی‌دستگاه سینی زرناب مملو از خوراکی‌های مطبوع برای پذیرائی شاطرها بچادر آوردند.

ساعت سه بعد ازظهر شاهنشاه مقابل یکی از پنجره‌های بزرگ عالی قاپو که مشرف میدان بود نزول اجلال فرمودند.

دراین هنگام گروههای مختلف نمایش دهندگان درچهارگوشه‌میدان کارخودرا آغاز کردند. نوازندگان‌ورقاصان بنوازش‌ورقص پرداختند. جانوران درنده بجنگ یکدیگر رها شدند شعبده‌بازان بعملیات وبندبازان به‌بندبازی

مشغول گشتند. شمشیر بازان باشمشیرهای آخته به هنرنمائی دست زدند و همچنین ورزشها وبازیهای مختلف درکنار هم بنمایش درآمدند.

شگفت‌ترین صحنه‌های نمایشی دنیا در آن واحد ازهرطرف چشمها را خیره میکرد انسان نمیدانست کدام یک‌را تماشا کند. همه فوق‌العاده وجالب بودند. مردم ازآنهمه نمایش بیش ازهمه بجنگ جانوران درنده که ازگیراترین نمایشهای تفریحی ایرانیان است چشم دوخته بودند.

جنگ شیر و ببر بنگال، جنگ پلنگ با گاوان نر، جنگ گاومیشان، پیکار گرگها بایکدیگر، وقوچان وخروسان نوعاً باهم‌مناظر هیجان انگیز و سرمست کننده‌ای پدید آورده بود.

حیوانات شاخ دار بشیوه های گوناگون با یکدیگر نبرد میکردند. گاومیشها هنگام ستیزه شاخ بشاخ می‌آویختند و کشمکش‌میکردند، تایکی مغلوب نمیشد ویا ازمیدان بدر نمیرفت دیگری به پیکار ادامه میداد.

قوچها درمقابل هم دورخیز میکردند ویکدفعه از دوطرف با شدت و فشار بهم‌هجوم میبردند وکله های خودراچنان محکم‌وبضرب بهم‌میکوبیدند که صدای تصادم آنها از پنجاه متر آنسوتر شنیده می‌شد. وباز هردو از دو طرف بعقب میرفتند وباحمله‌دیگر کله‌به کله می‌شدندآنق‌ر‌ا ین‌جنگ گستاخانه ادامه می‌یافت تا یکی بر زمین می‌افتاد.

گرگهای گرسنه راقبلاً خشمگین‌میسازندوپس بجنگ‌وامیدارندبدین‌طریق که یکپای گرگ را با ریسمان بلندی می‌بندند وسر ریسمان را در دست نگهمیدارند وآنگاه گرگ رارو به‌طعمه‌زنده‌ای‌دروسط میدان‌رهامیکنند وگرگ بتاخت بسوی آن هجوم میبرد وهمینکه بنزدیک طعمه میرسدیکدفعه بسرعت ریسمان را پس‌میکشند وگرگ را از رسیدن بطعمه بازمیدارند.

آتش خشم وغضب گرگ زبانه میکشد و از بیقراری بروی دو پا

میایستد ونعره میکشد. در این وقت هر دو گرگ را باچشمهای خون گرفته از دو طرف بسوی یکدیگر رها میکنند وهردوبهم هجوم میبرند وجنگ گرگها آغاز میشود.

شاهنشاه صفوی درساعت ه بعدازظهر برای اعلام پایان نمایش هنگام مراجعت شاطر سوار براسب تاجلوی دروازه باستقبال او میرود. شاطر قبل از رسیدن بدروازه در بین راه پسر بچه‌ای را بردوش خود سوار میکند تا نشان دهد که خستگی برایش مفهوم ندارد وباشوق رو بشهر میدود. این هنرنمائی اورا مردم بیش از پیش با هلهله و شادی استقبال میکنند و از هر طرف فریادهای تحسین نثارش مینمایند.

شاهنشاه صفوی وقتی در حین حرکت با شاطر روبرو میشود ، باصدای بلند خطاب باو دستور میدهد برایش خلعت دهند.

یکدست لباس کامل شاهانه شاطری وپانصدتومان پول بوی می پردازند و سپس بزرگان ودرباریان وارکان دولت هریک بنوبه پیشکشی های گرانقدری باو هدیه میکنند.

بهنگام غروب آفتاب جشن شاطری با طبل و شیپور و موزیک پایان می یابد و شاطر بمقام شاطرباشی سلطنتی نائل میگردد.

اشکال لباس شاطرها از عهد شاه صفی صفوی تا اواخر دورهٔ قاجاریه

شاطری در هردوره لباس و ظاهری خاص زمان خود داشته و در طی ادوار مختلف دستخوش تغییراتی میگشته است.

در این قسمت تطور لباس شاطری از اواسط صفویه تا آخر سلطنت قاجاریه با تصاویر و عکسهائی که از سفرنامه‌های خارجیان در دست است نشان داده میشود.

شاطرهای عهد شاه‌صفی قبائی بلند میپوشیدند وهنگام دویدن گوشه‌های دامن آنرا بعقب برمیگردانیدند ومحکم به کمر خود می‌بستند تا هنگام دویدن مانع سرعت نشود.

یقه پیراهنی را که زیر قبا میپوشیدند گرد میدوختند وحاشیه دور آنرا باقیطان ویا یراق می‌آراستند. این پیراهن آنقدر بلندبود که تا بالای زانوها میرسید.

آنها یک نوع کلاه پوستی که آفتاب گردانی بزرگ داشت بسرمیگذاشتند تا هنگام مسافرتهای طولانی و راه‌پیمائیها صورتشان از تابش آفتاب سوزان در امان باشد و چشمشان در مقابل نور آن خیره نشود و نیز برای زیبائی پری به پهلوی کلاه خود میزدند که ضمناً علامت شاطری هم بود.



شاطر درعهد شاه صفی

شلوارشان بسیار تنگ بود وقسمت بالای‌آن در زیر پیراهن و پاچه‌های آن در زیر مچ پیچهائی که بدور پاهای خود می‌بستند کاملاً پنهان میماند.

کفش سبک ونرم بپامیکردند تاآسان وتند بدوند باطراف کمربند خود تعدادی گوی یازنگوله های گرد مجوف که از علائم مخصوص شاطرهای آنزمان محسوب میگشت می‌آویختند وعصای بلند سر کجی که سلاح دفاعی و کمک آنها در راه پیمائی و کوهنوردی بوده بدست میگرفتند.

ظاهر لباس شاطر ها در عهد شاه سلطان حسین صفوی نسبت بزمان شاه صفی کمی تغییر یافته است.

کلاه پوستی آفتاب گردان دار به عمامه خوش‌پیچی تبدیل یافته که از وسط کلگی آن یک دسته پر رنگین وزیبا بیرون آمده وبعقب سر می‌ریخته و همچنین در طرف راست عمامه تک‌پری که‌از علامات شاطری میباشد بطور عمود زده شده است.

پیراهن شاطرهای این دوره با گذشته فرقی نکرده و همان یقه های گرد و قیطان‌دوزی شده را دارد.

از بالای شانه‌ها دو رشته گوی یا زنگوله‌های مجوف که بدومنگوله ابریشمی خوش رنگ منتهی میگشته روی دوطرف سینه تاب میخورده و نیز شالی بکمر می‌پیچیدند واز روی کمر بند زنگوله‌دار شاطری می‌بسته‌اند.

چند رشته منگوله بلند که ته‌آنها بجلو کمربند وصل شده بود درپیش دامنشان آویزان بوده و نیز دو منگوله بزرگ با گویهای مجوف از طرف‌راست به پر شالشان می‌آویختند.



شاطر درعهد شاه سلطان حسین صفوی

دوبند چرمین بشکل تسمه باریکی ازچپ وراست سینه وپشت میگذشته وبرای نگهداشتن کمربند شاطری به آن متصل میگشته است. شلوار شاطرهای این دوره نیز مانند پیش تنگ و کوتاه بود که زنگالی هم بروی پاچه های آن کشیده ویا مچ پیچ می بستند.

کفشها به نیم چکمه هائی تبدیل یافته که دوساقه چرمی تو در تو دارند تاساق وقوزك پاها هنگام راه پیمائی طولانی از هرگزند مصون بماند.

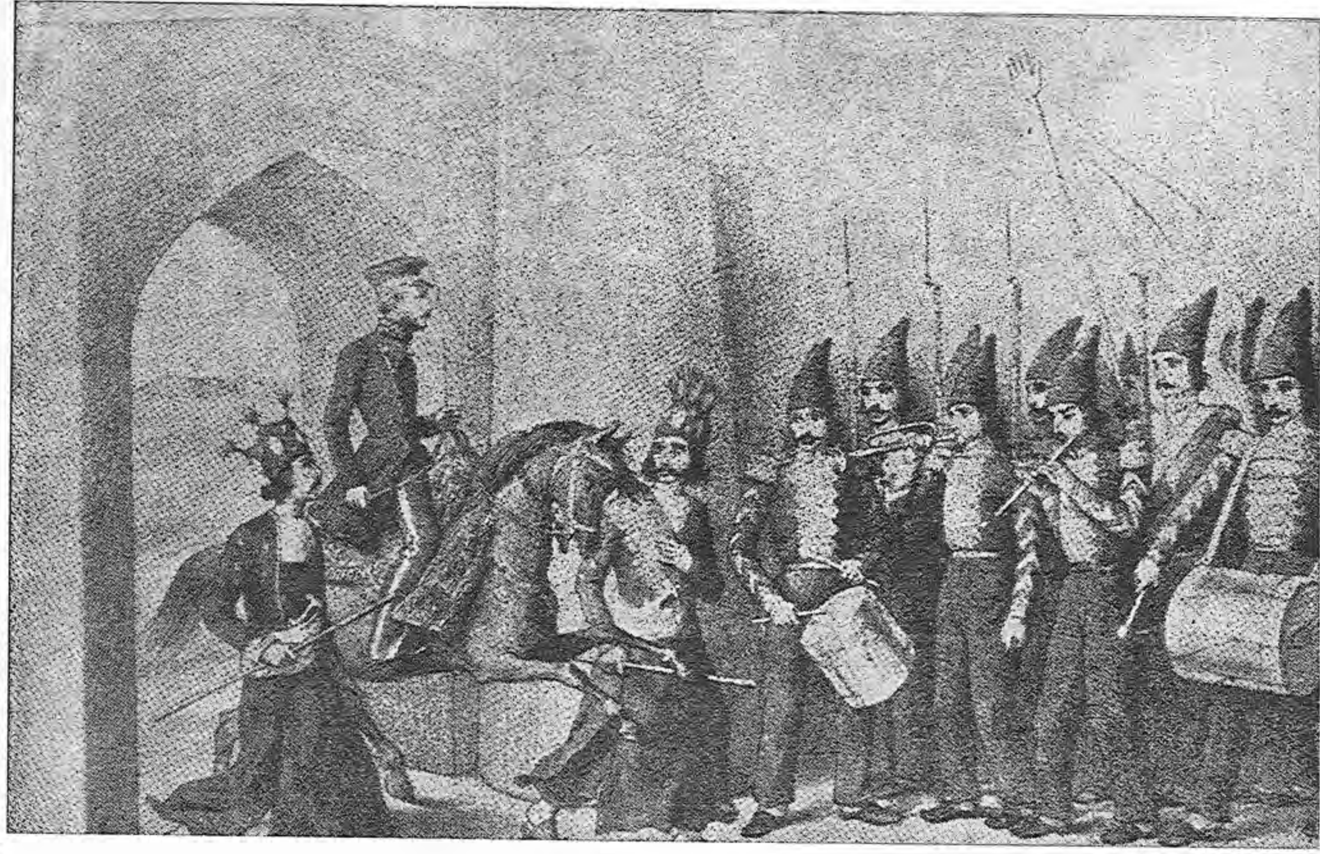
آن عصای سر کج بلند، به چوب بندبند کوتاه و گرز مانندی تبدیل یافته که سرباریکش در دست و سرقطورآن بطرف پائین گرفته می شد.

در این تصویر عمامه و ریش که از مختصات رواج زهد و دینداری در عهد شاه سلطان حسین است باقیافه رند وماجراجوی شاطر بیگانه وموقتی مینماید.

همانطور که گفته شد، شاطران در زمان قاجاریه هنگام ورود مهمانان خارجی به پایتخت در مراسم تشریفات پیشاپیش اسب آنان میدویدند. بااین تعریف آنها وظائف گارد احترام را عهده دار بودند.

تعداد شاطرها در مراسم تشریفات، نسبت به مراتب اهمیت مهمانان کم وزیاد می شد.

درزمان محمدشاه قاجارچنانکه درتصویرملاحظه میشود، لباس شاطرها تغییر محسوسی یافته است. کلاه نمدی خوش ترکیبی بسر میگذارند که چهار دسته موی یال یا دم اسب از چهارگوشه آن بیرون آمده و درگردا گردش نشانها وپولکها ی فلزی دوخته شده است. قبای بلندی کـه سمت راست آن چاك دارد به بر میکنند و شال بزرگی بکمر می بندند وخنجری برآن میگذارند



شاطر درعهد محمد شاه قاجار

و نیز بر روی بازوها وسینه لباس پولکهائی فاصله بفاصله میدوزند و همچنین حمایلی هم که قلاب دوزیهائی بشکل برگ خرما درآن منقوش است روی دوش راست خود میاندازند. پیراهنشان همچنان سفید ویقه گرد می باشد.

شلوار گشادی میپوشند که دامن بلندقبا روی آنرا می پوشاند، جورابهای سفید خالدار بپا میکنند و کفش بی پشت پاشنه مثل نعلین های نوك برگشته دارند. نعلین پای شاطرها وزیب وزیورسراپای آنان دراین دوره شاطران را بصورت افراد گارد احترام وبل گارد محافظ پایتخت نشان میدهد.

* * *

درتصویر صفحه مقابل ورود سولتیکف نقاش ونویسنده روس هنگام ورود بشهر از یکی از دروازه های قدیم تهران مشاهده میشود وی بدعوت محمد شاه به تهران آمده است تا تصویرهائی از صورت شاه ایران و درباریان بکشد.

او درحالیکه سوار براسب است بوسیله دو شاطر سلطنتی گارد میشود دسته موزیك نظامی که بفرم سربازان فرانسوی و انگلیسی لباس پوشیده اند با کلاههای بلند نوك تیز ایرانی دیده میشود.

لباس شاطر های عهد ناصرالدین شاه، چنانکه در تصویر های صفحات بعد مشاهده میشود بدینقرار است:

سرداری از ماهوت سرخ که دامن چین دار دارد وروی سینه وحاشیه ها و آستین آنها با نوار دوزی و تکمه های برنجی زیب وزیور شده است.

کمر بند پولك دار خوش نمائی سرداری را به بدن برازنده تر ومحکم تر نگهمیدارد.

کلاه، تاجی کنگره دار و بزرگ است که با گلهای پشمی سرخ وسیاه و سبز گلدوزی شده است.



شاطر درعهد ناصرالدین شاه



شاطر در عهد ناصرالدین شاه

جوراب ، پاتاوه سفیدی است که تا سرزانوها میرسد و لبه شلوار سبز ماهوت را در زیر می‌پوشاند.

چوب‌دستی‌ها اشکال‌مختلفی دارند یکی‌چماق سرنقره‌ای‌است که‌ظاهراً متعلق بشاطرهای صاحب‌منصب میباشد ودیگر چوب‌دستی ساده و نیز چوب‌دستی بند بند و گره‌دار.

جلوی سینه سرداریها ، یک جور نیست وچنین مینماید که این اختلاف لباس نشانه تفاوت منصب باشد و نیز کلاهها باندازه‌ها و اشکال متفاوتی هستند و در هر دو عکس گویای مراتب مافوقی و مادونی میباشد.

شاطری سوای پایتخت ، درشهرستانها هم‌رواج داشته است بخصوص درآنزمانها که قدرت تنها به پایتخت منحصر نمیشد ، وحاکم ها وخان‌ها درهرایالت و ولایت کر و فری داشتند وازلحاظ جاه وجلال باشاه دم برابری میزدند و خود را آنقدرها کم نمیدانستند ، شاطری که یکی ازاصول نمایش قدرت بود ودر همه جا خریدار فراوان داشت.

حکام ولایات باصف شاطرها اسکورت براه میانداختند وگارد احترام و محافظ برای خود تشکیل میدادند.

لباس‌شاطرهای ولایات هم بمتابعت از لباس‌وظاهر شاطرهای پایتخت تغییر و تکامل می‌یافت.

چنانچه در عکس مقابل دیده میشود شاطرهائی که ملازمت حاکم جوان شیراز را بعهده دارند ، با پاتاوه‌ها وکفشهای سبک و قبای بلند نوار دوزی شده و پیراهنهای سفید یقه گردچندان اختلافی باشاطرهای پایتخت عهد ناصری ندارند.



شاطر دراواخر عهد قاجاریه

بطور کلی تصاویر و عکسهائی که ملاحظه شد تمام شاطران رامردان قوی‌بنیه و تندرست وچابک نشان میدهد.

اینان مردانی بودند که با حفظ احترام وشخصیت خود بخدمت‌دولتها در می‌آمدند و آنچه بزرگان و زمامداران را وادار باستعانت از آنها میساخت استعداد و نیروی بدنی آنها بوده است.

شاطری تا چهل سال قبل هم در ایران معمول بود.

اینان دنبال کاروانها و بامردمی که از معابر ناامن میخواستندبگذرند همراه میشدند و از ایشان محافظت میکردند. آنها تا اوان سلطنت رضا شاه فقید دیده میشدند و نیز درمراسم تاجگذاری با لباس شاطری شرکت داشتند

پس‌از پیدا شدن وسائل نقلیه و تلگراف وتغییر سیستم اجتماعی کشور ازفرم قدیم بصورت جدید دفتر تاریخ کهنسال شاطری در ایران بسته میشود و دیگر نامی ازآن ونشانی ازآثار« شاطرخانه سلطنتی » و «شاطرخانه گمرگ» باقی‌نمانده‌است‌وامروزه‌تنهادربعضی‌دهات‌ایران‌درتعزیه‌خوانیهای‌روزعاشورا، دونفرشاطر برسم‌ایرانیها بالباس‌شاطرهای عهد شاه سلطان‌حسین صفوی‌همراه ذوالجناح شبیه‌امام‌حسین(ع) می‌دوند ومثل پروانه دوررا کب میگردندآن‌دو به‌اصرار اذن‌جنگ‌میخواهند،تاجانشان‌را فدای‌امام‌حسین کنند ولی‌شبیه‌امام، آنهارا از به میدان رفتن منع میکند ومیگوید : «نه ، شمانباید به‌میدان بروید و کشته شوید . شما باید زنده بمانید و بهمه جا بروید و یزید ملعون را رسوا کنید واز قول من به مردم دنیا بگوئید کـه من در راه حق کشته شدم وحق بالاخره پیروز می‌شود وهمچنین اگر بتوان گفت ، از این‌فن تنها شلنگ‌اندازی (باقدمهای بلند و کشیده پریدن ودویدن) مانده‌که ورزشکاران باستانی درگود زورخانه به آن مبادرت میورزند.

در آئین پهلوانی شاطران

شاطری از ابتدای تاریخ ایران وجود داشته وبنا به مقتضیات حجم قدرت دولتها تا قرن اخیر مقامهای مختلفی را ، گاهی در اوج و زمانی در حضیض پیموده است. چنانچه معلوم است شاطری تنها در دورانهای اقتدار دولتهای ایرانی در غالب ادوار تاریخ کشورما بوده و درزمانهای کوتاه دوران تسلط بیگانگان در ایران دچار رکود میشده وشاطران هم درجرگه عیاران در می‌آمدند وتحت لوای یک شعار بادشمنان ایران ، پنهان وآشکار در مبارزه کشیده میشدند.

خصال شاطری نیز همچون عیاری از یک مجرای تاریخی میگذرد. قدرمسلم اینست که شاطری در تمام دوران تاریخ باستان ایران قبل ازاسلام وجود داشته و پس ازظهوراسلام ، اخوت و فتوت که یکجا درمذهب شیعه جمع آمده‌اند ، اعتقادات وخصال شاطران را شامل گشتند.

شاطران بطوراعم ازکلیه خصال عیاران برخوردار بودند وبطور اخص روی این‌خصال : ترک لذات دنیوی ، امانت‌داری ، بردباری ومدارا وصداقت و همچنین‌جوانمردی ورازداری که بحرفه‌شان اختصاص‌داشت‌تکیه‌میکردند وسخت به‌آنها پای بند بودند.

شاطران همچون عیاران ، درمواقع جنگ ازفداکارترین افراد بودند

واز حمزة بن عبدالمطلب عم علی (ع) که در راه دین نبی برهنه باپیش‌بندی چرمین باستقبال شهادت میرفت پیروی کرده وچنان نیز برهنه بعرصه میدان می‌تاختند .

شاطران وعیاران بیش ازهردوره در زمان‌تسلط اعراب مشترك‌المسلك و متحدالامال شدند ودر حقیقت شاطران هم بعیاری گرائیدند ودر جنگهای موضعی وشورشهای‌ضداعراب بایکدیگرهم‌داستان می‌شدند، بخصوص دربغداد در دوران ضعف حکومت خلفا ، دولتی در دولت بوجود آوردند ، و از داخل بسستی بیشتر ارکان حکومت خلفای عباسی کمك میکردند .

بااینکه درداستانهای رمانتیك وافسانه‌ای ایران‌عیاران‌نقش‌برجسته‌ای دارند، معذلك شاطرها آنقدرها درصحنه‌ها دیده نمیشوند . دراینجاچندسطری از داستان سمك عیار که خصال شاطری را وصف میکند آورده میشود :

« فقفور شاه ، در چهره و قد وبالای فرخ روز نظر کرد . جوانی دید شاطر و چالاك . . . . . . » شغاد و چند پهلوان دیگر که در داستان کمتر عیاری پیشه میکنند و بیشتر مینماید که شاطرند بفرخ روز میگویند :

« در خانه جوانمردان بروی‌همگان گشوده است » و آنگاه فرخ روز بشغاد میگوید : « پهلوان جوانمردی چه حددارد ؟ » وشغاد میگوید : « حد جوانمردی ازحد فزون است اما آنچه فزون است هفتاد و دوطرف دارد وجوانمردان آندو را اختیار کرده‌اند ، یکی نان دادن ودیگر راز پوشیدن . . »

علت آنکه در داستانهای عامیانه یا بتعریف دیگر رمانتیك افسانه‌ای شاطران کمتر نقش دارندآنست که‌معمولاً حوادث داستانهادرمواقع‌فوق‌العاده و غیرعادی بوقوع می‌پیوندد و شاطران که ازارکان دولت‌ها وخدمتگزاران هستند ، در چنین زمانهائی چنان وظائفی را نمیتوانستند عهده‌دار باشند زیرا آنان درکنارسازمانهای منظم تشکیلات دولتی درمواقع جنگ وصلح خدمت کرده‌اند . ولی‌در زمان تسلط ناپایدار بیگانگان همان وظائف را بطور دیگر

منتهی بصورت حرفه عیاران انجام میدادند ومتحداً با استیلا گران بانحاء مختلف مبارزه میکردند مثلاً همکاری شاطرها وعیاران درمدت نه سال در بغداد یکی علائم عدم لزوم حرفه شاطری درزمانهای غیرعادی وتسلط بیگانگان می باشد.

در ایران در ادوار مختلف رواج و کثرت عیاری و شاطری در یکدیگر نسبت معکوس داشته است هر گاه شاطرپیشگی اوج میگرفت عیاری بحضیض می افتاد و بالعکس هرو قت عیارپیشگی رونق می یافت شاطری رونق خود را از دست میداد.

ورزش باستانی و زورخانه بمثابه سازمان سیاسی و اجتماعی رادمردان در دوران تسلط اعراب

و نقش آن در نهضت های استقلال طلبانه ملت ایران

و اهمیت آن در ترویج مذهب شیعه

تاریخ کشورما، تاریخ پهلوانیها ودلاوریها وافتخارات پرشکوه‌انسانی است. در کنار تمدن چند هزار ساله سرزمین ما، آئین وویژگی‌های یک‌ملت بزرگ وزنده‌جهانی‌می‌درخشد. علاقمندی‌فطری‌ایرانیان به‌پهلوانی‌ونیرومندی و پیروی ازآئین‌جوانمردی وفداکاری ونوعدوستی و راستی وامانت که نشانه خصال ابدی یک ملت جاویدان است ، موجب دوام یکی از آثار درخشان باستانی ایران یعنی زورخانه و ورزش باستانی شده است.

پس از تسلط اعراب بر ایران ، مردان آزاده و دلاور این سامان ، برآن شدند که باوسیله شایسته‌ای‌اجتماعات پراکنده وبی‌جهت جوانان کشور را جمع‌آورند تا از یکطرف آنان را اززیر نفوذ زبان وخصوصیات غیر ایرانی بیگانگان خارج کرده و ازطرف دیگر با بیدار کردن شخصیت سرکوفته آنان نیروهای مادی و معنوی اصیل‌شان‌را درجریان استقلال طلبی و حفظ سنتهای

باستانی بیاندازند وآنگاه ایشان را برای یک جنبش وسیع و عمومی بمنظور آزادی کشور ایران آماده وتجهیز نمایند.

قدر مسلم اینست که در عهد باستان ورزشهای مختلفی در ایران وجود داشته، ولی دلائلی که وضعیت زورخانه را در آن دوران روشن کند حی و حاضر نیست. قاعدةً بایست ایرانیان قبل از اسلام هم محل ومکانی برای ورزشهای غیر صحرائی خود میداشتند. چون ملتی که بکشتی وپهلوانی و قدرت بدنی نیاز مبرم داشت تابدستور پیغمبر باستانی‌اش، خودرا برای‌یاری اهورمزدا درجنگ با اهریمن نیرومند سازد نمیتوانسته از داشتن ورزشهای غیرصحرائی بی‌نصیب باشد.

حکومتهای عربی در تمام دوران تسلط خود با کلیه مظاهر تاریخی وملی ما، زبان و فرهنگ و کتابخانه و ابنیه و کتاب و حتی ابراز شخصیت ایرانیان خصومت می ورزیدند و میکوشیدند ملیت ایرانی را نابود و ملیت عربی را جانشین آن کنند.

در چنین شرایطی که ایرانیان در زیر انواع فشار وستم بیگانه درحال ازدست دادن بقایای‌میراث‌ملی‌خود بودند وهرجنبش‌واظهار وجودی‌سر کوب میشد، رادمردان و رهبران نهضت آزادی ملی ایران در پناه برخی از قوانین اسلام مانند سبق و رمایه که برای جنگ و جهاد علیه کافران وضع شده بود دوباره ورزشهای باستانی‌را از سر گرفتند وورزشهای صحرائی مانند‌اسب سواری و نیزه بازی وتیراندازی و ورزشهای مجلسی مانند عملیات زورخانه‌ای را که در مخفی گاهها همچون مراکز مقدسی حفظ می شد شایع ساختند و با برپاساختن زورخانه یاورزشگاه‌اولین وسیله را برای تحقق آمال خویش پیدا کردند ازآن پس با ایجاد و تعمیم این ورزشخانه‌ها پایه اولین کانونهای استقلال طلبان ایران در پشت پرده استتار ورزش نهاده شد.

ایرانیان‌برای کسب‌عظمت وآزادی دیرین بتکاپو افتادند ودروهلهٔ‌اول

بتقویت نیروی بدنی خود پرداختند . ایرانیان که از حمل هرگونه اسلحه ممنوع بودند، وسائل وآلاتی‌برای ورزش بکار بردند که شبیه سلاحهای‌همان عصر بود . آنان باآلتی شبیه گرز و وسیله‌ای بمانند کمان وچیزی شبیه به‌سپر بورزش پرداختند و با این‌وسائل جنگی بدلی بتربیت بدنی خویش اشتغال ورزیدند .

این ورزش بظاهر ضرری برای تسلط اعراب نداشت ، ولی علی‌رغم آنان در باطن ایرانیان را برای جنگی بزرگ در این مراکز فعالیت آماده می‌ساخت .

اهمیت این‌فعالیتهای ورزشی وبظاهر بی‌ضرر برای همیشه از نظرحکام مستبد عرب پوشیده ماند ، طبل زورخانه همچون طبل جنگ بصدا درآمد و پهلوانان ایرانی بار دیگر بحرکاتی دستجمعی و هماهنگ ونظامی پرداختند گرزهائی که امروز میل زورخانه مینامیم با هر دو دست در دو طرف شانه‌ها بگردش درآمد و کمانهای آهنین شبیه کباده برای کش وقوس بازوها وسینه دربالای سر وجلو بدن بحرکت آمدوتخته‌های سنگینی که جای‌سپرمیتوانست باشد درمقابل سینه‌بکارگرفته شد تاعضلات بازوها وسینه وشانه‌ها وخلاصه تمام بدن نیرومند گردد ودر بکار بردن سلاحهای‌اصلی ومشابه مهارت یابد .

حزب شعوبیه که سازمانی متشکل از مردان روشن ضمیر و بزرگوار ایران بود ، مردم ایران‌را تشویق به احیای زبان فارسی وفرهنگ‌ایرانی‌میکرد و نیز از آل‌علی (ع) طرفداری نشان میداد و در خفا سربازان آینده کشور را با تمرینهای جنگی خشن و بظاهر ورزشی راهبری میکرد وآنان را به‌آداب‌و رسوم باستانی آموخته می‌ساخت .

دراین هنگام پهلوانان ایران که دیگرسپاه و سازمانی جنگی نداشتند

تنها می‌توانستند در کسوت عیاران با ستمگران و حکام غاصب عرب مبارزه کنند ، وارد میدان مشق زورخانه شدند ورونق وجلادت آنرا بالا بردند .

نقش زورخانه دراحیای نهضت ملی ایران برضد سیادت عرب وهمچنین در رستاخیز زبان و فرهنگ فارسی و آئین فتوت و اخوت که بیش از هزار سال قبل از حمله اعراب بایران درکشورما رواج داشته اهمیت بسزائی دارد

پس از حمله و استیلای مغول تشکیلات زورخانه مجدداً مثل دورهٔ تسلط اعراب حالت جنگی پیدا کرد و جوانان و رامردان در آن گرد آمدند ، عیاران وارد دوره جدیدی از تحمل مسئولیتهای اجتماعی ومقابله با بیگانگان شدند .

الزام زورخانه باز موجب توسعه و رواج بیشتر آن شد و عموم مردم طالب پهلوانی وجنگاوری را که آرزوی برانداختن حکومت مغول را از کشور خویش درسرداشتند بسوی خود کشانید و باتکیه برآئین پهلوانی ایرانیان احساسات میهن پرستی آنانرا باضربه‌های پرشور طبل و اشعار حماسی وحرکات تند وسریع جنگی، پرشور وشعله‌ور ساخت و نهضتهائی همچون قیام سربداران و صفویه را که از عیاران فتی بودند موجب شد .

تاریخ زورخانه

و

مراتب کسوت ورزشکاران باستانی

آلات و ادوات ورزشی زورخانه ـ میل و کباده وسنگ و تخته شنا ونیز رسوم و آداب معمول در آن و شکل و ساختمان ، همه نشان دهنده تاریخ کهن ورزش باستانی در ایران میباشد . تشکیلات و تجهیزات زورخانه که حالیه در شکل وصورت کامل خود عرض وجود میکند در عکسها وتصاویری هم که از صدوپنجاه سال پیش از ورزش باستانی در زورخانه در دست است بدون کوچکترین تفاوتی بهمین شکل امروزی مینماید .

بطوریکه در تواریخ نقل است زورخانه در هفتصد سال پیش بوسیله پوریای ولی بصورت امروزی تجدید سازمان یافته و بدون شک آنچه پیش از آن بوده میتوانسته تاریخی بسیار کهنه داشته باشد . بدین ترتیب عجب نیست اگر مبدء تاریخ پیدایش زورخانه با وسائل ابتدائی از دوران باستان نیز انگاشته شود .

اگر بخواهیم حداقل تاریخ پیدایش کباده ومیل وسنگ و نیز اشکال حرکات وساختمان ورسوم رایج زورخانه را از اشکال ابتدائی خود تابصورت

تکامل یافته امروز بنا به حوائج و مقتضیات تاریخی معلوم کنیم، باید دوران تسلط خلفای بنی‌امیه را در ایران مبدء قرار دهیم.

در آن عهد میل بتقلید گرز و کباده بجای کمان وسنگ عوض سپربکار گرفته شد. در حقیقت در صورت بدوی خود از ادوات وسلاحهای جنگی بدلی بوده است. ولی برای نیرومند ساختن بدن و بهتر بکار بردن ادوات اصلی جنگ مورد استفاده ورزشکاران قرار میگرفته است.

ساختمان زورخانه، با طاق شبه گنبد ویا گلدسته مانند ونشستنگاههای پیرامون آن وبطور کلی صحنه، شباهت زیادی بخانقاه متصوفین دارد.

همانطور که در پیش گفته‌شد فرزانگان ورادمردان آزادهٔ ایران‌ورزش باستانی را در زورخانه ها با یاری عیاران وشاطران که شیعی‌مذهب ونیز از اهل فتوت و اخوت بودند، بر پا داشتند و محل آنرا وسیله تبلیغ شعائر ائمه اطهار قرار دادند. وبا ذکر نام علی (ع) فتی فتیان وخصال عالی آنحضرت بارشاد ورزشکاران وتلقین‌سجایای‌عالیه می‌پرداختند ودرضمن حرکات ورزش باستانی بآهنگ ضرب طبل و خواندن اشعار حماسی اعتقاد مذهبی ومسلکی و هم اطمینان بشخصیت باطنی خود را ارتقاء میدادند.

زورخانه در دوران تسلط بیگانگان وسیله جلب و تشکل مردان غیور وجوانان پرشور واصیل‌ایرانی‌بود و درآنجاتحت‌شعارهای تشیع ومدح‌علی(ع) درحضور صاحبان مذاهب دیگر لزوم وهمبستگی مذهبی‌ایرانیان را خاطرنشان می‌ساختند و آنان را بتشرف مذهب شیعه دعوت میکردند.

زورخانه وورزش باستانی که ملجاء رادمردان‌بوده وهست درطی‌قرنهای متمادی‌توانسته باوسائل وتشکیلات غرورآمیز و رفتار وحرکات جالب و گیرا و شعائر پرشور ملی و مذهبی بسیاری از مردم هر زمان را بخود علاقمند سازد و از اینراه وسیله گسترش مذهب شیعه را که همیشه از ارکان اساسی وتکیه گاه ملی ایرانیان بوده فراهم آورد.

ورزش باستانی ، بهمت عیاران وشطاران ورادمردانی که ازفرق شیعه بودند وبطهارت وترك لذات دنیوی وجانبازی و فتوت وشعائر علی(ع) سیرت خود را می‌آراستند در تمام ادوار قرون گذشته پایدار مانده است .

سردم زورخانه که مرشد برآن می‌نشیند و ضرب میگیرد و اشعارحماسی میخواند و شعائر مذهبی را برزبان میراند شباهت زیادی به منابر سخنوری متصوفین دارد .

بعد از ایام عزاداری و نیز در شبهای ماه رمضان در خانقاهها و در قهوه‌خانه هاسردم می‌بستند واستاد سخنوران یانقیب برآن می‌نشسته وسخنوران در مقابل او سخنوری میکردند . سردم با پیدایش زورخانه همراه بوده ومرشد ورزشی فتیان برآن‌می‌نشسته وحرکات ورزشی‌را باطبل راهبری مینموده‌است .

سردم در زمان صفویه قدر واهمیت فوق‌العاده پیدا میکند ومنبراشاعه مذهب جعفری میگردد .

در زمان صفویه بود که مذهب اثنی‌عشری باز رسمیت یافت در آنموقع مذاهب مردم ایران چهار یار مذهب ، شافعی ، اسمعیلی ، مالکی و انواع فرقه‌های شیعه بود . صفویه که سعادت وقوت ملت ایران را درمقابل ترکان ازبك و عثمانی که اهل تسنن بودند و در هر فرصت بسرزمین ایران حمله میکردند ، در یك پارچگی مذهبی می‌دید برآن شد که فقط مذهب جعفری اثنی عشری را عمومیت دهد .

دراویش صوفی با مشورت دربار صفوی برای این مقصود پیشقدم‌شدند و کارخودرا آغاز کردند گویند دریکروز چهار درویش ازچهار دروازه اصفهان وارد شدند و علی علی گویان مدح ائمه اطهار را خواندند . از آن پس ترویج مذهب جعفری که دربار صفوی از آن حمایت میکرد بطور رسمی شروع شد

این ارشاد ودعوت بدون برخورد و کشت و کشتار برگزار نشد. سرهای پرشوری برسودای وصال علی (ع) بر خاك افتاد. رویهم رفته مقاومت مخالفین چندان نبود وآنان زود بآن گرویدند ومذهب اثنی‌عشری مذهب تمام مردم ایران شد.

در زمان صفویه سخنوری در خانقاهها و قهوه‌خانه‌ها همراه رواج مذهب جعفری متداول شد و پیشروان این مذهب که اصناف بودند، بیش از همه شور وحرارت نشان میدادند. در شبهای عزیز ماه رمضان و اواخر ماه محرم در محل مقرر حاضر میشدند وعلامت صنف خود را بدیوار میزدند وباین ترتیب هواداری خود را اعلام میداشتند.

بناها و قصابها و نانواها و پهلوانها و نجارها و پاره‌دوزها وسلمانیها خلاصه هر کدام پوستی داشتند که بدیوار میکوبیدند وهردسته علامت‌صنف خود را در وسط آن پوست نصب میکرد.

کسبه وبازرگانان در گذشته مرکز ثقل نیروهای اقتصادی کشوربودند. موقعیت‌حرفه وسود وزیان آنان بستگی به آرامش و ثبات سیاسی کشورداشت وهم اینان پایه‌های اقتصادی کشور و دولت‌را درزمان صفویه تشکیل میدادند. ازاین جهت مسئولیت خود را در نیك و بد اوضاع کشور درك میکردند و عمیقاً اعتقاد داشتند که جز مذهب جعفری قادر بایجاد وحدت ملی درمقابل ترك تازیهای اجانب نیست و هم این مذهب‌است که قدرت و نیروی ملی و معنوی ایران را ارتقاء میدهد، ازاینرو درمراسم ترویج مذهب جعفری پیشقدم بودند.

در ثبوت پیدایش مردم که در زورخانه ها معمول است در شبهای سخنوری، سخنوران شعری در بحر طویل میخواندند که دراینجا عیناً ازرسالهٔ سخنوری آقای دکتر محمد جعفر محجوب نقل میشود:

«چند بیهوده زنی لاف سخن دربرمن، دم مزن ای بیهده گوزین‌سخنان،

ورنه چنان سخت بگیرم سر راهت که برآری تو زدل آه و فغان ، افکنمت در هیجان ، میکنم این لحظه بیان ، تا که شوی واقف از آن ، هم زخفا وهم زعیان ، تاتو شوی آگه و واضح کنمت دایرهٔ فقر و فنارا ، صاحب فقر بودسید سالار که باشد شه ابرار ، غضنفر فردادار ، علی حیدر کردار ، که بی مثل و نظیر است وخدیو است وامیراست وبود پادشه کون ومکان ، آن که بود شش جهت و نه فلک وهم سمک و چرخ مطبق به ید قدرت او. حال شدی واقف از آن مخزن گنجینه اسرار خدا ، نورهدا ، شاه ولا ، گوش نما تابدهم شرح برایت که بدانی زچه برپا شده این سردم و کی باعث آن گشته به بندم ز برای تودگر بنده ره چون وچرا را .

دو برادر شده از روز اول ، باعث این‌سردم و برپا بنمودند چنین حرفه درویشی وبدنام یکی زآن دو خلیل و دگری بود جلیل . این دو برادر شده بودند همی مخترع سردم و ترتیب بدادند چهار و سه و ده سلسله را تا همهٔ خیل دراویش به استادی آنها بنمایند دگر احسن و تشویق نمایند چنین سالک با جود وسخا را . »

گود زورخانه که ورزشکاران باستانی در آن ورزش میکنند ، از سنت رده دراویش خاکسار پیروی شده‌است که دلیل آن در خاك شدن و درجای پست ورزش کردن باشد ، تا کسی نخوت و کبر درخود احساس نکند ونسبت بسایرین هنگام ورزش پائین‌تر قرار بگیرد

گودها یا چهارگوشه‌اند یا شش گوشه و اضلاع آنرا به چهارگوشه قبر علی (ع) وشش گوشهٔ قبر حسین (ع) مثال گرفته‌اند .

فتیان و اخیان ایران گود را ازآنجهت مقام ورزش ساخته‌اند ودرزمان تسلط اعراب درآن‌خود را برای‌جهاد آموخته میکردندتا گودال قتلگاه‌حسین ابن علی (ع) درصحرای کربلا را درمد نظر داشته باشند و خود را همیشه

در میان آن احساس کنند و خون خود را همچون او در راه حق وعدالت بی مضایقه بدهند.

در زورخانه علائم وآثار زیادی بچشم میخورد که از نقطه نظرمطالعه قدمت آنها قابل اهمیت است وهر کدام باخصوصیتی که دارند نمودار رازها و اسرار بسیاری هستند.

گرچه مدارك واسناد زنده وتاریخی که قدمت واقعی زورخانه را چنانکه گفته شد بطور صریح ارائه دهد موجود نیست ، معذلک چنین برمی‌آید که سابقه ای کهن دارد و آثار آن هربار هنگام حمله اعراب و ایلغار مغول ازمیان رفته است ، ولی قرائن وامارات فراوانی که برسابقه کهن زورخانه دلالت کند از مطالعه ادوات ورزشی موجود حاصل میشود.

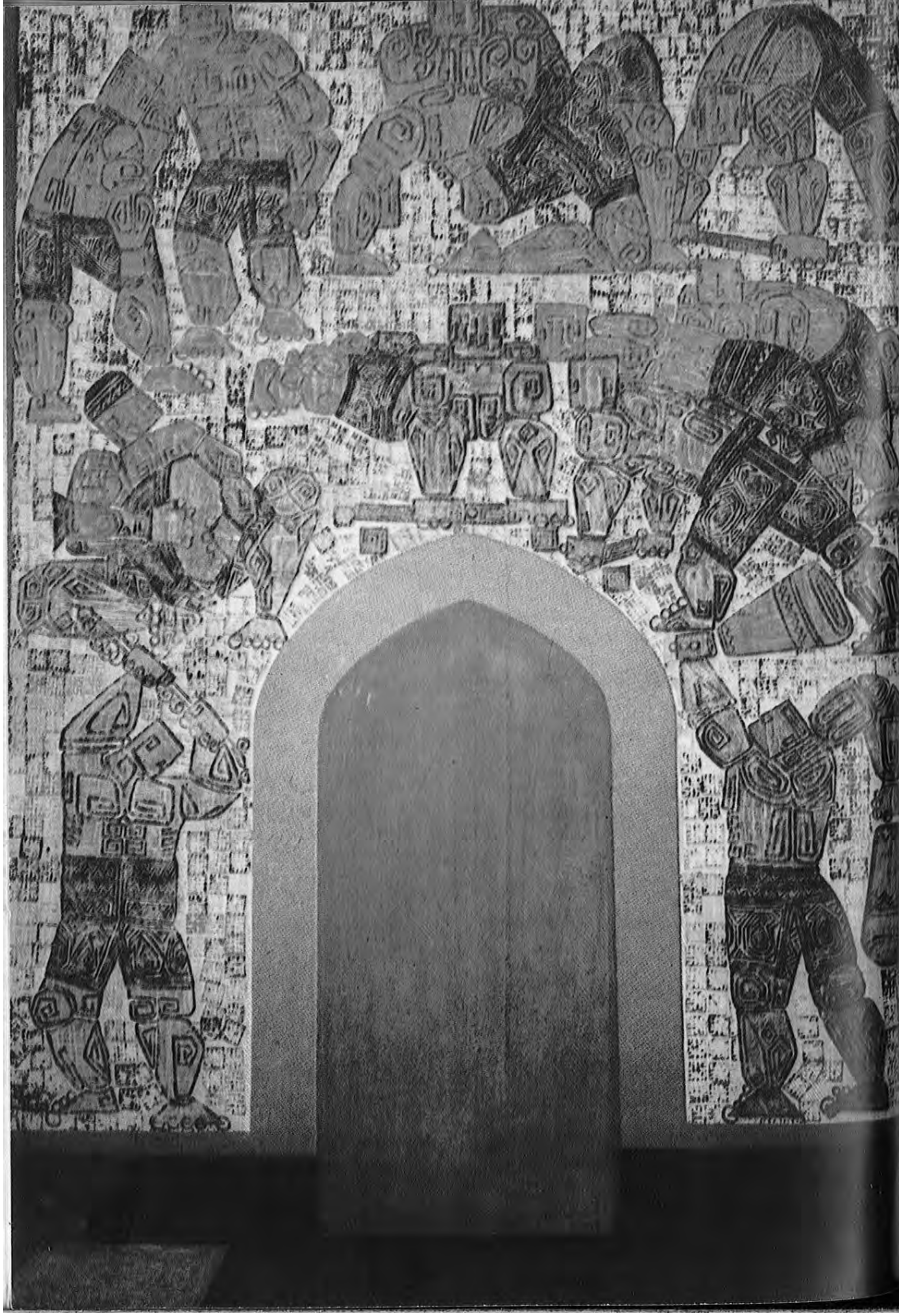
تجدید سازمان زورخانه در هفتصد سال پیش بوسیله پوریای ولی با تشکیلاتی که تاامروز کماکان برجای مانده و نیز تأسیس زورخانه بوسیله پهلوان یوسف ساوی در هند که در قرن نهم هجری بآن سرزمین رفت وبعدها سرسلسله دودمان پادشاهان بیجاپورهندشد خود گواه براین‌است که ازقرنها پیشتر از آن زورخانه تقریباً بصورت امروزی درایران بوده والا تجدید سازمان وتأسیس زورخانه باآن‌همه سازوبرگ وتشکیلات وسیع وآداب وحرکات و شعائر مذهبی نمیتوانست درقرنهای هشتم ونهم‌پدیدهٔ خلق‌الساعه‌ای‌باشد.

مردم ایران که از دیرترین ادوار تاریخی کشور خود ، بامر ورزش و حرفه پهلوانی صمیمیت و علاقه خاص داشته اند و همواره خودرا برای کشتی‌های میدانی و نبردهای تن به تن در عرصه کارزار نیرومند میساختند در کجا غیر از محیط ورزشی زورخانه ممکن بود به تربیت بدنی و ورزش باستانی اشتغال ورزند. خاك پهلوان خیز ایران چگونه سوای خاك زورخانه میتوانست باشد.

معروف باشند ، به مقام پیشکسوتی نائل میگردند و مرشد مقدم ایشان را بزورخانه با طلب صلوات از حضار و زدن بطبل اعلام میدارد.

هنگامیکه به مرتبه کمال پهلوانی و پیشکسوتی برسند عنوان صاحب ضرب وصاحب زنگ می‌یابند. ایشان کسانی هستند که در تمام زندگی با ورزش باستانی سروکار داشته‌اند و پهلوانی با کلیه سجایای آن شخصیت اصلی ایشان است.

همچنین برای قهرمانان بزرگی که درمیدانهای مسابقه کشتی مقام اول را حائزند و دارای مدالها و افتخارات فراوان می‌باشند ویا اشخاصی که بورزش و ورزشکاران خدمات برجسته‌ای کرده‌اند ، مرشد به‌طبل میزند و زنگ‌را بصدا در می‌آورد.



سخنی چند در بارهٔ کتاب

ZOORKHANEH
IRANIAN ANCIENT ATHLETIC
EXERCISES

مقدمهٔ کتاب انگلیسی زورخانه

بسمه تعالی

ما ایرانیان کم و بیش با زورخانه و عملیات ورزش باستانی آشنائی داریم و دستورالعمل های آنرا به زبان شعر حماسی فردوسی همراه آهنگ ضربه های طبل از رادیو نیز شنیده ایم.

یکی از آثار مهم باستانی کشور ما که میتواند نشان دهنده خصوصیات سیمای ملی و تاریخی ما باشد زورخانه است که تقریباً در هر کوی و برزن شهرهای ایران وجود دارد و ورزشکاران محلی را در دامن خود پرورش میدهد و نیرومند میسازد.

متأسفانه در دوران کنونی قدر و اهمیت آن از نظر متجددین و علاقمندان بفرهنگ ملی ما ناشناخته مانده و مقام شایسته خودرا آنچنانکه باید نتوانسته است احراز کند.

در حالی که این میراث اصیل و باستانی ، همزمان کم التفاتی‌ما ، درکشورهای خارج دوستداران و طرفداران بسیاری یافته است.

بدین سبب جای تعجب نیست که این کتاب ، پیش ازآنکه بزبان فارسی چاپ و منتشر شود بزبان انگلیسی در دسترس جهانیان قرار می گیرد ، زیرا اهمیت ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن هر روز که می گذرد ، در نظر سیاحان وایران شناسان و شخصیتهای دانشمند جهانی نظیر پروفسور ریپکا و هارولدلمب و . . . . . اعتبار و ارزش عینی بیشتری پیدا میکند و در برابر دیدگان شگفت زده آنان بقدر کاخها و بناهای تخت‌جمشید منتهی به صورت زنده‌ای ، مسحور کننده می‌نماید و با صدها جلوه پرشکوه خود افتخاری بر افتخارات تاریخی و ابداعات اصیل ملت ما میافزاید.

برای آنکه تصور نرود که سخنی به گزاف است ، باید شواهد ومدارك مستندی ارائه نمود. تاکنون قریب. ۷ ستایشنامه ازطرف بزرگترین شخصیتهای علمی جهان و رجال معتبر بین‌المللی و سازمانهای رسمی جهانی در بزرگداشت ورزش باستانی بعنوان نویسنده نگاشته شده که من‌باب نمونه سطرهائی ازچند ستایشنامه در اینجا ذکر میشود.

«اوری‌براندج» رئیس کمیته المپیك بین‌المللی چنین اظهارعقیده‌میکند:

« . . . . ورزش باستانی موجب و موجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است . . . »

و «پروفسور نیبرگ» استاد السنه شرق دانشگاه آپسالا در ستایشنامه خود چنین تجلیل میکند:

« . . . . اساس هدف عملیات ورزش باستانی را ، تا حدودی زیادی ، تربیت بدنی و آموزش هماهنگی ودیسیپلین تشکیل میدهد.»

«پروفسور دیم» رئیس دانشکده ورزشی آلمان می‌نویسد:

« . . . . اصالت ورزش باستانی ایران سبب گردید که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان قرار دهم . . . »

دریاسالار رادفورد رئیس ستاد مشترك کشورهای امریکا و اروپا

در جنگ جهانی دوم و مشاور نظامی ایزنهاور ، پس از آنکه این ورزش را یکی از مظاهر فرهنگی و باستانی کشور ایران معرفی می کند می‌نویسد :

« بنظر من عوامل پیدایش این هنر ملی (ورزش باستانی) پیروی از اصول زندگی نیک و اندیشه نیک و کردار نیک است و همین اصول نیز عامل علاقمندی مردم آمریکا بورزش است . »

و آقای جرج مک گی - معاون سیاسی سابق وزارت امور خارجه آمریکا و سفیر کبیر کنونی ایالات متحده درآلمان غربی درتقریظ خود بعدازاظهارخوشنودی ازخدمات فراوان تاریخی ایران بفرهنگ جهان ، به نویسنده اطمینان می دهد که :

«ما در سرزمین ایالات متحده از سنن باستانی ایران اطلاع کافی داریم و به سنتهای کهن آن که از اعصار قدیم تاامروز باقی مانده احترام بسیار میگذاریم .

علاقه وافری که ایرانیان به ورزش دارند دنبالهٔ همان علائق ومظاهر تاریخی است که از پهلوانیهای رستم و سهراب از عهد باستان تا به امروز ادامه یافته و اخلاف آنان تازمان ما توانسته‌اند شعائر پهلوانی تاریخی و کهن خود را حفظ کنند .

هزاران خارجی و میسیونهای مختلف نظامی و ورزشی و هیئت های رسمی کشورهای جهان که از سال ۱۳۲۳ در باشگاه بانک ملی ایران از ورزش باستانی ما دیدن کرده‌اند ، بسیاری درکشورهای خود با رپرتاژهای مصور در روزنامه‌ها و حلقه فیلمهائی در سینماها ورزش باستانی ایران را بعنوان جالبترین و کاملترین ورزشهای جهان در معرض انظار گذاشته‌اند .

بازدیدهای لاینقطع سلاطین و رؤسای جمهور و شخصیتهای مهم بین المللی از باشگاه بانک ملی ایران و اشتیاق فوق العاده خارجیان به این ورزش انگیزه دیگری شد تا این کتاب ابتدا بزبان انگلیسی و سپس بزبان پارسی و بعد بزبان فرانسه نیز چاپ شود .

از آغاز جوانی آرزو میکردم و امید داشتم که خداوند توفیقی عنایت فرماید تا ورزش باستانی ایران را به جهانیان بشناسانم .

اینک بامراحم اعلیحضرت همایون شاهنشاه ترقیخواه وامکانات وتسهیلات

موجود در بانک ملی ایران توانسته‌ام ورزش باستانی را بیش از پیش در کشورمان ترویج کنم و آنرا در معرض انظار هیئت‌های مختلف خارجی بگذارم. و سالی‌چند بار با حلقه فیلمها و عکسهای جالب از این ورزش ملی به سراسر دنیا سفر کنم و ورزش باستانی را باشکوه خیره کننده وافتخار آمیز ش ازراه تلویزیونها و رادیوها و مصاحبه‌ها و سخنرانیها بجهانیان بشناسانم. معرفی ورزش باستانی در تمام کشورهای اروپائی و آسیائی و ایالات متحده و غالب کشور های آمریکای لاتین وافریقا بوسیله نویسنده با استقبال عمومی محافل اجتماعی و شخصیتهای برجسته جهانی مواجه شده است.

این کتاب حاصل پانزده سال مطالعه و تحقیق و کوششی است که در زمینه‌های گوناگون ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن کرده‌ام.

دراین کتاب تطور تاریخی ورزش باستانی و پهلوانی آنچنانکه بوده و هست تحلیل و تعریف شده است. عملیات ورزشی درزورخانه و آلات و ابزارکار جالب آن و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه‌های تاریخی و انگیزه‌های آن و سایر خصوصیات زورخانه و روابطی که با جنبه‌های ملی و مذهبی ما در گذشته داشته نیز بررسی و تشریح شده است.

ومن الله التوفیق و علیه التکلان

کاظم کاظمینی

خلاصهٔ نظریات

شخصیت های برجستهٔ جهان

در بارهٔ

ورزش باستانی ایران موضوع کتاب

زورخانه که از میان ۸۴ ستایشنامه

که بجهت نویسنده رسیده

انتخاب شده است

اوری براندج ، رئیس کمیتهٔ المپیک بین‌المللی :

« . . . . عملیات ورزش باستانی موجد و موجب پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است . . . . »

پروفسور نیبرگ استاد السنه شرق دانشگاه آپسالا :

« . . . . .با خرسندی بسیار ، نمایش جالب عملیات موزون ورزش باستانی را بخاطر می‌آورم . . . . چقدر تعلیم و مراقبت برای ایجاد هماهنگی در وظایف ورزشکاران لازمست تا یک چنان دیسیپلینی حاصل شود . . . . اساس هدف عملیات ورزش باستانی را تا حدود زیادی تربیت بدنی و آموختن هماهنگی و دیسیپلین تشکیل میدهد . . . . من عقیده دارم : ورزش باستانی همانقدر که از لحاظ اخلاقی مفید است ، بهمان اندازه هم ارزش جسمانی دارد . . . . »

پروفسور دیم رئیس دانشکده ورزشی آلمان :

« . . . من همیشه علاقه دارم : در بارهٔ نمایشهای عملیات عالی ورزش باستانی و وسائل خیال انگیز پرورش اندام آن که در باشگاه بانک ملی دیده‌ام فکر کنم . . .

« . . . . اصالت ورزش باستانی ایران انگیزه آن شد که من ورزش باستانی ایران را جزو برنامه دروس دانشکده ورزشی آلمان قرار دهم . . . »

هارولدلمب مورخ و شرقشناس بزرگ آمریکا :

« . . . . . از نمایش عالی ورزش باستانی و عملیات

کشتی گیران . . . سپاسگزارم . . . بزرگترین موفقیت را برای پهلوانان شما آرزو میکنم . . . »

ژنرال الدورسی رئیس ستاد مشترك نیروهای زمینی وهوائی و دریائی ایتالیا :

« . . . . یکی از شیرین ترین خاطرات زندگی من که در هر فرصتی مرا بخود مشغول میدارد ، آن ساعات فراموش نشدنی است که هنگام اجرای برنامه‌های ورزش باشکوه باستانی ایران در باشگاه بانکملی گذرانده ام . . »

هویر سولر - ازوزارت خارجه انگلستان :

« . . . .آن اوقات عزیز و لذتبخش را که هنگام تماشای ورزش باستانی در بانك ملی گذرانده ام ، در زندگی خود مغتنم می شمارم و خاطرهٔ آنرا همچون لوح محفوظی همیشه گرامی میدارم . . . . »

تاگه ارلاندر نخست وزیر سوئد :

« . . . . . . نمایش ورزش باستانی ایران در باشگاه بانك ملی که هنگام بازدید ازکشور زیبای شما توفیق تماشای آنرا یافتم همچون یکی از دلپذیر ترین خاطرات زندگی‌ام در ذهنم باقی مانده است . . . . . . »

ت . ای . دیورز - دبیر هیئت اجرائیه سازمان بین‌المللی تفریحات‌سالم، وابسته به‌اتحادیه ملی‌تفریحات‌سالم آمریکا :

« . . . . آن شبی را که به تماشای ورزش مسحور کننده

باستانی در باشگاه بانک ملی گذراندیم ، از درخشان ترین نقاط سیاحت من درکشورشماست . . . . آیا یادداشتهای فراوانی راکه آنشب در بارهٔ زورخانه برداشتم بخاطر میآورید؟ . . . »

پروفسور موریس آبری ـ استاد دانشکده پزشکی پاریس:

« . . . . من درگنجینهٔ خاطرات خود ، یادگار با شکوه مشاهداتم را از ورزشهای باستانی درکلوب بانک ملی ایران برای همیشه باافتخار تمام حفظ میکنم . . . »

مارسل دوراکس ـ دبیر جمعیت روزنامه نگاران وناشرین مطبوعات آمریکا :

« . . . بدنهای ورزیده ورزشکاران بانک ملی ایران و قدرت و استعدادی که در حین عملیات ورزشی از ایشان به ظهور رسید ما را تحت تأثیر فوق‌العاده قرار داد . . . »

ج. ه. نیکسون ـ مؤسس روزنامه های نیکسون و اباش ایندیانا :

« . . . مانور ورزشی پهلوانان وکشتی باستانی ایران . . در باشگاه بانک ملی ایران فوق‌العاده جالب و محظوظ کننده بود . »

ایوان بوکسل ـ مدیر روزنامه‌اخبار ردانویل درشهردانویل پنسیلوانیا :

« . . . . درضمن مسافرت اخیرمان که برای تهیه‌خبر

بدور دنیا صورت گرفت ، هیچ موضوعی دلپذیرتر و فوق‌العاده تر از عملیات ورزش باستانی ایران که در ساعات ضیافت ۳۰ ژانویه در باشگاه بانکملی نمایش داده شد ، نداشته‌ایم . . . .

« . . نا گفته نماند که چشم از لذت تماشای آن نمایش مهیج و جالب ورزشهای مردانه و پهلوانی سیر نمیشد . . »

واگان مورگان ـ وزیر کشور انگلستان :

« . . . نمایش هیجان انگیز ورزش باستانی ، آن شب مسرت بخش را در باشگاه بانک ملی بطور برجسته برای همیشه در نظرم زنده نگاه خواهد داشت . . . »

فیلیپس تالبوت معاون سیاسی وزارت امورخارجه امریکا :

« . . . . باشگاه بانک ملی، همیشه پیشقراول فعالیتهای ورزشی بوده است . . . »

. . . . اجازه میخواهم بهترین آرزوهای قلبی خود را بشما برای موفقیت و بقای ورزش باستانی و باشگاه بانک ملی اظهار نمایم . . . . »

دریاسالار رادفورد ، رئیس‌ستاد مشترك کشورهای امریکا و اروپا درجنگ جهانی دوم و مشاور نظامی ایزنهاور :

« . . . تشکرات و قدردانیهای مرا ، برای عملیات جالب ورزشهای باستانی که من و همقطارانم توفیق تماشای آنرا یافته‌ایم به پهلوانان آن باشگاه ابلاغ نمائید . . .

« . . . . من از صمیم قلب به شما اطمینان میدهم که توانسته‌ام بدینوسیله فرهنگ تاریخی و معانی سنت‌های درخشان

ایرانی را که زندگی نیک واندیشه نیک و کردار نیک است عمیقاً از آن درک کنم . . . »

هولمز سفیر کبیر ایالات متحده در ایران :

« . . . پذیرائی که از ما هنگام تماشای نمایش جالب وخارق العاده ورزش باستانی ایران در باشگاه بانکملی بعمل آمد همیشه در خاطر ما باقی خواهد ماند . . . »

لرد آلن ـ شخصیت مشهور انگلیسی :

« . . . . مشاهده عملیات مسحور کننده ورزش باستانی در زورخانه باشگاه بانک ملی بامعیت سرآرنولدلون برای من همچون یک اتفاق فراموش ناشدنی باقی خواهد ماند . . »

ا. و. برلین رئیس سابق کنسرسیوم نفت :

« . . . . نمایش ورزش باستانی زورخانه با چنین جذابیتی همیشه برای سیاحان و جهانگردان جالب توجه بوده و خواهد ماند . . . . .»

جرج مک گی ـ معاون سیاسی سابق وزارت امورخارجه امریکا وسفیر کبیر کنونی ایالات متحده درآلمان غربی :

«ما در سرزمین ایالات متحده از سنن باستانی ایران اطلاع کافی داریم و به سنت‌های کهن آن که از اعصار قدیم تا به امروز باقی مانده احترام بسیار میگذاریم . علاقه وافری که ایرانیان به ورزش دارند دنبالهٔ همان علائق و مظاهر تاریخی است که از

پهلوانیهای رستم و سهراب از عهد کهن تا به امروز باقی مانده واخلاف آنان تاعصر ما توانسته‌اند شعائر پهلوانی تاریخ باستانی خود را حفظ کنند. . . . . »

گرهارد هولجه ـ رئیس کل خطوط هوائی لوفت‌هانزا :

« . . . . از تماشای عملیات ورزش ملی و باستانی شما که تا آن حد مرا تحت تأثیر قرار داد بسیار خرسندم . . »

ژنرال سر دادلی وارد ـ سر فرماندهی نیرو های بریتانیا درخاور میانه :

« . . . . من از اینکه دارای چنان خاطره افتخار آمیزی از ورزش باستانی شما هستم بسیار بخود می‌بالم . . . »

ژنرال اسپرای ـ رئیس دفتر سازمان بین‌المللی پیشآهنگی :

« . . . . . ورزش ملی و باستانی شما را سرشار از جلوه‌های مسحور کننده وحاوی برجسته‌ترین مظاهر عالی تاریخی کشور کهنسال شما یافتم . . . »

فاینر. ا. داویز رئیس اداره بین‌المللی لاینز :

« . . . . برای نمایش بسیار مؤثر ورزش باستانی ایران که در خلال مدت کوتاهی که‌توفیق دیدار شهر زیبای شما را داشتیم ، به تماشای آن مفتخر شدیم از طرف خود و همسرم از شما سپاسگزاری میکنم .»

ادوارد. ت. ولز- سفیر کبیر سابق ایالات متحده به نویسنده :

« . . . بمناسبت خبرهای فراوانی که دائماً در باره فعالیتهای ثمربخش تان در راه پیشرفت‌های جالب دو ورزش باستانی و مدرن می‌شنوم صمیمانه بشما تبریک میگویم . . »

کارل کروسر - ناشر مجله ریویو :

« . . . . عملیات ورزش و کشتی باستانی ایران برای مدت مدیدی در ذهن بیننده باقی خواهد ماند . . . »

ماتیلدان. س . توسز - رئیس رادیو تلویزیون امریکا :

« . . . ما ازحضور درباشگاه بانک ملی و تماشای کشتی وورزش باستانی ایران بسیار محظوظ شدیم ، این ورزش جالب و دلپذیر یکی ازمطلوب‌ترین دیدنی‌ها بود که به‌هیئت ما که درایران در حال سیاحت می‌باشد وسعت نظر زیادی بخشید .

۲۰ آوریل ۱۹٦٤ - تهران

بدینوسیله ، یکبار دیگر تقدیر های قلبی خود را برای مهربانی‌ها و مهمان نوازیهائی که نسبت به هیئت صاحبان صنایع نروژ هنگام سیاحت اخیر شان درتهران و بازدید باشگاه بانک ملی مبذول داشته‌اید به شما اظهار می‌نمایم ؟

من میتوانم بشما اطمینان دهم که اعضاء گروه شدیداً تحت تأثیر نمایش زیبا و دل‌انگیز ورزشهای باستانی که توسط تیم باشگاه بانک ملی اجرا شد قرار گرفته بودند .

دوست وفادار شما

سفیر نروژ

کتاب زورخانه به‌زبان انگلیسی

و

عکس‌العمل روزنامه ها

و

مجلات

کتاب انگلیسی زورخانه که متن فارسی آن درقسمت آخر این مجلد بنظر خوانندگان گرامی میرسد ، پیش از چاپ « **نقش پهلوانی و نهضت عیاری در تاریخ اجتماعی و حیات سیاسی ملت ایران** » که اکنون برآن اضافه شده ، برای استفاده مردم کلیه کشورهای جهان در ده هزار جلد منتشر گشت .

آن عده از ایرانیانی که بزبان انگلیسی آشنائی دارند و خوانندگان خارجی کتاب زورخانه با نامه‌های تشویق آمیزی از مبتکر آن اظهار قدردانی کرده‌اند .

انتشار کتاب زورخانه در کلیه محافل اجتماعی وفرهنگی و مطبوعاتی با هیاهو و استقبال بی‌نظیری مواجه شد .

غالب روزنامه‌ها و مجلات کشور در بارهٔ اهمیت آن که یکی ازآثار باستانی کشور ما راباشناساندن بجهانیان احیا می کند ، باعلاقه‌زیادی‌قلمفرسائی کرده‌اند که دراینجا اهم مندرجات آنها برای نمونه به اختصار ذکر میشود :

روزنامهٔ **اطلاعات** در شمارهٔ ۱۱۳۴۳ - اسفند ۴۲ شرحی بدین مضمون نگاشته است :

زورخانه

چند روز پیش کتابی بزبان انگلیسی به نام زورخانه‌ورزش باستانی وپهلوانی‌ایرانیان منتشرشد که مورد توجه بسیارقرار گرفت .

با انتشار این کتاب یکی دیگر از آثار باستانی کشورما که هنوز بقوت رواج دارد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خارجیان هم آنچنانکه هست با معنی وآئین‌ها وحرکات وحماسه‌هاوادوات کارش آشکار میشود .

این کتاب که باهمکاری آقای کاظم کاظمینی و آقای ساموئیل س . بابایان بزبان انگلیسی نوشته شده از جمیع جهات جالب و درکشور ما کم نظیر و در نوع خود بی‌سابقه است موضوع بابررسی تاریخ ورزش از زمانهای زندگی ابتدائی بشر شروع میشود و درباره شاطری و عیاری وکشتی در تاریخ قدیم ایران صحبت میشود وسپس‌جریان ورزش باستانی‌را از اول الی آخر مثل داستان باتعریف حرکات و حالات و تحلیل عملیات و دعاها و تعارف‌ها بابلاغت شرح میدهد .

هریک دوره از ورزش باستانی در فصلی بیان شده و تمام دور ورزشها یکی پس ازدیگری ادامه می‌یابند وتعریف می‌شوند وبه نتیجه می‌رسند .

جالب‌تر از همه تقریظ هائی است که شخصیتهای بزرگ جهان نوشته‌اند و در اول کتاب قرار دارند .

توفیق آقای کاظمینی وآقای ساموئیل بابایان را درتألیف و انتشار این قبیل کتب آبرومند و مفید از خداوند خواستاریم .

TEHRAN JOURNAL March 12, 1964 روزنامهٔ
باتعریف و تمجید ازکتاب زورخانه چنین می‌نویسد :

توصیف زورخانه

« زورخانه » کتابی است که جدیداً در ۱۶۰ صفحه وسزین به‌عکسها و تصاویر جالب انتشار یافته و موضوع آن تاریخ سهیج پهلوانی و نقل وقایع ورزش درگذشته می باشد که بصورت بسیار خوب و دقیقی سنت‌های ورزش باستانی ایران را تعریف و تحلیل کرده است.

کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران با همکاری کاظم کاظمینی وساموئیل . س. بابایان تألیف شده است.

بدون شک‌این کتاب‌دارای چنان اصالتی‌است که می‌توان آنرا در زمرهٔ ارزنده‌ترین کتابهای ایران شناخت .

کتاب آداب وحرکات ومعانی ورزشهای زورخانه‌وچرخ وکباده گرفتن و میل گرفتن وانواع مختلف عملیات عالی‌ورزش باستانی و نیز دقایق وفنون آنرا توصیف می کند .

این مجلد برای کتابخانه کسانیکه به‌سنن بزرگ باستانی وفرهنگ تاریخی ایران علاقمند می‌باشند ، یک‌ارمغان‌عالی بشمار میرود .

روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۶۱۹۱ - ۲۱ اسفند ۴۲ باعلاقهٔ وافری بدین قرار سخن میگوید :

تاریخ تطور ورزش باستانی ایران

بقلم آقای کاظم کاظمینی واستاد ساموئیل‌سرکیس بابایان

کتاب « تاریخ تطور ورزش باستانی وتعریف پهلوانی و زورخانه در ایران » که اخیراً به زبان انگلیسی، بقلم آقای کاظمینی واستاد ساموئیل سرکیس بابایان انتشار یافته ، اولین کتابی‌است که در این زمینه انتشار یافته و ورزش باستانی ایران‌را چنانکه‌باید وشاید به خارجیان معرفی میکند.

این کتاب که قرار است بزودی به زبان فارسی وفرانسه نیز منتشر شود ضمن تحلیل وبررسی ورزش باستانی رابطه آن را با مقتضیات اجتماعی و مذهبی‌ایرانیان پس از ظهوراسلام و درادوار مختلف تاریخ تشریح میکند و عملیات ورزش باستانی را درقالب داستان بیان میکند.

نثر انگلیسی کتاب بسیار فصیح وگیراست و اشعاری که متناسب‌با عملیات ورزشکاران توسط مرشدخوانده میشود ، بااستادی از نظم فارسی به شعر سوزون ومقفی انگلیسی برگردانده شده.

امید است آقای کاظمینی و آقای بابایان و ایرانیان در اینگونه اقدامات برای شناساندن ایران و ایرانی به خارجیان بیش از پیش موفق شوند.

روزنامهٔ‌انگلیسی KAYHAN INTERNATIONAL
March 9, 1964 پیرامون کتاب اینطور به‌بحث می‌پردازد:

تعریف زورخانه

زورخانه - جایگاه زورمند شدن - ایرانیان ، مؤسسه‌ایست که در آن سنت‌های دیرینه مردم این کشور مانند تعلیم جوانمردی و آئین پهلوانی ودلیری و وطن‌پرستی در آن حاکم می‌باشد.

در حال حاضر گود زورخانه‌ها شبیه میدانگاه است که

مردان پهلوان ، سالمند ونوجوان ، در آن تحت تأثیر ضربه‌های طبل و اشعار حماسی وغزلیات اندرزآمیز مرشد به عملیات منظم ورزشی می‌پردازند و باحرکات مختلف وبوسیله آلات مخصوص نیروی بدنی خود را ارتقاء میدهند .

یکی از مشهورترین نمایشگاههای چنین ورزشهائی ، زورخانه باشگاه بانک ملی می‌باشد. آقای کاظمینی مدیرباشگاه همیشه با کوشش منحصر بفرد خود سیاحانی‌را که اززورخانه بانک ملی دیدن می‌کنند با معانی مخصوص فلسفه ورزش باستانی و آئین پهلوانی و تأثیر آن در زندگی روزمره ایرانیان آشنا می‌سازند .

آقای کاظمینی و آقای ساموئیل . س . بابایان ، با تالیف و انتشار این کتاب بزبان انگلیسی ، گام مؤثری در جهت ترویج سجایای عالی ایران و توسعه زورخانه و ورزش باستانی به پیش برداشته‌اند .

داستان زورخانه باشرح وبسط موضوع دنبال می‌شود . ووقایع آن در یک جلسه ورزشی آغاز و پایان می یابد . تکامل موضوع باتغییرات دائمی توأم است حرکات ورفتار وآداب وگفتار پهلوانان تجزیه وتحلیل میشود و همه چیز جدی و دلنشین است .

مرشد به طبل می کوبد و با اشعار حماسی شاهنامه فردوسی ورزشکاران را به شور و هیجان می‌آورد .

حتی این کتاب می‌تواند باطرحها و روشهای خود درآشنا ساختن دوستداران ایران بایک مؤسسه نمونه ایرانی بزرگترین خدمت را بکند. استفاده این کتاب را با اطمینان خاطر می‌توان بهمه توصیه نمود .

مجلهٔ انگلیسی WHAT IS ON March 1964
No. 48 کتاب زورخانه را اینطور تعریف میکند :

زورخانه

یک کتاب بدیع ، دربارهٔ ورزش باستانی ایران ، بقلم : کاظم کاظمینی وساموئیل س . بابایان چاپ کیهان بها ۱۲۰ ریال .

این کتاب جدید که به زبان انگلیسی منتشر شده ، در حقیقت کاملترین مجموعه‌ایست که درباره زورخانه به ظهور رسیده است .

اکثر سیاحانی که به ایران مسافرت میکنند میکوشند در برنامه‌های سیاحتی‌خود ترتیبی بدهند وبوسیله‌ای از باشگاه بانک ملی که مشهورترین ورزشکاران باستانی را در آنجا می‌توان دید ، دیداری بعمل آورند .

مستشرقین حفظ وادامه موفقیت آمیز این سنت باستانی‌را در تقریظ های خود ستوده‌اند و نیز رهبران بسیاری از کشورها و شخصیت‌های درجه اول جهان ورؤسای عالی مقام ارتشها که از تماشای ورزش باستانی تمتع جسته‌اند هریک به سهم خود درستایش نامه‌ای از خاطره پرشکوه آن یاد میکنند .

کسانیکه از زورخانه دیدن کرده‌اند ، این کتاب راهمچون ارمغان گرانقدری حفظ خواهند کردونیز هرکس می‌تواندباخواندن کتاب و دیدن عکسهای آن بایک احساس قوی « همچنانکه در خود من بوجود آمد » بسادگی مضمون کتاب را درك کند .

این کتاب وزین داستان زورخانه‌را از قدیم ترین روزگارها (که شاید مقارن تاریخ حدوث شاهنامه فردوسی وسایرحماسه‌های ملی باشد) تعریف‌میکند وتا دوران رضاشاه کبیر که وارد مرحله

جدیدی شد آنرا بسط می دهد. شاید بهترین تعریف برای درك اهمیت کتاب آن باشد که عملاً شبی به باشگاه بانک ملی هم راه یابیم ، تا ضربه‌های طبل ومراسم مذهبی مجذوب کننده وذرات هوای آن جداً ما را پای‌بند خود سازد.

روزنامهٔ **پارس** درشمارهٔ **۲۷۹۲** استنباط عمیق خودرا ازکتاب انگلیسی زورخانه چنین می‌نگارد :

زورخانه
مرکز تجلی روحیه
ورزش دوستی ایرانیان

در اینهفته کتاب جالبی تحت عنوان «زورخانه» ازطرف آقایان کاظم کاظمینی رئیس باشگاه ورزشی بانکملی‌ایران‌وساموئیل س. بابایان انتشار یافته و یکنسخه آن بدفتر روزنامه پارس رسیده است. دراین کتاب جالب که بزبان انگلیسی چاپ ومنتشر گردیده است پیرامون تاریخچه ورزشهای باستانی ایران و روح سلحشوری و ورزشکاری ایرانیان ، گفتارهای شیوا بچاپ رسیده وازقسمتهای ورزش باستانی ضمن‌انتشار تصاویر زیبا و دلکشی ، یاد شده است آقای کاظم کاظمینی رئیس باشگاه ورزشی بانکملی ایران که از علاقمندان وخادمین واقعی ورزش ایران هستند ، برای تنظیم مندرجات وانتشار کتاب « زورخانه » متحمل زحمات فوق‌العاده‌ای گردیده و کتابی که بمنظور نشان دادن روح سلحشوری و ورزشهای باستانی ایران تنظیم و منتشر ساخته‌اند ، نشان دهنده کامل علاقه قابل تقدیر ایشان بتوسعه ورزشهای باستانی میباشد.

بدینوسیله ضمن اظهار کمال ستایش از مجاهدات‌آقای

کاظمینی درکار انتشار کتاب سودمند و جالب « زورخانه »، همه دوستداران ورزشهای باستانی را به استفاده ازکتاب مزبور دعوت می‌نمائیم.

مجلهٔ **سپید و سیاه** در شمارهٔ ۵۵۲ (۳۵) مخصوص ۴۳/۱/۱۳ - باشرح مبسوطی چنین اظهار نظر می‌نماید:

زورخانه ورزش باستانی

چند روز پیش کتابی بزبان انگلیسی به نام زورخانه ورزش باستانی و پهلوانی ایرانیان بدستم رسید. در قسمت بالای کتاب صحنه‌ای از هفت خوان رستم روی زمینه‌یی طلائی چاپ شد بود و زیرآن نوشته‌های انگلیسی وقسمت نیمه دوم کتاب عکس صحنه‌ای از ورزش باستانی بچشم میخورد. فکر کردم که باز خارجی‌هایکی دیگر از آثار ملی وتاریخی مارا بخود ما معرفی کرده‌اند. ولی‌وقتی چشمم باسم آشنای نویسنده یا بعبارت بهتر نویسندگان ایرانی آن افتاد درعین تعجب لذت بسیار بردم واحساس غرور کردم.

با انتشار این کتاب یکی دیگر از آثار باستانی کشورما که هنوز بقوت رواج دارد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای خارجیان هم آنچنانکه هست با رسوم وآئین‌ها وحرکات وحماسه‌ها وادوات کارش از پس پرده اسرارآشکار می‌شود.

این کتاب که با همکاری آقای کاظم کاظمینی و آقای ساموئیل س. بابایان بزبان انگلیسی نوشته شده از جمیع جهات جالب و درکشور ما بی‌نظیرو در نوع خود بی‌سابقه است. موضوع بابررسی تاریخ ورزش از زمانهای زندگی ابتدائی بشر شروع میشود ودرباره شاطری و عیاری‌وکشتی درتاریخ قدیم ایران صحبت میشود

و سپس جریان ورزش باستانی را از اول الی آخر مثل داستان با تعریف حرکات وحالات و تحلیل عملیات و دعاها و تعارف ها شرح وبسط می‌دهد.

هریک دوره از ورزش باستانی در فصلی بیان شده وتمام دوره ورزشها یکی پس از دیگری ادامه مییابند و تعریف می‌شوند و بنتیجه می‌رسند.

جالب از همه تقریظ هائی است که شخصیت‌های بزرگ جهان نوشته‌اند و در اول کتاب قرار دارند هرکدام از تقریظ‌ها حاوی تعریف‌هائی بدیع از ورزش باستانی کشور ما می‌باشدمثلاً پروفسور « نیبرگ » استادالسنه شرق دانشگاه آپسالا مینویسند: بطورکلی اساس هدفهای عملیات ورزش باستانی را تربیت‌بدنی و آموزش هم‌آهنگی و دیسیپلین تشکیل میدهد:

« پروفسور دیم » رئیس دانشکده ورزشی آلمان می‌نویسد: « اصالت ورزش باستانی ایران سبب شد که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان قرار دهم. »

و « اوری براندج » رئیس کمیته المپیک بین‌المللی چنین اظهار عقیده میکند: « ورزش باستانی موجب وموجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه‌برداری ایران گردیده است.

در هریک از این تقریظها تعریف‌هائی از این نوع شده است که جداً مایه خوشبختی هر ایرانی میگردد.

در کتاب همراه پیشرفت‌مطلب‌عکسها‌ونقاشی‌هاوتصویرهای جالبی بچشم می‌خورد که درمراتب ردیف خود گویای وقایع مصور کتاب هستند.

این کتاب هم از لحاظ شکل وهم از لحاظ محتوی بسیار قوی و گیراست و می‌توان آنرا از کارهای آکادمیک‌دانست. چنین برمیآید که‌آقای کاظم کاظمینی‌وآقای‌ساموئیل.س.بابایان‌بازحمات

بسیار و مطالعه‌ها و تحقیقهای فراوان به انتشار این کتاب توفیق یافته‌اند.

تطور تاریخ ورزش باستانی و تعریف زورخانه در ایران موضوع اساسی کتاب می‌باشد. عملیات ورزشی که در گلریزان زورخانه‌ای توصیف می‌شود باتیزبینی هرحرکت ویا گفته ویاآدابی را تحلیل وبررسی می کند.

علت ظهور ورزش باستانی و نقش اجتماعی ومذهبی آن در ادوار مختلف تاریخ پس از اسلام نیز شرح داده شده است.

این کتاب باحجم تقریباً زیاد به سه زبان انگلیسی‌وفارسی و فرانسه چاپ ومنتشر میشود. مخارج سنگین چاپ انگلیسی آنرا که منتشر شده آقای کاظمینی شخصاً متحمل شده‌اند.

امید است این کتاب که می‌تواند پرستیژ کشور ما را در سراسر دنیا بالا ببرد و خارجیان را با استعداد فطری ایرانیان وتاریخ و موجودیت اصیل آنها آشنا سازد مورد توجه عمیق مسئولین ما دراین امور قرار گیرد تابلکه باز راهی‌از این رهگذر بسوی‌شناساندن خویش به خودمان وبیگانگان بگشاید.

انتظار است چاپ فارسی این کتاب که پیش از فرانسه خواهدبودبزودی منتشرشود تاهمه مردم بتوانند ازآن‌استفاده کنند.

توفیق آقایان کاظمینی وبابایان را در تألیف و انتشار این قبیل کتب آبرومند و مفید ازخداوند خواستاریم.

روزنامهٔ **بامشاد** درشمارهٔ ۱۳۴۲-۴۲/۱۲/۱۴ مطلبی بدین مضمون درج می‌نماید:

زورخانه

یک کتاب تازهٔ ومفید برای خارجیان ـ جهانگردان

اخیراً آقای کاظم کاظمینی مدیر باشگاه بانک ملی ایران اقدام بچاپ کتابی بزبان‌انگلیسی کرده‌اند که بسیارجالب وخواندنی

است ، ایشان مطالعات پانزده‌ساله خود را پیرامون ورزش‌های باستانی ایران بزبان انگلیسی ترجمه کرده و بصورت کتابی تمیز و نفیس بیرون آورده‌اند که برای کلیه خارجیان و جهانگردان که بایران میایند و میخواهند با ورزش‌های باستانی که یکی از سنن اصیل باستانی کشورمااست آشنا شوند بسیارجالب ومغتنم می‌باشد.

در این کتاب تطور تاریخی ورزش باستانی وپهلوانی آن چنانکه بوده‌وهست تحلیل وتعریف شده عملیات ورزشی درزورخانه وآلات و ابزار ورزشی و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه‌های‌تاریخی و انگیزه‌های آن نیز مورد بررسی قرار گرفته و بهرحال کوششی‌است درخور تحسین وجا دارد که این موفقیت را بآقای کاظمینی‌صمیمانه تبریک بگوئیم.

و سپس همان روزنامه (**باشاد**) پس ازمطالعهٔ آن به‌اهمیت وارزش کتاب بیشتر واقف شده واقدام به‌مصاحبه بانویسنده میکند و بار دیگر درشمارهٔ ۱۵۶۱ نتیجهٔ ملاقات را برای اطلاع خوانندگان خود چاپ می‌نماید که تمام آن مفصلاً دراینجا نقل میشود:

زورخانه: یک کتاب کم نظیر

شناساندن ورزش باستانی ایران به خارجیان

دوست عزیز ما آقای کاظم کاظمینی رئیس باشگاه بانک ملی‌ایران برای شناساندن ورزش‌ملی ما به‌خارجیان کار بسیارجالب ومهم و مثبتی را انجام داده است که جداً قابل ستایش است، بدین معنی کـه ایشان خصوصیات ورزش باستانی و زورخانه را بزبان انگلیسی تهیه و دردسترس عموم خارجیان قرار داده است.

آقای کاظمینی با این عمل علاوه بر اینکه خدمتگزاری خود را در ورزش و بخصوص در ورزش باستانی بحد اعلا رسانده درضمن وزن ورزش باستانی ما را هم بالا برده است . ما قبل از اینکه به معرفی کتاب آقای کاظمینی بپردازیم لازم دانستیم در این مورد با ایشان ملاقات کنیم و رشته سخن را بدست ایشان بسپاریم»

آقای کاظمینی در ابتدا گفتند : « تاریخ کشورما تاریخ پهلوانی‌ها و دلاوریها و افتخارات پرشکوه انسانی است . در کنار تمدن چند هزارساله سرزمین ما آئین و ویژگی‌های یک ملت بزرگ وزنده جهانی می‌درخشد. علاقمندی فطری ایرانیان به پهلوانی و نیرومندی و پیروی از آئین جوانمردی و فداکاری و نوعدوستی و راستی و امانت که از خصال ابدی ایشان است موجب دوام یکی از آثار باستانی ایران یعنی زورخانه و ورزش باستانی شده است.

ورزش باستانی که درشهرهای ایران رواج دارد باعملیات وآداب و رسوم خود نشان دهنده روی آوری بدون وقفه ملت ایران به آئین پهلوانی و دلاوری است.

اکنون این ورزش جامع وکامل با عملیات جالب وابزار وآلات خاص خود درکشورهای خارجه طرفداران و دوستداران بسیاری یافته است.

بازدیدهای سلاطین و رؤسای جمهوری و شخصیت‌های مهم بین المللی از باشگاه بانک ملی که مرکز آبرومندترین نمایشهای ورزش باستانی است و همچنین دیدارهای لاینقطع دسته جمعی مقامات عالیرتبه خارجی و سیاحان از زورخانه موجب ارتقاء اهمیت این ورزش درتمام کشورهای دنیاشده است وخبرنگاران خارجی در روزنامه‌ها و سینماها این ورزش را بعنوان یکی از شگفت‌ترین پدیده‌های تاریخی عالم ورزش درانظار جهانیان می گذارند.

آنگاه آقای کاظمینی به سخنان خود چنین ادامه دادند :

«من قریب ۱۰ سال است که در راه اعتلاء ورزش باستانی

میکوشم اخیراً احساس کردم که برای شناساندن ورزش ملی وطن ما باید بیش از پیش تلاش کرد . از اینجهت تصمیم گرفتم خصوصیات و تاریخچه ورزش باستانی ایران را بزبان انگلیسی نوشته ومنتشر گردانم خوشبختانه بیاری خداوند در نیت خود موفق شدم . در واقع این کتاب حاصل پانزده سال مطالعه و تحقیق و کوششی است که در زمینه‌های گوناگون ورزش باستانی و حکمت تاریخی آن کرده‌ام

در تهیه این کتاب مراحم شاهنشاه ترقی‌خواه و امکانات وتسهیلات موجود دربانک ملی‌ایران باعث موفقیت من شده است .

من هنوز کار خود را خاتمه یافته تلقی نمی‌کنم . در چند ماه دیگر نسخه‌های فارسی و فرانسه کتاب در دسترس عموم قرار خواهد گرفت و همچنین سعی خواهم کرد ، بکشور های مختلف مسافرت کنم وبامدارک جالب درشناسائی‌ورزش باستانی جدیت کنم .

در تهیه این کتاب ورزش باستانی و پهلوانی آنچنانکه بوده وهست‌تحلیل وتعریف شده‌است عملیات ورزشی درزورخانه‌ها و آلات و ابزارکار جالب آن و آداب و رسوم پهلوانی و ریشه‌های تاریخی وانگیزه‌های آن وسایر خصوصیات زورخانه و روابطی که با جنبه‌های ملی و مذهبی مادرگذشته داشته نیز بررسی و تشریح شده است .

در کتاب زورخانه آقای کاظمینی اظهار نظر شخصیتهای مهم‌دنیا دربارهٔ ورزش باستانی ایران چاپ شده است که ما بعنوان نمونه‌چند تای آنها را بنظر خوانندگان ارجمند میرسانیم .

۱ - « . . . . ورزش باستانی موجب وموجد پیروزیهای درخشان کشتی و وزنه برداری ایران گردیده است » اوری براندج رئیس کمیته بین‌المللی المپیک .

۲ - « . . . . . اصالت ورزش باستانی ایران سبب گردید که من ورزش باستانی ایران را جزو دروس دانشکده ورزشی آلمان

قرار دهم » پروفسور کارل‌دیم رئیس سابق دانشکده ورزشی آلمان.

۳ - « . . . . . . اساس هدف عملیات ورزش باستانی را تا حدود زیادی تربیت بدنی و آموزش هماهنگی و نظم تشکیل میدهد.

پروفسور نیبرگ استاد السنه شرق دانشگاه اپسالا

٤ - « . . . بنظر من عوامل پیدایش این هنر ملی (ورزش باستانی) پیروی ازاصول زندگی نیک و اندیشه نیک و کردار نیک است. وهمین اصول نیزعامل علاقمندی مردم امریکا بورزش است.

ما نیز بنوبهٔ خود از موفقیت آقای کاظمینی خرسندیم و امیدواریم که دوست عزیز ما در راه خدمت به ورزش بیش از پیش کامیاب گردند.

روزنامهٔ **مهر ایران** مطلبی بدینقرار درشمارهٔ ۳۰۵۲ ۴۲/۱۲/۲۹ درج کرده است:

معرفی یک کتاب ورزشی
زورخانه

(زورخانه) نام کتابی‌است که بهمت آقای کاظم کاظمینی بزبان انگلیسی انتشار یافته است و قرار است که بزودی بدو زبان فارسی و فرانسه نیز چاپ و منتشر شود.

اهمیت این کتاب، خاصه از لحاظ ابتکار و حسن سلیقه‌یی که آقای کاظمینی در جمع آوری اسناد و مدارك تاریخی مربوط بورزشهای باستانی ایران و نشان دادن جلوه‌های متنوع زورخانه متحمل گردیده اند درخور تحسین فراوان است.

ما با ابراز مسرت از توفیق درخشانی که آقای کاظمینی

در تحریر و انتشار این کتاب سودمند بدست‌آورده‌اند ، موفقیت‌های بیشتری را برای ایشان آرزو میکنیم .

مجلهٔ **صبح امروز** شمارهٔ ۱۰۸ - ۴۳/۱/۱۷ می نویسد:

کتاب آقای کاظمینی

ورزش باستانی یکی از سنن ارزنده و کهنی‌است که نسل به نسل با حفظ اصالت خویش بایرانیان ارث رسیده و ازمفاخر ملی ما محسوب میشود .

آقای کاظمینی مدیر باشگاه بانکملی که در ترویج وتوسعه ورزش باستانی و شناساندن آن از طریق مسافرتهای متعدد بطور مستند وعملی سهم بسزائی دارند اخیراً کتابی در این زمینه بسه زبان انگلیسی و فارسی و فرانسه در دست انتشار دارند که انگلیسی آن که از چاپ خارج شده با استقبال ایران شناسان و علاقمندان ورزش باستانی در خارج ازکشور قرارگرفته است ما این توفیق را به ایشان تبریک میگوئیم .

کیهان ورزشی در شمارهٔ ۴۲۸ نظر خود را در بارهٔ کتاب چنین اظهار میدارد :

کتاب ورزش باستانی درایران

ورزش باستانی که یکی از ورزشهای مورد علاقه مردم کشور ماست و تاریخ کهنی دارد اخیراً مورد توجه قرار گرفته و خارجیان هم اکنون در بارهٔ آن مطالبی در روزنامه‌ها مینویسند .

اخیراً آقای کاظم کاظمینی با همکاری ساموئیل . س . بابایان برای شناساندن هر چه بیشتر این ورزش کتابی در باره آن بزبان انگلیسی نوشته‌اند .

این کتاب میتواند شما وبخصوص خارجیان را با زورخانه وورزش باستانی که یکی ازسنتهای اصیل ملت ماست ، آشنا سازد .

محیط زورخانه جایگاه جوانمردان و پاکان است. شکل بنای‌آن درواقع به مسجد و عبادتگاه میماند. درآنجا فروتنی و خاکساری سروری میکند. و دروغ و حیلت مطرود و محکوم است.

ذکر نام الله و اولیاءالله، روح ورزشکار را ازبدیها و پلیدیها می‌زداید.

ورزشکار خود را درمحیط زورخانه در شرایطی احساس میکند که جز مردان خدا و رستگاران در آن راه ندارند. بدین سبب وضع خود را بالاجبار با شرایط آن تطبیق میدهد. تقوی و فضیلت و راستی و فداکاری پیشه می سازد و نیرومند ساختن خود را جز به صلاح و خیر دیگران نمی‌خواهد.

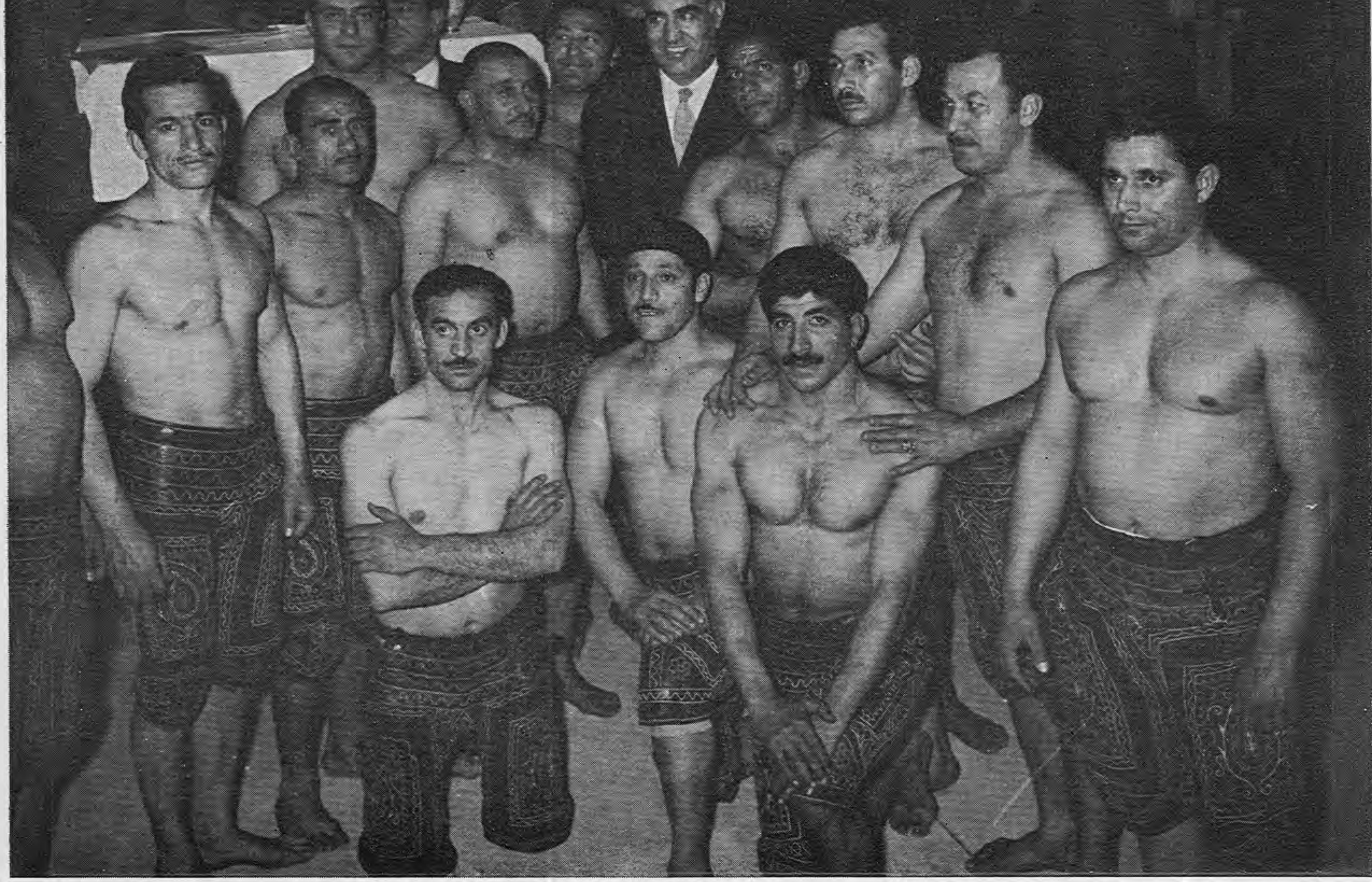
زورخانه مقام پرورش خصال عالی انسانی وتربیت نفسانی و مواعظ اخلاقی و همچنین جایگاه نمایشهای پهلوانی و عملیات هماهنگ نظامی و سرود های حماسی و هیجان انگیز است. از اینرو امروزه غیر از خودیها، خارجیان‌هم از سراسر جهان برای تماشای ورزش باستانی به زورخانه‌ها روی میآورند.



والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی در باشگاه بانک ملی ایران. رئیس باشگاه بانکملی آقای کاظمینی ،
سرپرست زورخانه آقای باقر مهدیه را بحضور والاحضرت معرفی میکنند . آقای خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران
و تیمسار سرلشکر ایزدپناه رئیس سازمان تربیت بدنی ایران نیز درمعیت والاحضرت حضور دارند - ۱۹ فروردین ۱۳۴۳



والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی و جناب آقای پهلبد و جناب آقای جم در باشگاه بانک ملی ایران ،
هنگام تماشای نمایش میل‌بازی یکی از هنرمندان ورزش باستانی - ۲ اسفند ۱۳۳۶ .



جناب آقای دکتر اقبال نخست وزیر وقت درمیان ورزشکاران باشگاه بانک ملی ایران - ۹ دیماه ۱۳۳۷



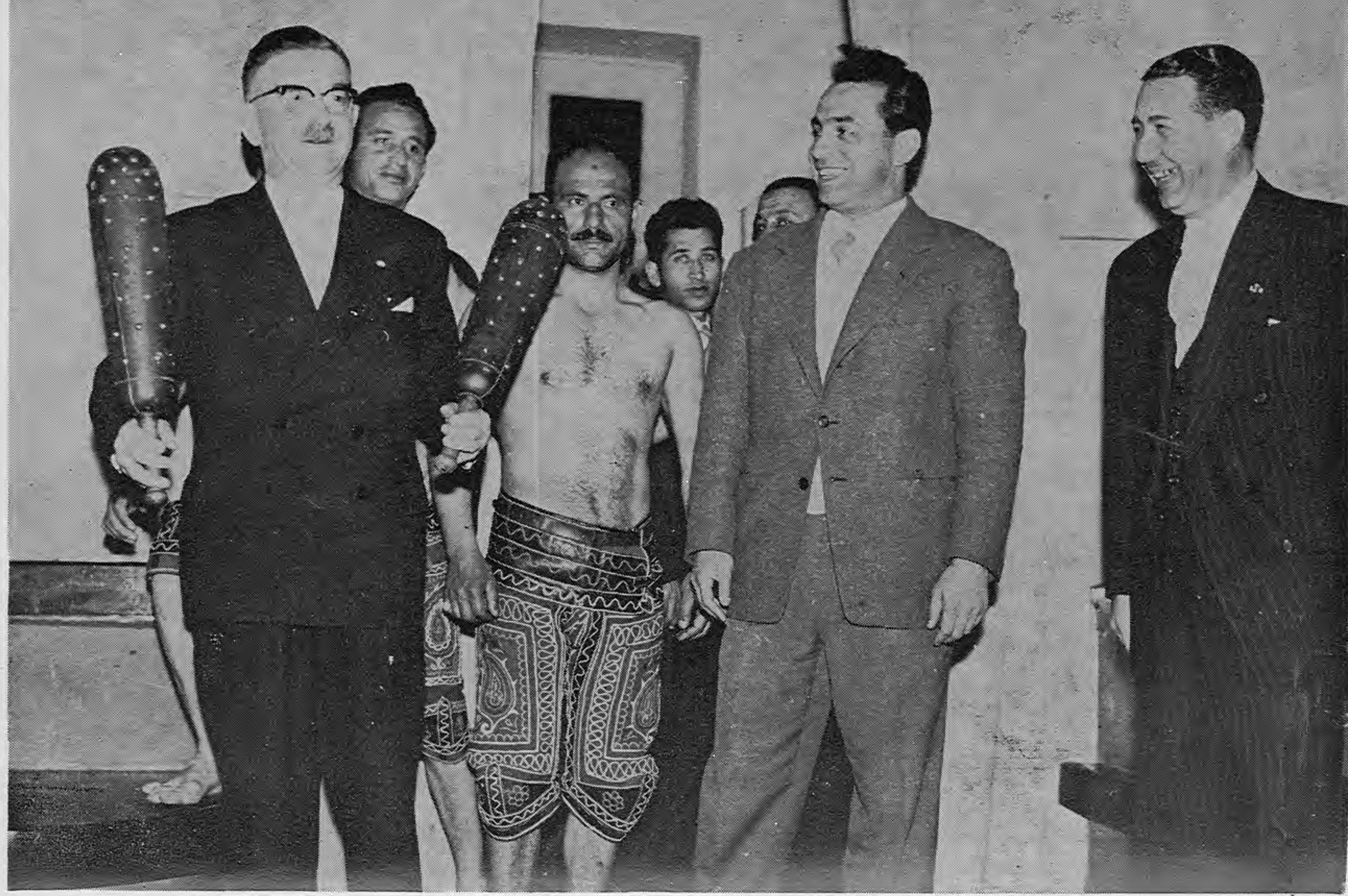
آقای ایوری براندیج ، رئیس کمیته بین‌المللی المپیک (دومین نفر از سمت چپ) هنگام تماشای نمایش عملیات ورزش باستانی
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۵ .



والاحضرت پرنس میکاسا ، برادر امپراطور ژاپن ، میان ورزشکاران باشگاه بانک ملی ایران



رئیس جمهوری ایتالیا ، حضرت جووانی گرونچی و بانو در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۷ شهریور ۱۳۳۶



جناب آقای دکتر لئوپولدفیگل ، نخست‌وزیر و وزیر امورخارجه و رئیس سابق مجلس شورای ملی اطریش
در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۴ اسفند ۱۳۳۶



نخست وزیر سوئد ، جناب آقای تاگه ارلاندر و بانو ، به اتفاق سفیر کبیر آنکشور در ایران و جمعی از سوئدیها ی مقیم تهران ،
در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۶ دی ۱۳۳۷ .



ژنرال آلدروسی ، رئیس ستاد مشترک نیروهای زمینی و هوائی و دریائی ارتش ایتالیا
در باشگاه بانک ملی ایران - ٤ مهر ۱۳۳۹



هارولدلمب مورخ و شرقشناس بزرگ امریکا در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۰ آبان ۱۳۳۹



والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی ، به اتفاق والاحضرت آگی‌هیتو ولیعهد ژاپن و والاحضرت میشیکو
در باشگاه بانک ملی ایران- ۲۴ آبان ۱۳۳۹



آقای آرتور کنت نایب رئیس کمیسیون خارجی مجلس فرانسه و سفیر کبیر آنکشور در ایران ، هنگام تجلیل ، در بازدید از باشگاه بانک ملی ایران.
سازمان کوهنوردی باشگاه بانک ملی ایران به‌آقای موریس هرزوک ، فاتح اورست و کمیسر عالی ورزش فرانسه تابلو یادبود افتخار اهدا کرده است. ۲۴ بهمن ۱۳۳۹



لرد باسوم رئیس انجمن ایران در لندن و خانم دنیس ونتر و آقای ویلفر دسیگر معاونین جامعه
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰



کنت دو پاری آخرین بازماندهٔ خانوادهٔ بوربون باتفاق سفیر کبیر فرانسه در ایران ،
در باشگاه بانک ملی ایران - ۲۱ خرداد ۱۳۴۲

در کنار اعلیحضرت دیده میشوند - ۱٤ اردیبهشت ۱۳٤۲ .



پروفسور ریپکا ایرانشناس و مستشرق بزرگ چک ، در باشگاه بانک ملی ایران
هنگام گفتگو به زبان پارسی با ورزشکاران - ۲۵ فروردین ۱۳٤۲ .



اعلیحضرت پادشاه دانمارک و بانو به اتفاق همراهان ، درمیان ورزشکاران باشگاه بانک ملی ایران.
آقای خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران و آقای کاظمینی رئیس باشگاه بانک ملی ایران نیز



لرد آلیک دوگلاس هیوم نخست‌وزیر انگلستان و جناب سردنیس هپ ورث‌رایت سفر کبیر دولت بریتانیا در باشگاه جعفری



علیاحضرت ژولیانا ملکه هلند به اتفاق پرنس برنارد و پرنسس بئاتریس در باشگاه بانک ملی ایران.
یکی از هنرمندان ورزش باستانی، پس از انجام نمایش میل بازی موردتشویق قرارگرفته است. ۱۲ مهر ۱۳۴۲



حضرت دکتر هنریش لوبکه رئیس جمهوری آلمان فدرال و بانو ، هنگام تماشای ورزش باستانی ایران به میانداری
آقای نامجو قهرمان وزنه برداری جهان ، در باشگاه بانک ملی ایران - ۱۲ آبان ۱۳۴۲





آقای جولیوس هولمز سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در ایران و بانو، به اتفاق جمز کلمنت‌دان سفیر کبیر سابق امریکا در ایتالیا.
رئیس باشگاه بانک ملی دربارهٔ چند نمونه از وسائل ورزش باستانی که از طرف باشگاه‌بانک ملی به موزه ملی واشنگتن اهدا نموده‌اند،
به آقای سفیر کبیر توضیحاتی میدهند.

نظریات بزرگترین شخصیتهای جهان

دربارهٔ

کتاب انگلیسی زورخانه

ورزشهای باستانی ایران

که از میان صدها نامه مشابه که تاکنون

از سراسر جهان به نویسنده رسیده

انتخاب شده است

نامهٔ علیاحضرت ملکهٔ انگلستان

سفارت کبرای انگلیس تهران

۱۷ ژوئن ۱۹٦٤

.... آقای.....

از طرف علیا حضرت ملکه دستور دارم ، مراتب امتنان معظم‌الیها را بمناسبت یک جلد کتاب « زورخانه » که لطفاً آنرا اهداء نموده بودید و علیاحضرت با لطف و مسرت آنرا قبول فرموده‌اند ، ابراز دارم.

باتقدیم احترام

دی. ا. چ رایت

سفیر کبیر علیاحضرت ملکهٔ انگلستان

نامه ملکهٔ هلند

۲۰ آوریل ۱۹٦٤

.... آقای.....

علیاحضرت ملکه هلند به من فرمان‌دادند تا برای اهدای کتاب زورخانه ورزشهای باستانی وپهلوانی ایران که تحفهٔ گرانقدری به معظم‌لها می‌باشد از جنابعالی بی‌نهایت سپاسگزاری کنم.

دکتر ج. وان درهوون

منشی مخصوص ملکه هلند

.... آقای .....

بن - ۲۰ آوریل ۱۹٦٤

نامهٔ رئیس جمهوری آلمان فدرال

رئیس جمهوری آلمان فدرال از من درخواست کردند تا مراتب خرسندی معظم له را از دریافت کتاب جالب زورخانه ورزشهای پهلوانی و باستانی ایران به شما ابلاغ نمایم .

این کتاب ، موجب تجدید خاطرات ریاست جمهوری از ساعات خوشی که در باشگاه بانک ملی ایران هنگام مشاهدهٔ عملیات ورزش باستانی داشته‌اند گردید .

با احترامات صمیمانه

ارادتمند شما - **سیولر**

نامه پادشاه دانمارك :

۱٦ آوریل ۱۹٦٤

.... آقای .....

اعلیحضرت پادشاه دانمارك به من فرمان دادند تا تشکرات صمیمانه معظم له را برای کتاب زورخانه که با چنان محبت صادقانه ای ارسال داشته‌اید به جنابعالی ابلاغ کنم .

دوستدار شما

لرد ایجیل ورن رئیس تشریفات سلطنتی دانمارك

توکیو ۳۱ ماه مه ۱۹۶۴

نامهٔ والاحضرت پرنس میکاسا

دوست عزیز آقای . . .

یک جلد از کتاب پرارزش زورخانه ورزشهای باستانی ایران نوشته شما و آقای ساموئیل . س . بابایان که از روی کمال لطف و برای من فرستاده بودید واصل گردید و بدینوسیله مراتب سپاسگزاری خودرا به شما و آقای بابایان ابلاغ می‌نمایم.

ضمن مسافرتی که درسال ۱۹۵۶ به کشور شما کردم فرصت مناسبی برای دیدن نمایشات ورزش‌های باستانی ایران دست داد که بسیار جالب بود. و هم اکنون داشتن کتابی درباره ورزشهای باستانی ایران، برای من موجب نهایت درجه مسرت است.

این سبک ورزش، برای تقویت نیروی جسمانی، انسان‌را بیاد شهرتی که کشتی گیران ایرانی داشته‌اند می‌اندازد. امیدوارم که بار دیگر نمایشات موفقیت‌آمیز ورزشهای پهلوانی و باستانی ایران را در المپیاد آینده در توکیو مشاهده نمایم.

با قدردانی و سپاسگزاری فراوان

ارادتمند شما ـ **پرنس میکاسا**

۹۶ - آوریل - ۴۹

« . . . . نامهٔ ۱۱ فوریه شما را به انضمام یک جلد کتاب ورزش باستانی ایران دریافت کردم . من بمناسبت شیوه‌ای که در داستان کتاب برای معرفی سجایای ورزشکاران ایران و ورزشهای با شکوه باستانی بکار بسته‌اید به شما تبریک می گویم . . . . انضباطی که در ورزش باستانی حاکم است کاملاً با ادب و تربیت و پیشرفت تمدن دنیای امروز توافق دارد وبطور بارزی ارزش و قابلیت آن دارد که درسایر کشورها بخوبی مورد پذیرش واستفاده قرار گیرد . . . . . با بهترین آرزوها . . . . . بشما تبریک میگویم . . . . . »

ارادتمند شما ـ **اوری براندج**

رئیس کمیتهٔ بین‌المللی المپیک

۱٤ آوریل ۱۹٦٤

بمناسبت ارسال کتاب زورخانه صمیمانه از شما تشکر می‌کنم. از اینکه صاحب چنین کتاب ذیقیمتی‌شده‌ام خود را بسیار خوشحال احساس می‌کنم. کتاب زورخانه نمایش ورزش های باشکوه باستانی را در باشگاه بانکملی بخاطرم میاورد.

از پذیرائی‌های‌شما از من و از آقای سیجر و خانم واندر هنگام اقامتمان در تهران ازشماتشکر می‌کنم. بسیار خوشوقتم که خاطرات شیرین نمایش ورزش‌های باستانی درهر فرصتی مرا مشغول میدارد.

با کمال اشتیاق به اطلاع جنابعالی میرسانم که یک جلد دیگر کتاب زورخانه را طبق سفارشتان به انضمام نامه برای آقای لرد دوگلاس هیوم نخست وزیر انگلستان فرستادم.

با تحسین فراوان و احترامات خاص

لرد باسوم رئیس انجمن ایران در انگلیس

۲۹ آوریل ۱۹٦٤

فکر میکنم شما مایل باشید نسخه‌ای ازنامهٔ لرد دوگلاس هیوم نخست‌وزیر انگلستان‌را که الان بدستم‌رسیده، دربارهٔ کتاب زورخانه که ابراز محبت فرموده آنرا برای معظم‌له ارسال داشته بودید، دراختیار داشته باشید. ارادتمند شما - **لرد باسوم**

۲۰ آوریل ۱۹٦٤

برای نامهٔ ۱٤ آوریل شما و کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران و نامهٔ آقای کاظمینی که با هم یکجا بجهت من ارسال داشته‌اید ازشما بسیار سپاسگزارم. از شما بخاطر ارسال کتاب و از دوستان ایرانی برای آنکه مرا فراموش نمی‌کنند صمیمانه حقشناسی میکنم.

این کتاب‌عالی‌ترین یادگاری است که‌مسافرت سال گذشته مرا به ایران برای همیشه درخاطرم محفوظ خواهد داشت.

لرد دوگلاس هیوم
نخست وزیر انگلستان

استکهلم - ۲۳ آوریل ۱۹۶٤

کتاب باشکوه زورخانه ورزش های باستانی ایران بدستم رسید. برای این ارمغان ذیقیمت از شما بی‌نهایت سپاسگزاری میکنم. بدون شک این کتاب بخوبی از عهدهٔ تکلیف بزرگ خود که معرفی یک میراث شگرف باستانی از زندگی پر معنی تاریخی ایرانیان می‌باشد برآمده است.

من از ملاقات با شما و حضور خود در باشگاه بانک ملی و تماشای ورزش باستانی بعنوان یکی از درخشان‌ترین خاطرات زندگی خود یاد می کنم.

تاگه ارلاندر

نخست‌وزیر سابق سوئد

۷ آوریل ۱۹۶٤

« . . . . از نامهٔ محبت آمیز ۲٤ مارس شما تشکر میکنم بسیار متأسفم از اینکه مدت اقامت اخیرم در تهران آنقدر کوتاه بود که اینبار توفیق زیارت شما را نیافتم.

کتاب زورخانه ورزش پهلوانی و باستانی ایران بقلم‌شما و آقای بابایان حقیقتاً مسحور کننده است. ضمناً از التفاتی که باارسال کتاب نسبت به من مبذول داشته‌اید از شما صمیمانه قدردانی‌میکنم طبق‌درخواست شما یک جلد دیگر کتاب را به ریاست جمهوری در کاخ سفید اهدا کردم . . . و نیز متمنی‌است تبریکات صمیمانه مرا بمناسبت نوروز ایرانیان بپذیرید.

ارادتمند شما

فیلیپس تالبوت

معاون سیاسی وزارت‌امور خارجه امریکا

۱۷ آوریل ۱۹٦٤ - بن

«بسیار مایلم که بدانید تاچه حدبرای کتاب زورخانه شما و نامهٔ ۳۱ مارس که به جهت من فرستاده‌اید قدر و اهمیت قائلم. این کتاب نماینده واقعی قدرت تفکر شماست و من از اینکه جزو کتابهای نفیس خود دارای چنین کتابی هستم بسیار مسرورم.

این کتاب خاطرات لذتبخش مسافرت سال ۱۹۵٦ مرا از ایران و ازبازدید باشگاه بانک ملی برای همیشه زنده نگاه خواهد داشت. . . . .

ارادتمند شما - **جرج مک گی**

معاون سابق وزارت امورخارجه امریکا و سفیر کبیر کنونی آمریکا درآلمان

۷ آوریل ۱۹٦٤ - رم

« از میان کتابهای بسیار ، یکی ازجالب‌ترین آنهارا که مشاهدات مرا در سپتامبر ۱۹٦۰ از ورزش باستانی ایران بخاطرم میآورد . . . . دریافت داشتم.

« برای لطفی که نسبت به من و همسرم مبذول داشته‌اید متقابلاً از جانب خود و همسرم ازشما قلباً تشکر میکنم. . »

رئیس‌ستاد نیروهای زمینی ودریائی وهوائی ایتالیا

ژنرال آلدورسی

۲۲ آوریل ۱۹۶٤ - وین

کتاب جالب زورخانه و نامهٔ محبت‌آمیز ۱۹ مارس شما بدستم رسید و موجب مسرت فراوان گشت. متمنی است تشکرات صادقانه مرا در مقابل‌آن هدیهٔ گرانبها بپذیرید.

این کتاب برای همیشه ملاقات ما را در باشگاه بانک ملی ایران و آن لحظات لذتبخش وگرانقدری را که با تماشای ورزشهای بی‌همتای پهلوانی و باستانی ایران بما عطا کردید بطور درخشانی درخاطرم زنده نگاه خواهد داشت.

موفقیت فراوانی برای پیشرفت و ترقی هر چه بیشتر باشگاه بانک‌ملی و فعالیت‌های ثمربخش شما آرزو میکنم.

ارادتمند قلبی شما
وزیر امور خارجه اطریش
کریسکی

وین - ۲۵ آوریل ۱۹۶٤

بدینوسیله برای اهدای کتاب پرارزش زورخانه ورزشهای باستانی ایران ، ازشما نویسندهٔ پرمایه صمیمانه تشکر می کنم.

این کتاب یک اثر عمیق و در عین حال بسیار جالب می‌باشد واطمینان دارم درشناساندن ورزش باستانی‌ایران به‌جهانیان موفقیت شایانی کسب خواهد کرد.

بهترین موفقیت‌ها را برای ورزش ایران و اعتلای بانک ملی ایران آرزو میکنم.

ارادتمند **دکتر هانریخ دریمل**
رئیس کمیتهٔ المپیک اطریش

۲۰ آوریل ۱۹٦٤

«بدینوسیله با مسرت بسیار وصول کتاب جالب زورخانه را به اطلاع شما میرسانم.

اشتیاق دارم که تهنیت های مرا برای اثر قوی و بدیع خود که باداستانی توصیفی از ورزش باستانی درعصر جدید دراین کتاب زیبا تدوین شده بپذیرید

با مشاهدهٔ این کتاب باید اذعان کنم که ما هنگام تماشای عملیات پرقدرت و جالب ورزش باستانی یکی از تیم های معروف شما که در باشگاه بانک ملی حضور داشتیم کاملاً مجذوب شده بودیم.

اجازه میخواهم ، برای دوام و ترقی هر چه بیشتر باشگاه بانک ملی برهبری شما بزرگترین موفقیت ها را برایتان آرزو کنم.

با احترامات فائقه

رئیس دانشگاه نظامی هلند

ورستیخ

۱۲ آوریل ۱۹٦٤

کتاب[1] زورخانه ، ورزشهای باستانی ایران که تصاویر و عکسهای مناسبی هم در آن دیده میشود بسیار جالب و گیراست.

از مطالعه کتاب مزبور فوق‌العاده مشعوف و محظوظ شدم.

کتاب زورخانه برای من یک یادگار عزیز و پرارزش از مدت کوتاه اقامتم در ایران می‌باشد. بدینوسیله از اقدام شما در انتشار این کتاب گرانقدر بسیارخوشوقتم وبامسرت‌تمام بشماتبریک می گویم.

با عرض ارادت

ارنست کونچر

نماینده مجلس آلمان

HOUSE OF LORDS

۱۰ آوریل ۱۹٦٤

چند روز قبل نامهٔ مورخ ۱٦ مارس شما را همراه یک نسخه کتاب زورخانه ورزش باستانی ایران دریافت کردم که بسیار موجب خرسندی وامتنان گردید.

بیاد دارید که من و همسرم خانم کیلر هنگام اقامت در تهران از تماشای عملیات جالب ورزش باستانی در باشگاه بانک ملی چقدر محظوظ شدیم و تا چه اندازه تحت تأثیر قرار گرفتیم؟

با ابراز علاقهٔ بی‌شائبه موفقیت‌های درخشانتری برای شما آرزو میکنم.

ارادتمند **لرد کیلر**

سفیر سابق انگلستان در مصر

۲۸ مارس ۱۹٦٤

بقرار مسموع شما و آقای ساموئیل بابایان مشترکاً کتابی در بارهٔ زورخانه ورزش باستانی ایران تألیف کرده‌اید. باین سبب من بعنوان یکی از علاقمندان ممتاز فرهنگ و سنن باستانی ایران که مدت شش سال و نیم هم درکشور شما زندگی میکرده بسیار مایلم به یک نسخه از این کتاب دسترسی پیدا کنم. ممکن است از شما خواهش کنم که بفرمائید چگونه میتوانم با پرداخت وجه آن بودیعه، کتابی از شما تقاضا کنم؟

بااحترامات عالیه و.

دوستدار شما

سرهنگ ارتش آمریکا

....

۱۲ مه ۱۹۶٤

کتاب زورخانه شما را با علاقهٔ زیادی چند بار از ابتدا تا انتها خواندم. کتاب بطور مشروح از آداب ورسومی گفتگو می کند که برای من بسیار تازگی دارد.

بطور کلی کتاب بسیار جالب وآموزنده است. موقع ملاحظهٔ عکسها ومطالعهٔ مطالب آن، صحنه های ورزش باستانی که در تهران موفق به تماشای آن شده بودم از نظرم می گذشت.

سعی می کنم این کتاب عمیق را با مطالعه هرچه بیشتر برای خود تجزیه و تحلیل نمایم. در اینموقع که این نامه را برای شما می نویسم با چه بیانی از پذیرائی هائی که هنگام اقامتمان در تهران ازما شد واز ضیافت ونمایشهای ورزش باستانی که برای ما ترتیب داده بودید از شما قدردانی و تشکر کنم.

عده زیادی از رفقای من که از باشگاه بانک ملی دیدن کرده‌اند کتاب زورخانه را بهترین ارمغان کشور شما می‌دانند واز دیدن آن ساعتها دربارهٔ خاطراتشان از ورزش باستانی گفتگو کردند.

من بسیار مایلم درفرصت دیگر مجدداً این کتاب را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهم و با از نظر گذراندن عملیات پر قدرت و با کار اکتر ورزش باستانی هنگام مطالعه، به درک گوشه ای از تاریخ اجتماعی کشور شما توفیق یابم.

برای ارمغان پر ارزشتان از شما تشکر میکنم.

با احترامات و منت فراوان

ارادتمند شما - **ارل بالچ**

رئیس سابق روابط فرهنگی آمریکا در ایران

اوتاوا - ۱۳ مه ۱۹٦٤

بمحض مراجعت از کشورهای خارجه به میهن خود ، نامه ۱٦ مارس شمارا دریافت داشتم و نیز ارسال کتاب زورخانه شما نهایت لطف است که نسبت بمن مبذول داشته اید .

مشاهدهٔ کتاب ، ملاقات ما را در سال گذشته هنگامی که توفیق تماشای نمایشات ورزشهای باستانی ایران را در باشگاه بانک ملی داشتم باسرت تمام بخاطرم میآورد .

من نه تنها این کتاب را یک اثر عالی برای چابکی در عملیات ورزشی یافتم بلکه در مقیاسهای بالاتر ، میتواند اساس سنت‌های ورزشی کلیه ورزشکاران جهان قرار گیرد .

با احترامات قلبی

ارادتمند شما - **پ.آ. سی‌بولد**

رئیس هیئت اجرائیه سازمان بین المللی پیشآهنگی

« خانه ورزش ما جای هوسناکی نیست »
« جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست »
« خانه ورزش ما هست علی رغم فلك »
« سرزمینی که بود پاکتر از چشم ملك »

تعریف زورخانه
و
تحلیل ورزش باستانی



تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران
به باشگاه بانک ملی ایران بتاریخ ۳ دیماه ۱۳۳۹ .

ازآنچه در مبحث تاریخ زورخانه و پیش از آن در آئین پهلوانی و عیاری و جوانمردی و وطنخواهی و دینداری آمد، میتوان با احوال ورزش باستانی وچگونگی تطور آن در قرنهای متمادی آشنائی حاصل کرد.

در تمام ادوار تاریخ، مردم ایران از راه تمرینهای جنگی و ورزشهای سنگین و باستانی بدن خودرا نیرومند می‌ساختند و سپس به پهلوانی و کشتی و نبرد در میدانها روی می‌آوردند.

پهلوانان و دلاوران ایران همواره مردمی جوانمرد و حامی مظلومان بوده و فتوت و اخوت آئین تاریخی و راهنمای اندیشه و کردارشان میباشد.

به مذهب شیعه دلبستگی تام دارند و در حمایت و ترویج آن با شعائر خاص آن میکوشند.

احساسات وطنخواهی و غیرت مردم دوستی و ناموس پرستی ایشان درحد اعلاست. برای آشنائی باورزش و ورزشکاران باستانی و شناختن آئین و فرهنگ پهلوانی و شعائر زورخانه و بطور کلی این مکتب قدیم وطنپرستان ایران صحنه‌های ورزش باستانی را در این بخش بمعرض نمایش میگذاریم و در ضمن تماشای آن آداب و رسوم و حرکات و عملیات ورزشی و مشخصات و علائم قدیمه آنرا به ترتیب تحلیل وتعریف میکنیم.

در دهانهٔ کوچهٔ نسبتاً وسیعی که از کنار چندطاقهٔ گنبد بازارچه جدا شده وبطرف چپ می‌پیچد حجله‌ای آراسته روی چهارپایهٔ ضخیم وبزرگی‌قرار دارد. حجله شبیه سر منارهٔ مساجد واماکن مقدسه است. روی و توی تمام بدنه حجله با آینه‌های ریز مثلث ومربع آینه‌بندی شده است وقندیلهائی برنگ آبی وسرخ وسبز درزیر رواق آن درمقابل‌شعله شمع لاله‌ها میدرخشند و در آینه‌ها نورلرزانی منعکس میکنند. روی کنگره‌های بالای حجله، با پرهای پرجلوه طاوس زینت شده و شش لاله که بروسط شش ستون دور حجله نصب گشته با شمعهای مشتعل نور افشانی مینمایند.

عده‌ای پسربچه و چند نوجوان و چند مرد از اهل‌محل دراطراف‌حجله جمع شده‌اند پسربچه‌ها صورت خود را در آینه‌های حجله تماشا میکنند و جوانان و اهل محل و ورزشکارانی را که از راه میرسند بهم مینمایانند. قرار داشتن حجله درسر معبر و جلو کوچه نشانهٔ یک‌جشن فوق‌العاده در آن‌محل است. همه شاد وخوشحالند.

سرتاسر کوچهٔ سنگ فرش، جارو وآب‌پاشی شده وبوی نم‌خاك درهوا پیچیده وچند چراغ زنبوری بزرگ پایه‌بلند، فاصله بفاصله از دهانه کوچه تا درگاه زورخانه قرار دارد و با غرش کشدار و مداوم و شعله خیره‌ای در روشنائی روز میسوزند.

صدای طبل زورخانه و آوای مرشد که از هر روز پرشورتر و پرطنین تر

است از ته کوچه تا زیرطاقه های گنبد بازارچه را پرمیکند. راهگذرها هنگام عبور از جلوی زورخانه، با نگاه کنجکاو، بی‌شتاب و مغرور میگذرند وصدای طبل و غریو مرشد خمیدگی بدنشان را میگشاید. قدها راست میشود و گردنها برافراشته و سینه‌ها جلو و دستها در دو طرف شانه ها مثل بال عقاب از هم باز میشود.

بر جرزهای دو طرف در زورخانه، دو قالیچه کاشانی پرنقش و نگار وریزبافت دیدگان را نوازش میدهد و بالای سردر زورخانه یک تابلو رنگ وروغن در چهارچوب قاب، ازدیوار آویخته شده و چند پسربچه و دو نفرمرد باسرهای بالا گرفته آنرا تماشا میکنند.

تابلو جنگ رستم و دیوسفیدرا نشان میدهد. رستم دیو سفید را برزمین زده و بر پیکر خالخالی و مخطط او که دو برابر هیکل خود اوست زانو زده و تهیگاه دیو را باخنجر خون چکانی دریده است و مردی‌از دور پشت یک کوه، درحالیکه دهانه اسبی‌رابدستی‌دارد ازتعجب سرانگشت بدهان میگزد.

صدای طبل زورخانه و آوای مرشد یکدم قطع نمیشود. گویا برنامه جشن گلریزان شروع شده باشد.

این گلریزان بافتخار یکی از ورزشکاران قدیمی ترتیب داده شده و تمام درآمد آنرا هم بوی که در کسب و کارش شکستی پیدا شده اختصاص داده‌اند.

تقریباً تمام مدعوین و ورزشکاران وپهلوانان وعده‌ای از معتمدین و معتبرین و نیز مشوقین ورزش باستانی آمده‌اند وزورخانه مملو است ازجمعیت و ورزشکاران هم درگود آهسته ونرم‌شنای مقدماتی میروند و مرشد درحالیکه با ضرب ریز و دلنشینی روی طبل مینوازد باصدای کشدار وصافی سرنوازی میخواند:

دل میرود ز دستم صاحب دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد کـه بـاز بینیم دیدار آشنا را
ده روز مهر گردون افسانه ایست افسون
نیکی بجای یـاران فرصت شمار یارا
ای صاحب کـرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بینوا را
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تـو نمی پسندی تغییر ده قضا را
آئینه سکندر جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
....
....

آداب ورود به زورخانه

سه مرد تهمتن از راه میرسند وجلو در زورخانه متوقف میشوند. تعارفات معمول شروع میشود.

یکی از آنها که جلو در زورخانه ایستاده، از دو نفر دیگر سالمندتر است. اوپیر پهلوان اکبر ازکشتی گیران وپهلوانان‌میدان‌دیدهٔ‌قدیم‌میباشد. وآندیگر که دوقدم ازاو و از در زورخانه فاصله گرفته از پیشکسوتهای ورزش باستانی حسن کربلائی حسین است. سومین مرد که دورتر ایستاده جوانی تنومند و از نوچه‌های پهلوان اکبراست و سابقه زیادی در ورزش ندارد. اکنون هر سه بهم تعارف میکنند.

بالاخره پهلوان اکبر درآستانه در زورخانه می‌ایستد و دو تعارف‌برای ورود بنفر دومی و یک تعارف بنفر سومی میکند:

- حسن‌آقا بفرمائید، بفرمائید، محمودآقا شما بفرمائید.

وآندو پیشقدم شدن در ورود به زورخانه‌را باو محول میکنند وهر کدام خود را کمی باقدمهای کوتاه عقب میکشند:

- بفرمائید، بفرمائید، بفرمائید.

- بفرمائید.

و پهلوان اکبر قدم پیش می‌نهد و آندو نفر هم بترتیب سابقه کسوت از پی وی عزم دخول میکنند.

هشتی کوچکی میان در صحن زورخانه و در کوچه حائل شده و باید از در اول که بزرگ و مرتفع است وارد هشتی شده و از آنجا گذشت و قدم به آستانه صحن زورخانه گذاشت.

در صحن زورخانه ، بارتفاع یک متر و نیم میباشد . باید پهلوانان کوه پیکر و بلند قامت و سردان گردن فراز بهنگام گذشتن از زیر چهار چوب کوتاه آن سر خم و پشت دو تا کنند و پس در ضمن بجای‌آوردن آداب ورود بصحن زورخانه وارد شوند.

این در ، از آنجهت کوتاه ساخته شده که ورزشکاران وپهلوانان قامتهای بلند وشانه‌های ستبرخودرا هنگام ورود به‌صحن زورخانه‌خم کنند وسینه‌برآمده خود را فرو دهند و در برابر آستانهٔ خاکی که پهلوانی و تندرستی وتربیت اخلاقی وجوانمردی را بآنها اعطا کرده سرتعظیم فرود آورند و نیز در مقابل حضار اظهار فروتنی نمایند.

بهمین مناسبت پهلوان اکبر و همراهان وی‌هریک باید بنوبه هنگام ورود به‌صحن زورخانه بیش‌ازحد معمول سرو شانه خودرا خم کنند و وارد شوند .

بمحض ورود ، که اول پهلوان اکبر قدم بصحن زورخانه میگذارد مرشدآواز خودرا رساتر میکند وباصدای کشیده‌ای که علامت خبردار ساختن حضار از ورود پهلوان از راه رسیده است میگوید :

ـ آ .... ی .. خوش آمدی ...... صفای قدمت ، و چند لحظه باهر دو دست تند و سریع به‌طبل میکوبد :

ـ دارارارررررررررررام ـ

وبلافاصله یکدستش را از ضرب رها کرده ویکاسهٔ زنگ میزند و از زنگ صدای زیر و مرتعشی مطنن میشود و مرشد از حضار طلب صلوات میکند: «محمدصلوات» تمام حضار یکصدا صلوات پرشوری میفرستند و پهلوان اکبر وارد میگردد.

این نهایت احترام و تشریفاتی است که برای یک استاد ورزشکار باستانی وپهلوان سابقه‌دار بجای آورده میشود (زنگ - ضرب - صلوات)

بلافاصله حسن کربلائی حسین وارد میشود و مرشد باحترام قدم او چند لحظه تند و سریع نیز بضرب میکوبد و پس از خوش آمد گفتن برای تازه وارد، از حضار طلب صلوات میکند.

این احترام مقام دوم، بهنگام ورود یک ورزشکار پیش کسوت و کاردیدهٔ زورخانه است. (ضرب و یک صلوات)

پشت سراو جوان تنومند، نفر سومی زیر سقف کوتاه در سرفرود می‌آورد و وارد میشود و مرشد نیز پس از خوش آمد گفتن از حضار برای او فقط طلب صلوات میکند.

واین احترام مقام سوم، برای ساخته‌ها و نوچه ها و جوانانی است که در حرفه ورزش باستانی‌پای برجا و استوار مانده‌اند. فقط (یک صلوات)

در همین مراتب و پائین تر نیز بنا بسابقه ورزشکاران بهنگام ورود و خروج ازگود تشریفاتی قائل میگردند در مقام چهارم و پنجم و . . . سه احترام معمول است زیر دست چرخیدن و زیر دست ایستادن و در حین چرخ و کباده صلوات فرستادن و زنگ زدن.

برای هرسه نفرتازه وارد، در صدر نشستنگاه روبروی در ورودی جاباز میکنند و آنان با طمأنینه و وقار هریک بجای خود می‌نشینند و مرشد هنگام جلوس پهلوان صاحب زنگ و اورنگ و تاج که پهلوان اکبر تمام القاب آنرا بکمال دارد، این شعر را برای وی باضرب ملایمی میخواند:



ای‌بلبل به فضای گلستان‌خوش‌آمدی ای شه بخانقاه فقیران خوش آمدی
من‌خاك پای مرد ببوسم بجان و دل ای مایهٔ صفای دلیران‌خوش آمدی

و در این ضمن ورزشکاران شنا رفتن خود را متوقف کرده‌اند و روی تخته‌شنا های‌خود نشسته‌اند ومیاندار در وسط گود پس‌ازپایان‌خوش‌آمد گوئی مرشد رو به پهلوان کرده پس از ادای سلام از او اجازه ادامه شنا را طلب میکند. پهلوان اکبر اذن ادامه ورزش را میدهد و میگوید: «پیرشوید مشغول‌باشید.» از همه طرف به پهلوان اکبرسلام و تعارف میکنند وسرفرود می‌آورند.

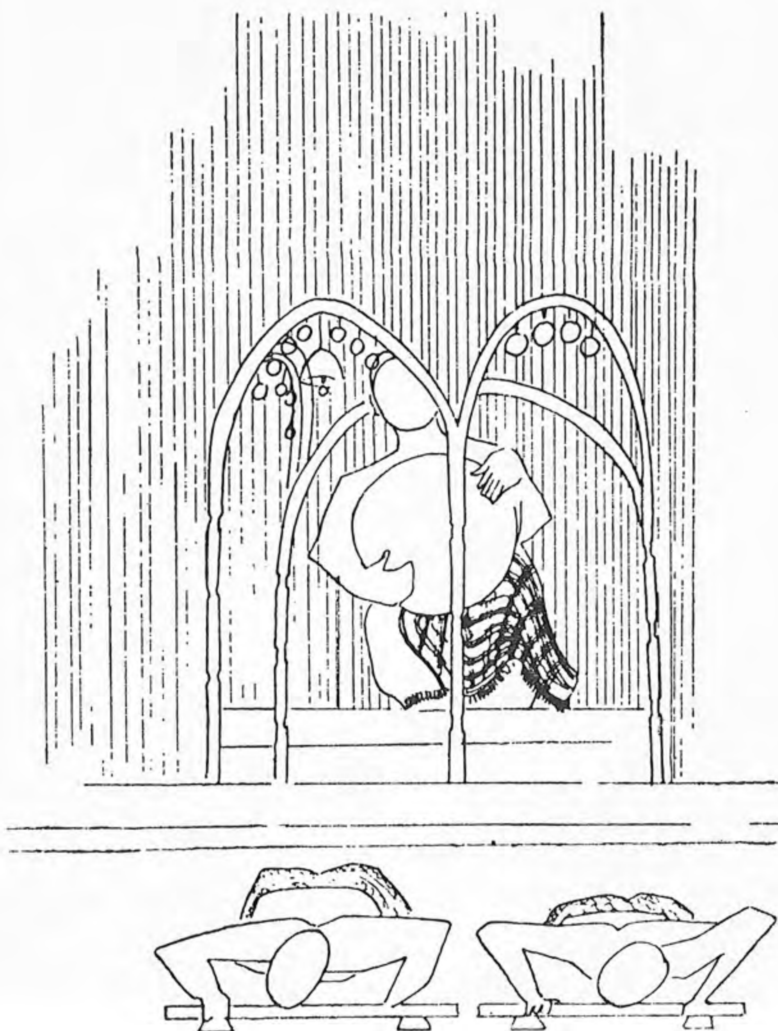
بالای سر آنان آینه بزرگی از دیوار سرخم کرده و خیلی بالا تر از آن تروفه کله گوزنی با شاخهای بلند چنان سر بر افراشته که گویی باز هم میخواهد سراز کمند صیاد بدر کند.

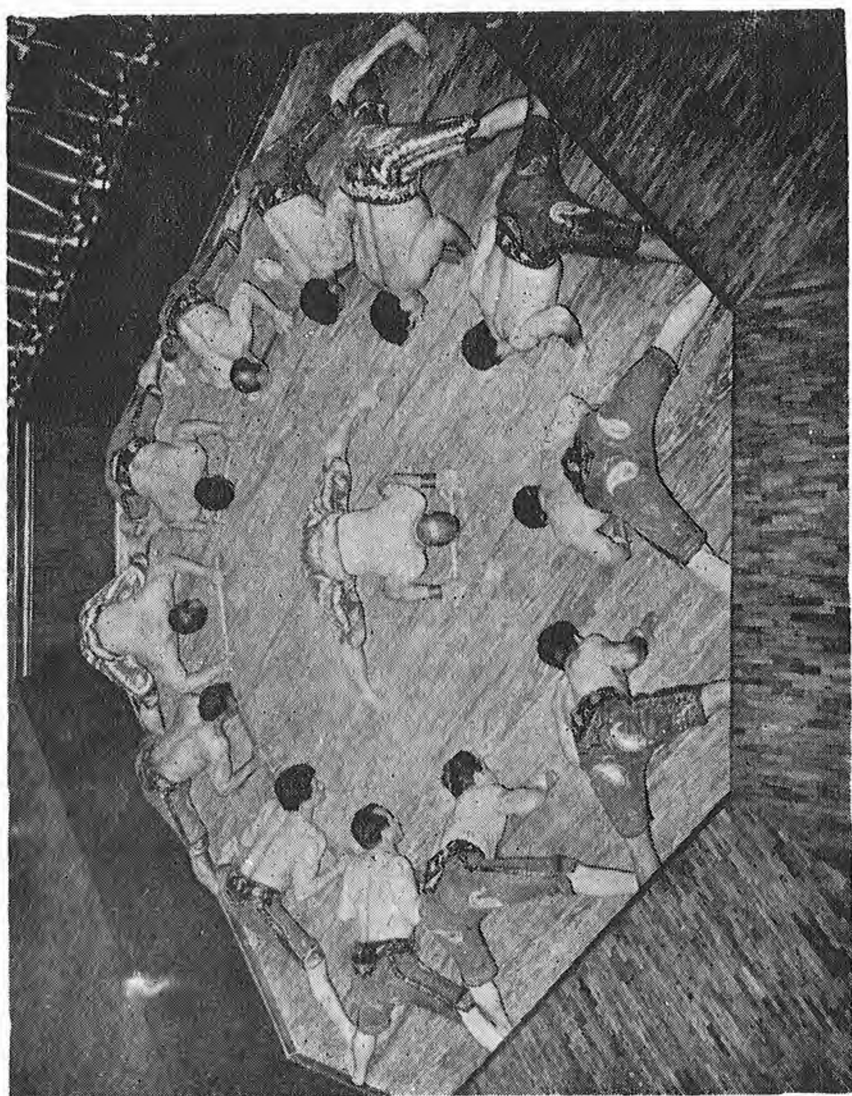
دو طرف آینه، دو تابلو دو متری بدیوار نصب شده، سمت چپ تابلو جنگ رستم واشکبوس‌است که شرح‌صحنهٔ آن از شاهنامه فردوسی، در گوشهٔ پائین آن نوشته شده:

ستون کرد چپ را، خم‌آورد راست کمان ازچپ چرخ چاچی‌بخواست
کمان را بمالید رستم به چنگ بغرید برسان ببر و پلنگ
یکی تیر زد بر بر اسب او که اسب اندرآمد ز بالا برو
دگر تیر زد سینه اشکبوس جهان آنزمان دست اوداد بوس

و درسمت راست آینه تابلو بارگاه کیخسرو و پهلوانان و اسپهبدان ایران زمین دیده میشود که بترتیب مقام و ارج خود زیر تخت رفیع کیخسرو با لباس رزم برکرسیها تکیه زده‌اند و هرکدام ازسلاحهای قدیم نوعی در دست دارند. رستم، گیو، زال، گودرز، رهام، بیژن، طوس، ..باسینه‌های

پهن و شانه‌های ستبر و بازوانی بمانند ران هیون با مشخصات معروف خود عظمت و تمرکز قدرت پهلوانی ایرانیان را میرساند.





گود بشکل ذوذنقه است و عمق آن بیش از یکمتر بنظر میرسد و طول آن از زاویه یکطرف به نقطه زاویه مقابل تقریباً هشت متراست.

از کف گود تا سقف پیرامون بادگیر ده متر و تاسقف بادگیر سیزده متر میشود. بادگیر بسر گلدسته‌ای میماند که در و پنجره شیشه‌ای دارد و از آنها آفتاب و هوا داخل و خارج میگردد و همچنین فراخنائی است برای پرتاب میل بهنگام میل بازی. دور گودچوب کار گذاشته‌اند که از تصادم میل و ضربه‌های کباده آهنین فرو نریزد.

کف زورخانه در قدیم با بوته زیر سازی میشد و روی آن خاك رست نرم و کوبیده می‌ریختند تا برای کشتی و تصادم بدن با زمین سخت نباشد. اکنون کف گودها را با فیبر می‌پوشانند.

سردم زورخانه که نزدیک در ورودی قرار داده شده سکوئی است چوبی ومکعب، بارتفاع یکمتر و جلوآن که‌مقابل جایگاه مرشد است بانرده چوبی کوتاهی بسته شده تامنقل وقوطی اسفند و دخل در پس آن‌از انظار پوشیده بماند.

مرشد پشت‌آن‌روی سردم دو زانو نشسته و طبل را روی ران و زیر بغل چپ‌قرار داده وپوست‌طبل ازحرارت ملایم‌آتش منقل‌نرم ومنبسط است‌وصدای پرطنینی‌میکند. مرشد بابدن برهنه، لنگ بکمرمنتظرپایان شنای کرسی‌است.

جلو سمت چپ سردم دو کاسهٔ زنگ تودرتو برمیله سر کجی آویخته و بالای زنگ اولی که به کلاه‌خود مردان جنگی میماند پرهای بلند طاوس و قو نصب شده است.

جلو حضار میزهای کوچک و مستطیلی بردیف چیده شده و روی آنها شیرینی و میوه در شیرینی خوریها و جا میوه‌های بلورین و ورشو قرار دارد.

روی جرزهای قرینه چهارطرف قالیچه های کاشی ریزبافت که هرجفت تصویرهای مشابهی دارند کوبیده شده‌است.

بالای یکی از آینه‌ها تصویر نورعلیشاه که بارنگ و روغن نقاشی شده در قاب بدیوار نصب میباشد. نورعلیشاه روی پوست تخت نشسته ویک زانو دربغل گرفته وباصورت مات‌وزیبای پسرانه‌اش که با گیسوان بلندی‌ازدو طرف احاطه شده و تا روی شانه هایش ریخته با چشمان مغموم و مجذوبی به نقطه نزدیک ولی نامعلوم خیره شده است. کشکول و تبرزین و مطراقش نیز درکنار پوست‌تخت قراردارد. نورعلیشاه یکی ازمظاهر عالی تصوف و از عاشقان بیقرار مولا علی (ع) بود. او از دراویش و راهبران و مقتدایان عالیمقام‌متصوفین عصرخود بود ودرعرفان بمرتبه اعلا رسیده بود. همچنین در قهوه‌خانه‌ها وخانقاهها و اماکنی که اهل تصوف وشیعیان اجتماع میکنند عکس نور علیشاه را میتوان دید.

روی بعض میزها، دسته گل های زیبائی قرار دارد. بالای یکی از طاقچه‌های جنوب غربی، چند طبل ذخیره وارونه گذاشته شده، درسه‌طاقچه جنوبی میل های بسیار بزرگ و سنگینی از چوب گردو که در داخلشان سرب ریخته شده و هرکدام از ۲۰ تا ۳۰ کیلو وزن دارند گذاشته شده است.

مشتمالچی زورخانه، لنگ و شلواری چرمین درکنار هریک از تازه واردین مینهد و پهلوان اکبر و حسن کربلائی حسین و محمود آقا، هرسه شروع به برهنه شدن میکنند.

در گوشه ضلع‌جنوب شرقی زورخانه یک پارالل‌چوبی خوش دست که بکار و ذوق جوانان امروزی‌هم می‌آید گذاشته شده ولی امروز که جشن رسمی گلریزان است کسی‌باآن کاری ندارد.

درکنار پارالل دو جفت اسباب ورزش باستانی، با شکلی مخصوص که ازچوب بسیار جسیم و ضخیم ساخته شده و شبیه سپر بسیار بزرگی است

قرار دارد ، قسمت بالای آنها مستطیل است و بخش تحتانیشان با نیمدایره‌ای بسته میشود . این آلات وسیله نرمش است و سنگ نام دارند و با آنها در حال به پشت درازکشیدن حرکات ورزشی انجام میدهند .

به پشت میخوابند و جا دستهای آنرا که در وسط تعبیه شده میگیرند وآنگاه با بالا بردن یکی ازآنها سردست و پائین‌آوردن دیگری ، بطور متوالی حرکات نرمش میکنند و بدن خود را برای ورزش سنگین باستانی آماده میسازند .

هرسه پهلوان تازه وارد برهنه شده‌اند و در حال پوشیدن شلوارهای چرمی میخچه هستند . این پوششهای ورزشی همچنانکه گفته شد تاریخ درازی دارد . ابتداء شلواری بوده که نطعی چرمین هم در جلوی آن قرار داشته و عیاران و شطاران پس از پوشیدن شلوار آنرا مثل پیش‌بند جلو خود می‌بستند و بابدن نیم برهنه وارد کارزار و نبرد و جانبازی میشدند .

این شلوار چرمین پوشیدن که‌صورت تکامل یافته همان شلوار و نطعهای قدیم است و نیز برهنه شدن که نشانه بی باکی از تیغها و تیرهای حوادث جنگ بوده نموداری بر حفظ سنت‌های پهلوانان باستان و عیاران و شطاران است .(۱)

شلوارهای چرمین تا پائین زانو میرسد . همه جای شلوارها با نقشهای گوناگون و ظریف گلدوزی وجقه‌دوزی وحاشیه دوزی شده است وسرزانوهای آنها بقدر ته کاسه‌ای برجسته تر میباشد .

پهلوان اول ، پهلوان اکبر عازم گود میشود . مشتمالچی (خادم) زورخانه تخته شنای محکم و خوش دستی بوی میدهد .

تخته‌شنا ، تخته‌چوبی است بدرازای ۷۰ سانتیمتر وپهنای ۸ سانتیمتر

۱- به بخش عیاری مراجعه شود .

وقطر تقریباً ۲ سانتیمتر که در زیر آن کمی از لبه عقب تر دو پاره تخته چوب کوچک شش سانتی کوبیده شده که تخته را تا ارتفاع خود از زمین بالا نگهدارد تا انگشتها و کف دست ورزشکاران که هنگام شنا آنرا محکم بچنگ میفشرند از زمین فاصله داشته باشد.



شنا رفتن

صدای ضرب متوالی وزنگ مرشد طنین می‌افکند و صدای صلوات‌حضار در فضا می‌پیچد و پهلوان اکبر وارد گود میشود.

وسط گود برای اوجا بازمیکنند و همان پیشکسوت که آداب شمارش شنا را بجا می‌آورد با رخصت طلبیدن از پهلوان اکبر شمارش خود را ادامه میدهد و پهلوان اکبر نیز باآنها هم آهنگ میشود.

دستها روی تخته شنابا فاصله از یکدیگر وپاها هم تاحد ممکن گشاده از هم چهارستون بدن روی زمین میشوند و بدن را بالا و بعقب و پائین رو بجلو بحرکت میاورند. نام این شنا شنای کرسی است.

- یاالله

همه باهم تنه خود را از عقب بجلو میکشند و سینه را روی تخته شنا جلو و پائین می‌آورند در این‌حالت‌بدن بجلوسرازیر است و بازوهازاویه میزند وورزشکاران بصدای میاندار جواب میدهند.

- یاالله

و دوباره بدن خود را در حین ادای کلمه یاالله بالا میاورند و بعقب میکشند و بحالت اول برمیگردند.

شمارنده‌شنا(میاندار) درهمانحال دفعات‌شنائی‌را که‌رفته‌اند میشمارد:

- دو چهل

و همه با هم روی تخته شنا فرو می‌آیند و بلند میشوند:

-یاالله

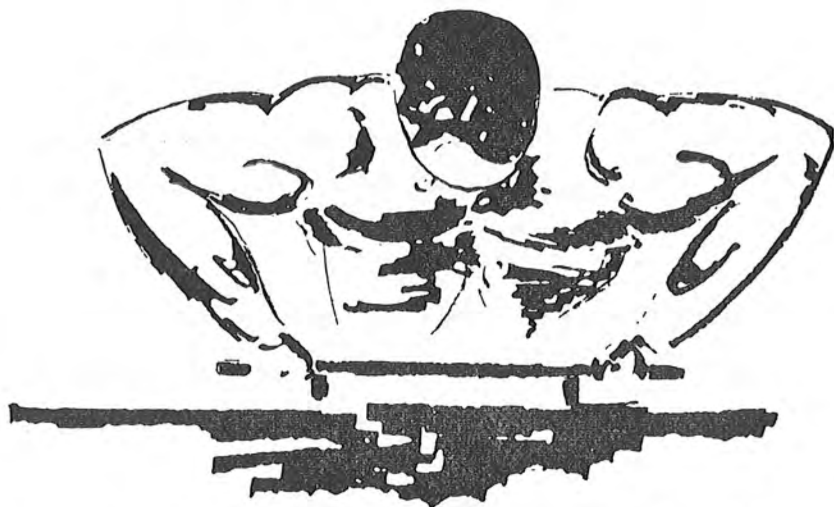
وشمارنده میخواند :

-علی علی

-یاالله

درحین حرکت شنا (فرود آوردن سینه روی تخته و برخاستن) همه‌از اول تا پایان دورشنا با هم یکصدا یاالله میگویند و شمارنده شنا (میاندار) دربین هر شمارش یکی ازکلمات مقدسه را برزبان جاری میکند:

«چهارچهل . . . . یاعلی . . . . . . ششچهل . . . یاامام رضا . . . . . هشت چهل . . . . »



شنا درمیان گود باشور وقوت‌ادامه دارد ومرشد دراین‌موقع استراحت میکند و خودرا آماده خاتمه شنا میسازد.

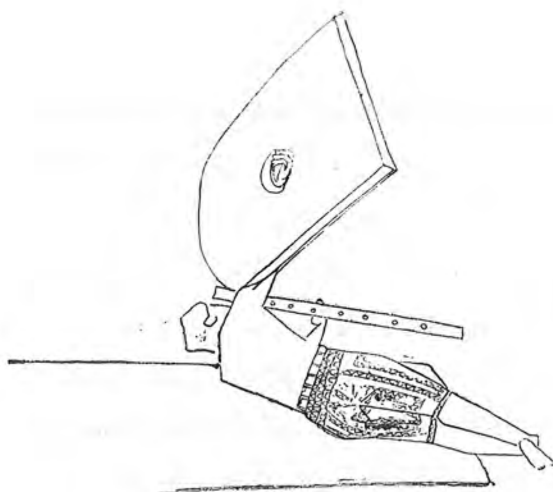
دو ورزشکاری که همراه پهلوان‌اکبر آمده بودند،حسن کربلائی‌حسین

ومحمودآقا باشلوارهای چرمین بطرف دیگر زورخانه که سنگها را قرار داده‌اند برای سنگ گرفتن میروند.

آندو، چون گودمملو از ورزشکار است وجای خالی برای تخته‌شنا گذاردن آنها ندارد، از شنا صرفنظر کرده‌اند.

هردو درکنار سنگها میایستند و بهم تعارف میکنند. محمود آقا حق تقدم را بحسن کربلائی حسین میدهد و او به پشت روی زمین دراز میکشد ودستها ی‌خود را ازبالای سر بطرف سنگها که بدیوار تکیه دارد دراز میکند. این یک جفت سنگ هرکدام شصت کیلو وزن دارند و رویهم از سنگهای کوچکتری که جفت هشتاد کیلو وزن دارند چهل کیلو سنگین ترند.

معمولاً سنگ را قبل از شنا رفتن میگیرند.



سنگ گرفتن

سنگها را از جادستیها گرفته بالای سر بلند میکند و شروع بحرکت مینماید. ابتداروی پهلوی چپ میغلطد ودست راست خودرا بالا میبرد وسنگ را بهوا بلند میکند و سپس دست راست را باسنگ پائین می‌آورد وروی پهلوی راست میغلطد و دست چپ را با سنگ بالا و بهوا میبرد.

محمودآقا (نوچه) برای برانگیختن شوق وهیجان سنگ گیر قبل از سنگ گرفتن و شمارش سرنوازی میخواند:

ـ دم بدم، قدم بقدم، بریکه سوار عرب وعجم، زبده اولاد نبی، یعنی بنام احمد، محمود، ابوالقاسم، محمد و بعشق ارادت و اجابت، بیحد و بیعدد صلوات (۱) و سپس شروع بشمارش سنگ بادعا مینماید (هرلفظی با باحروف و استعاره عدد معینی را میرساند).

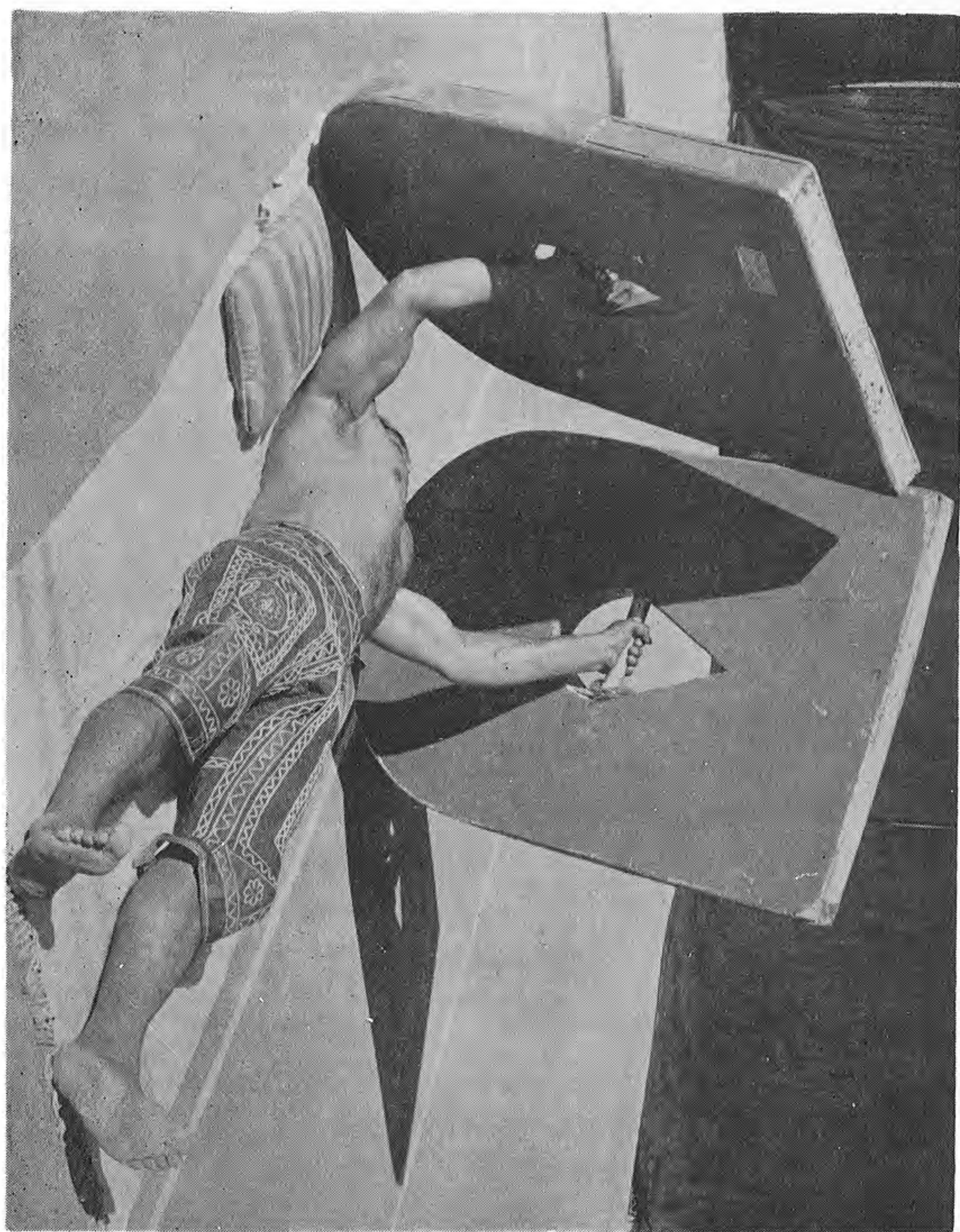
---

۱ ـ و یا این سر زانوی را میخوانند:

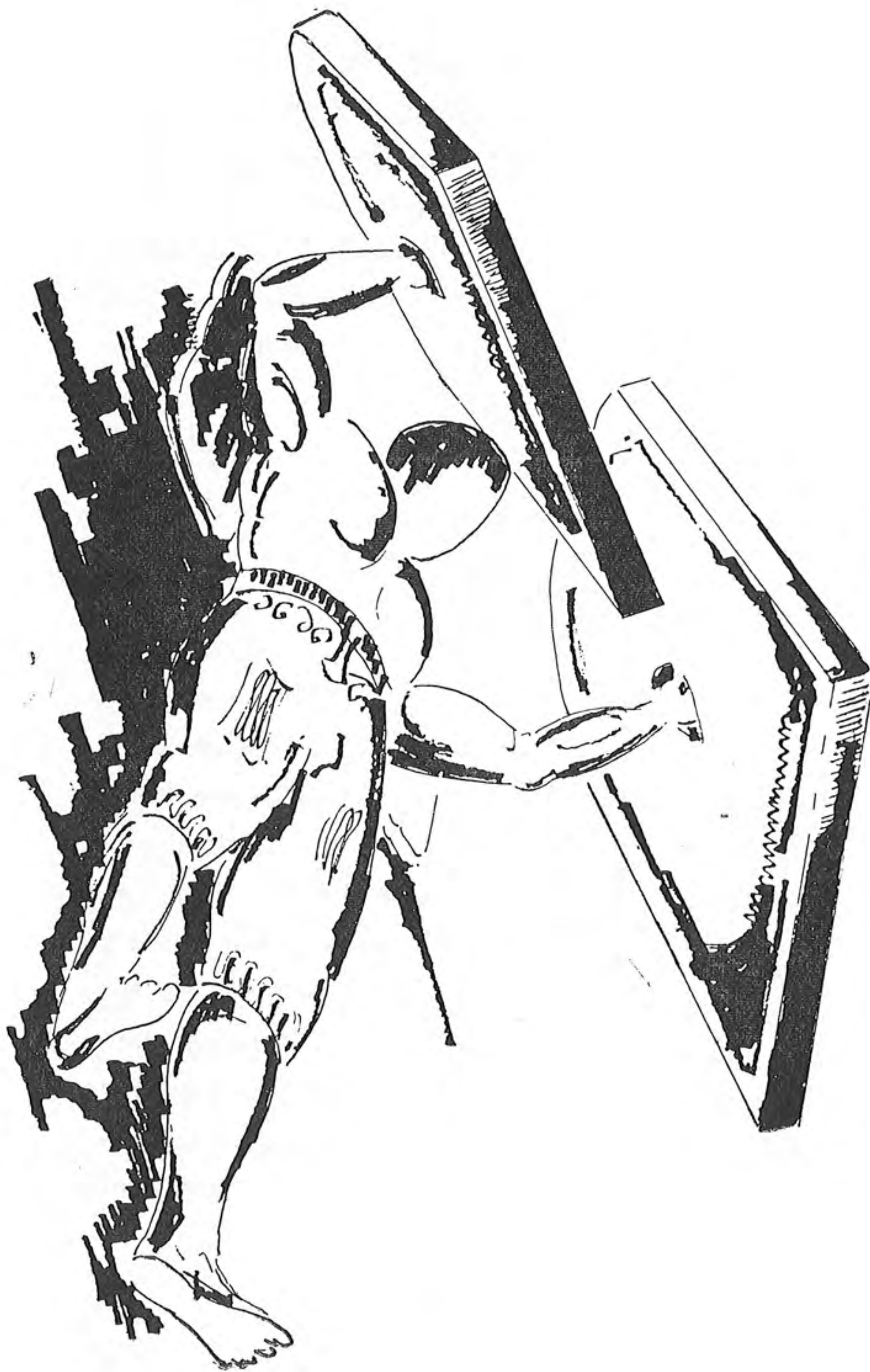
هر کار که میکنی بگو بسم‌الله — تا جمله گناهان تو بخشد الله
تاجان به‌تنت هست همین را برگوی — لا حول ولا قوة الا بالله

و همچنین میخوانند:

کشتی بگیر تا بشوی پردل و دلیر — سنگ بگیر تا نشوی خوار و ذلیل

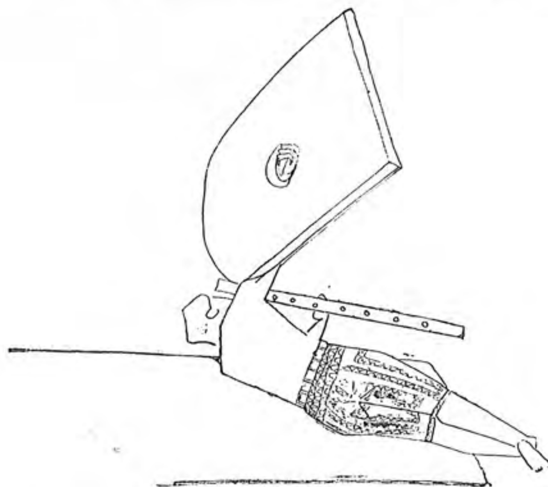


«ماشاءالله ، لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم . بسم الله الرحمن الرحیم .
«بزرگ است خدای ابراهیم
«دو نیست خدا
«سبب ساز کل سبب ، سید کائنات
«چاره ساز بیچارگان ، الله
«پنجه خیبر گشای علی .
«شش گوشه قبر حسین
«امام هفتم ، محبوب ملک بغداد
«قبله هشتم ، یا امام رضا
«نوح نبی‌الله
«کرم از علی ولی‌الله
«علی و یازده فرزندش برحق
«جمال قائم (ع) صلوات
«زیاده باد دین نبی
«چهارده معصوم پاک
«نیمه کلام‌الله
«شانزده گلدستهٔ طلا ، مدفون بالمدینه یارسول الله
«یکصد و هفده کمربسته مولا
«خدای هیجده هزار عالم و آدم
«ختم شاه نعمت‌الله ولی
«بیست ، آقای قنبر علی‌است
«یک بیست ، لعنت خدا برابلیس
«دو بیست ، ناز بازوی مردان عالم
«سه بیست ، ناز سرو سینه مردان عالم



«چهار بیست ، ناز چهار ستون بدنت
«پنج بیست ، ناز پنجه قوچاقت
«شش بیست ، شش ساق عرش مجید.
«هفت بیست ، یاامام موسی کاظم
«هشت بیست ، ثامن الحجج
«نه بیست ، جوادالعالمین
«سی جزو کلام‌الله
«ز آدم و حوا
«د گر نبی‌الله
«شعیب و
«یوسف‌و
«یعقوب
«پس خلیل‌الله
«ملائکان مقرب
«د گر زجبرائیل
«زصوت حضرت داود
«هم زمیکائیل
«یک چهل گرفتی ماشاالله
«دو چهل ، محمد مصطفی
«سه چهل ، علی‌است شیرخدا
«چهار چهل ،
«پنج چهل ، پنج تن زیر کسا
«شش چهل ، شهید دشت بلا
«هفت چهل ، فرزند دلبند مولا

«هشت چهل ، کشته زهر جفا
«نـه چهل ، برمنصور دوانیقی لعنت
«پنجاه هزار بار جمال شست بند دیو ، علی‌راصلوات .



ترتیب شمارش سنگ چنان است که اگر ازیک تاپنجاه رسید ،شمارنده باید شماره سنگ گرفتن را بطور معکوس از پنجاه تا یک برگرداند و این تـرتیب شمارش نباید از ۱۱۷ تجاوز کند و شمارنده مکلف است درصورت ادامه سنگ گرفتن شمارش را ختم و مجدداً ازیک بهمان‌آئین و ترتیب اول شروع کند .

نا گفته نماند که چون سنگ گرفتن ورزشی انفرادی است و دستجمعی نیست ، بوسیله ضرب و آواز مرشد راهبری‌نمیگردد ، بلکه تنها بهمان شمردن اکتفا میشود . البته برای ورزشکاری که درحال سنگ گرفتن است همان شمارش بوسیله یکنفر برای تنها او یکنفر خیلی‌اهمیت دارد و تقریباً تأثیری باندازه آواز و ضرب مرشد در او میکند .

جملات کوتاه شمارش‌سنگ ، درمجموع از اول الی‌اخر ترتیب وآهنگی دلنشین و هیجان انگیز دارد و آموختن آن چنان سهل‌الحصول و مؤثر در ذهن است که هر شنونده پس‌از چندین مرتبه استماع آنرا می‌آموزد. جملات کوتاه آن هرکدام کنایه و استعاره‌ای مناسب بر عدد مشابه و مورد نظر شمارنده سنگ میباشد.

مثلاً بعد از جمال‌قائم صلوات که کنایه از امام دوازدهم شیعیان‌است گفته میشود زیاده باد دین نبی ، یعنی بعد از امام دوازدهم امامی نیست ودین پیغمبر اسلام (ص) پاینده باد. یا نیمه کلام‌الله پانزده است. چون قرآن سی جزو است و شمارنده بجای عدد آنرا برزبان جاری میکند و شانزده گلدسته طلا کنایه از بارگاه و حرم مطهر حسین‌ابن‌علی (ع) است که ۱۶ گلدسته ومناره طلا دارد.

درعین حال که بشعر زیبائی میماند ، صورت کاملی از شعائر مذهبی شیعه و ذکر عمده‌ترین اصول عقاید ایشان نیز میباشد.

شنای کرسی باضرب
و شنای دوشلاقه و شنای پیچ

اکنون ورزشکاران در داخل گود ، پس‌ازدویست شنای کرسی‌شنای خودرا ملایم‌تر میکنند ومرشدبازدن به ضرب، اشعارحماسی‌می‌خواندوحرکت آنها را بهمان طمانینه شنای کرسی رهبری میکند. هربار نیم مصرع ازشعر را با صدای کشیده میخواند و ورزشکاران پس از اتمام آن با صدای ضرب یک شنا میروند. مرشد هرکلمه را در هر نیم مصرع میکشد و بعد از آن بضرب میزندو ورزشکاران رو به تخته شنا پائین میروند وبالا می‌آیند و منتظر ... :

«سخن‌آنچه گشتاسب(یک رگبارضرب) گوید همی » (با رگبار دیگر)
«که او راه دانش(یک رگبارضرب) نپوید همی » (با رگبار دیگر)
« بخواهد به دل (دارارا رررااااارام)مرگ‌اسفندیار» (دارارارررااااارام)
« که فرسوده با رستمش (دارارارررااااارام) کارزار » (دارارارررااااارام)

سپس حرکات‌شنا سرعت میگیرد و ورزشکاران شنای دوشلاقه میروند همچنانکه پی‌درپی و تند شنا میروند ، مرشد با ضربه‌های پرشور لاینقطع‌طبل حرکاتشان را هم‌آهنگ میسازد.

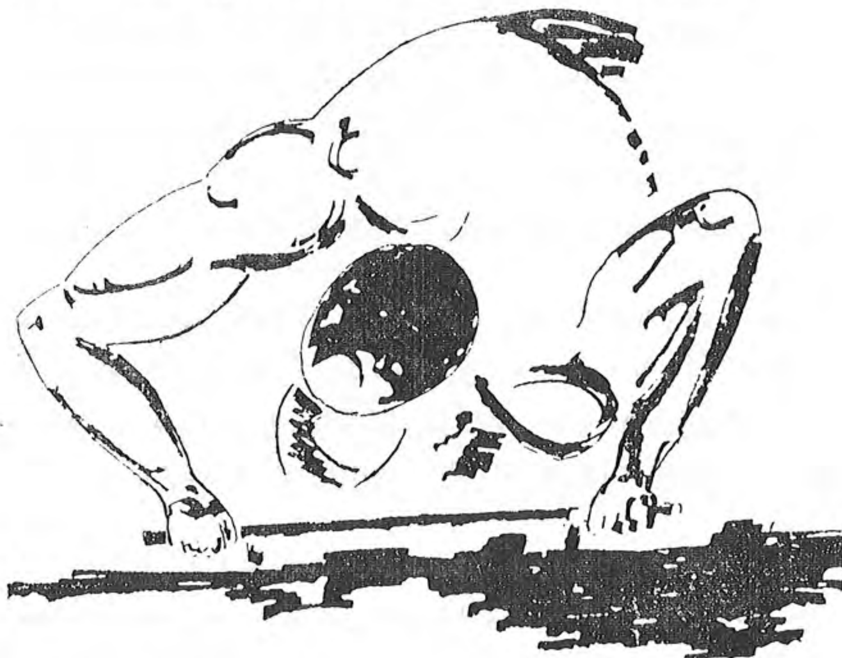
- داراراراررام ، رام دارام ، رام دارام . . . .

« که گفتت برودست رستم به‌بند   نبندد مرا دست چـــرخ بلند »

«اگر چرخ گردنده اختر کشد   که هر اختری لشکری بر کشد»
«به گرز گران بگسلم لشکرش   پراکنده سازم بهر کشورش»

پس از شنای دو شلاقه شنای پیچ میروند ، سینه‌ها روی تخته شنا پائین می‌آید ودر فاصله خیلی کمی بالای آن قرار میگیرد وبازوها زاویه‌میزنند ومرشد در حال شمارش شنا ضرب میگیرد :

«یکی و دوتا . . . . سه‌تا و چهارتا . . . . . پنج تا و شش‌تا . . .»



- دارارام ،دارارام-دیری ریم ،دیری ریم-دارارام ،دارارام-دیری ریم ،دیری ریم -

و ورزشکاران هم آهنگ بشماره یک ، روی شانه چپ فرود می‌آیند و سمت چپ سینه تا حد تماس به تخته شنا نزدیک میشود و زاویه دست چپ

به‌ده درجه میرسد و شانه و سمت‌راست سینه بالا میرود و زاویه دست‌راست‌تا ۶۰ درجه باز میشود و سر وسط آن قرار میگیرد و تمام بدن با پاهای جفت بهم به سمت چپ روی پهلو میگردد.

و بشماره دو، همین حرکت با وضعی که گفته شد با بطرف راست گشتن بدن انجام میگیرد.

میاندار با یک حرکت سرپا می‌ایستد و مرشد زنگ میزند و پایان شنا اعلام میشود. همه‌بپا می‌خیزند و تخته شناها را درجای مخصوص خود که زیر سردم مرشد است میگذارند. پهلوان اکبر باصدای بلندی میگوید:

ـدست و پنجه مرشد درد نکند.

دو ورزشکاری که همراه پهلوان اکبر آمده بودند وارد گود میشوند مرشد برای اولی بضرب میزند و برای دومی طلب صلوات میکند.

اولی، حسن کربلائی‌حسین مرحله اول ورزش سنگ گرفتن را بجا آورده ولی فرصت انجام مرحله دوم شنا را نیافته‌است.

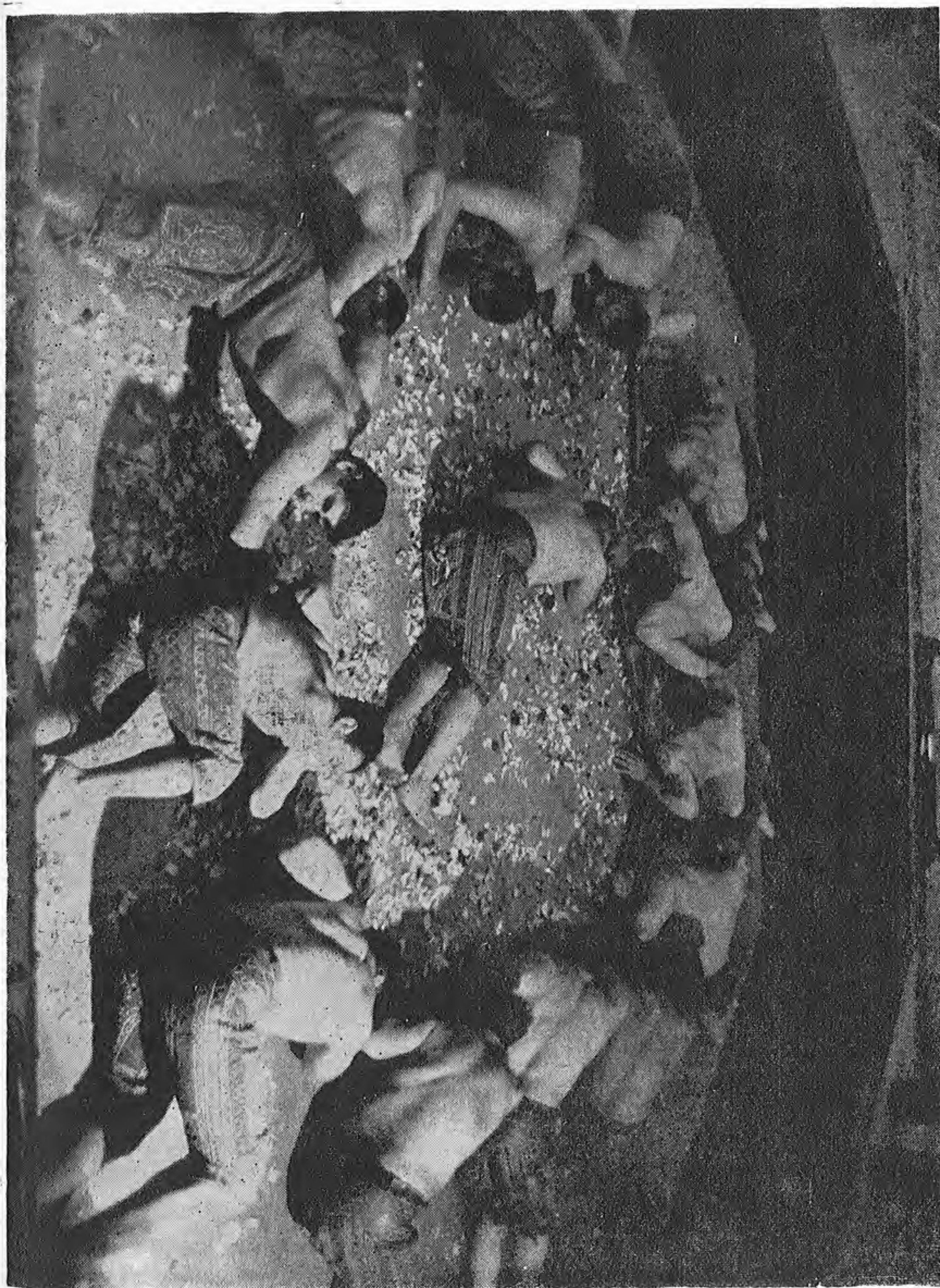
و دومی، محمودآقا هیچکدام از دو ورزش اولیه‌را انجام نداده است.

۱ - سنگ گرفتن.

۲ - شنا رفتن.

تعداد دفعات شنا ممکن است تا هزار برسد. این اندازه شنا در همت ورزشکاران نیرومند و پیشکسوت می‌باشد. در گود آنهائی که از همقدری (رقابت) با ایشان در بمانند یکی در میان و یا دوتا در میان شنا میروند. یا زانوهای خود را بزمین گذارده فقط سرتکان میدهند.

شنا برای تقویت تمام ماهیچه های بدن‌خاصه سرشانه ها و بازوها است. شنا در طلب است و بخاك افتادن. در این مقام عبادتی کبیر وشمار

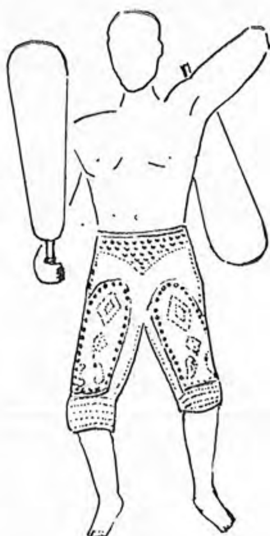


میرود هنگام شنا در خاك از سر هرسوئی بانگ الله الله و علی علی در طلب برمیخیزد .

در قدیم بعضی دعاها مثل جوشن کبیر و جوشن صغیر خوانده میشد ومیاندار هنگام شمردن شنا کلمات آنرا برزبان میراند وورزشکاران با هرشنائی که میرفتند جواب میدادند «یاالله» اینک سطری ازجوشن کبیر را که میاندار میخواند و ورزشکاران بعد از ذکرهر اسمی به‌اسماء جواب میدادند: «یاالله» در اینجا می‌آوریم :

« الهم انی اسئلک باسمک یاالله ، یارحمن، یارحیم، یا کریم ، یا مقیم یاعظیم ، یا قدیم ، یا علیم ، یا حکیم ، ..... یا سیدالسادات ، یا مجیب‌الدعوات ، یا رافع‌الدرجات ، یا ولی‌الحسنات ، یا غافرالخطیئات . . . یا دافع‌البلیات ، این اسماء از هزار ویک اسم خدا است که بترتیب الی‌آخر ادامه می‌یابد و همچنین دعای توسل نیز ذکر میشد .

آدمی که از خاك برخاسته و سرانجام بخاك میرود ، باید در خاك هم در مقابل آفریننده خود عبادت و ورزش کند و بدن خاکی خودرا از نفخه آن نیرومند سازد . اینست حکمت شنا رفتن و ذکر گفتن .



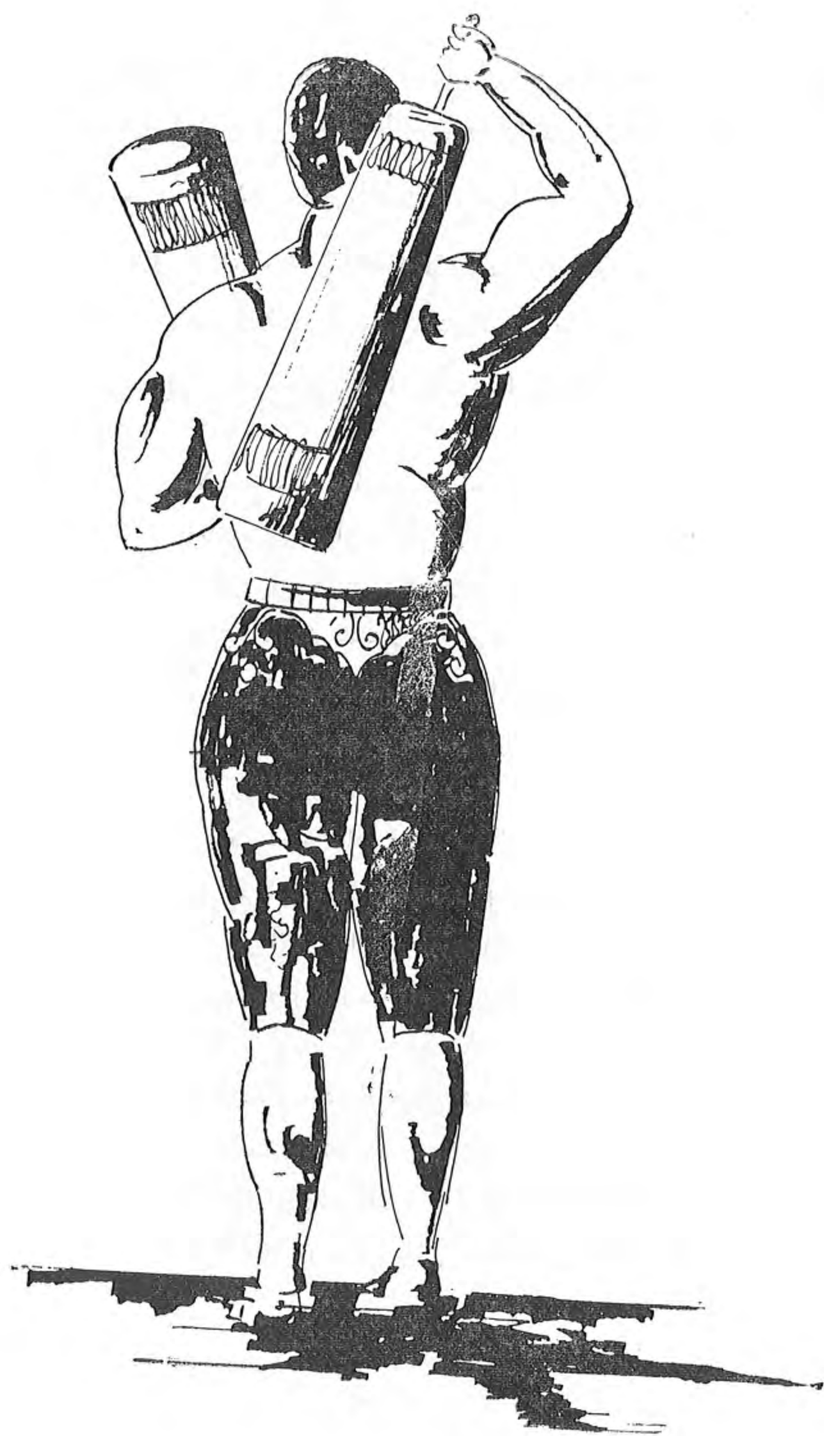
میل گرفتن (گَوُرْگِه)

ورزشکاران درحالیکه هر یک در حدود خود، پیرامون گود، درحرکتند، برای برداشتن و یا انتخاب میل های درخور نیروی خود، بطرف آنها که نزدیک گود دریک طرف ردیف چیده شده‌اند دست دراز میکنند و هر کس یک جفت برمیدارد. خادم (مشتمالچی) زورخانه میلهای مورد نیاز آنها را که دور از دسترس قرار گرفته در اختیارشان میگذارد.

میل که در بدو پیدایش شبیه گرز و از چوب و آهن ساخته شده بود و در ورزش هم برای پرورش بدن بمنظور مهارت در گرزکوبی بکار میرفته امروز از چوبهای سخت نارون و گردو وزبان گنجشک وفوفل و ارژن و کیکوم ساخته میشود که بدنه‌ای جسیم واستوانه‌ای بادسته‌ای کوتاه دارد هرجفت میل از ده کیلو تا سی کیلو وزن دارد.

ورزش با میل چند نوع است:

۱ - گورگه (به فتح گ - ضم و - سکون ر - کسر گ)
۲ - چکشی
۳ - میل بازی



پهلوان اکبر در وسط گود قرار میگیرد و همه باطلب رخصت میلها را بر شانه‌ها میگذارند و مرشد ابتدا ضرب سرنوازی گورگه را میگیرد :

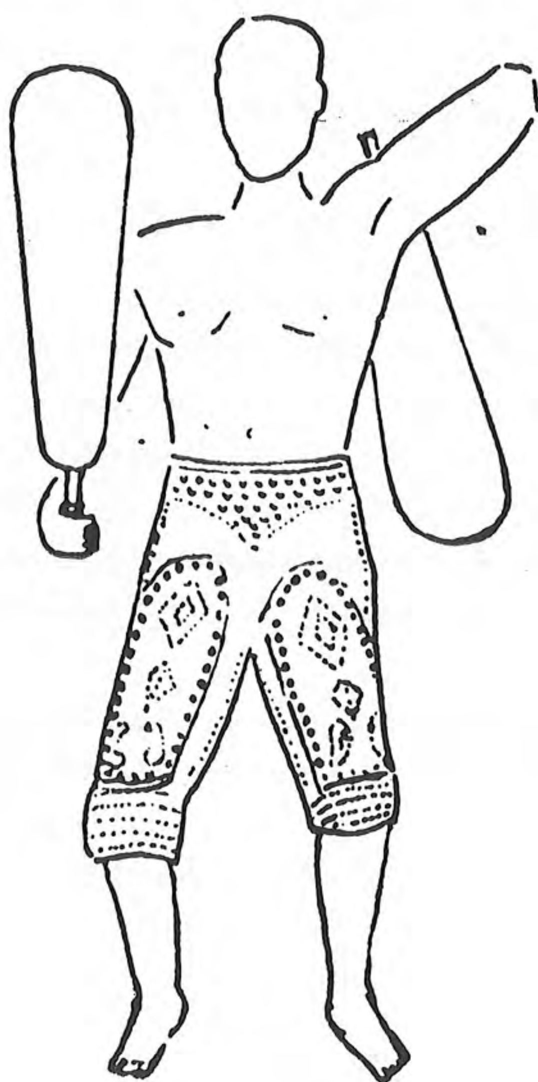
-ریم دادادام - ریم‌دادادام - ریم‌دادادام - ریم‌دادا دام-

و پس از آن ضرب را آهسته و سنگین‌تر میگیرد :

- دیم‌دالادام دیم‌یم - دیم‌دیلی‌دیم دیلی‌دیم -

و شعری را که مخصوص نصیحت و ارشاد نوچه‌هاست بآهنگ ضرب میخواند :

دلا بر خیز پائی بر بساط خود نمائی زن
برندی سر برآر، آتش بر این زهد ریائی زن
درآی درحلقهٔ مستان ودرکش یک‌دوپیمانه
بمستی ترک هستی کن دم از فرمانروائی زن
کمربربند درخدمت، چونی ازخویش خالی‌شو
زبی برگی بجو برگ و نوای بینوانی زن
بخلوتخانهٔ وحدت درآی، از خویش یکتا شو
قدم در عالم جان نه، دراز خود ربائی زن
زره گم کردن، اندرظلمت آباد هوس تا کی؟
بر آ و آتش اندر آرزو های هوائی زن
به‌مردی وارهان‌خودرا، از این دیوانگان بگسل
بشهر آشنا آی و صلای آشنائی زن
زپاافتاده‌ای، درراه وصل دوست‌خیزای«فیض»
دو دست استعانت در جناب کبریائی زن
چوعطار ازهوی‌بگذر، به ترک هردوعالم گوی
پس آنگه در سخن گفتن دم از طور سنائی زن



ورزشکاران شروع به‌میل گرفتن میکنند - چپ - راست ، چپ - راست . میلها دور کتفها بچرخش در می‌آیند . وقتی دست چپ میلی را یکدور در یکطرف بدن در مدار شانه و پشت و پهلو و سینه میچرخاند ، دست دیگر میل خود را راست رو به بالا نگهمیدارد .

پس از اتمام گورگه همراه با غزل ، ضرب چکشی و حرکات سریع گورگه آغاز میگردد .

- دیرررررر دادادا - دیررررررردادادا - دیررررررردادادا -

بآهنگ ضرب مرشد میلها با دواری لاینقطع یکی پس از دیگری دوطرف‌شانه‌های ورزشکاران‌میگردند .چنان بسرعت که گوئی‌جنگ‌هولناکی با گرز در گرفته است .

پهلوان اکبر رو به‌سردم‌ایستاده باحرکات‌خود ورزشکاران را راهبری میکند . دستهای مرشد با ضربه های مختلفی بطبل میکوبد . بازوها و کتفها گرم کارند .حضار خیره این‌صحنه پرشور و عملیات‌خستگی‌ناپذیر ورزشکاران هستند . هرچه میگذرد ، دوار میلها شدید تر میشود و ضرب مرشد تندتر و پرصداتر .

یکربع ساعت گورگه و میل گرفتن چکشی ادامه می‌یابد ، مرشد در لحظه سریع‌ترین دوار میلها بزنگ میزند و طلب صلوات میکند و ختم میل گرفتن را اعلام میدارد .

میلها از سرشانه‌ها فرود می‌آیند .



میل بازی (۱)

پهلوان اکبر یک جفت میل بازی که ازمیلهای گورگه کوچکترند ، ازخادم (مشتمالچی) میگیرد ، دسته این میلها اندکی بلندتر ازسایرمیلها است. وسط گود می‌ایستد ومیلهارا بالنگر بالاوپائین حرکت میدهد. مرشد بتناوب‌ضرب میگیرد وکلماتی را با صدای بلند وکشیده ادا میکند :

ـ آی . . . . شیر بیابان نجف، علی اژدر در . . . . . . گو پیلتن . جمال محمد صلوات بفرستید.

ـدارارراام ـ دارارررام ـ

آهنگ طبل ابتدا با ضربه‌های کوتاه و مقطع است و گردش و چرخش میلها را در دست پهلوان همراهی میکند.

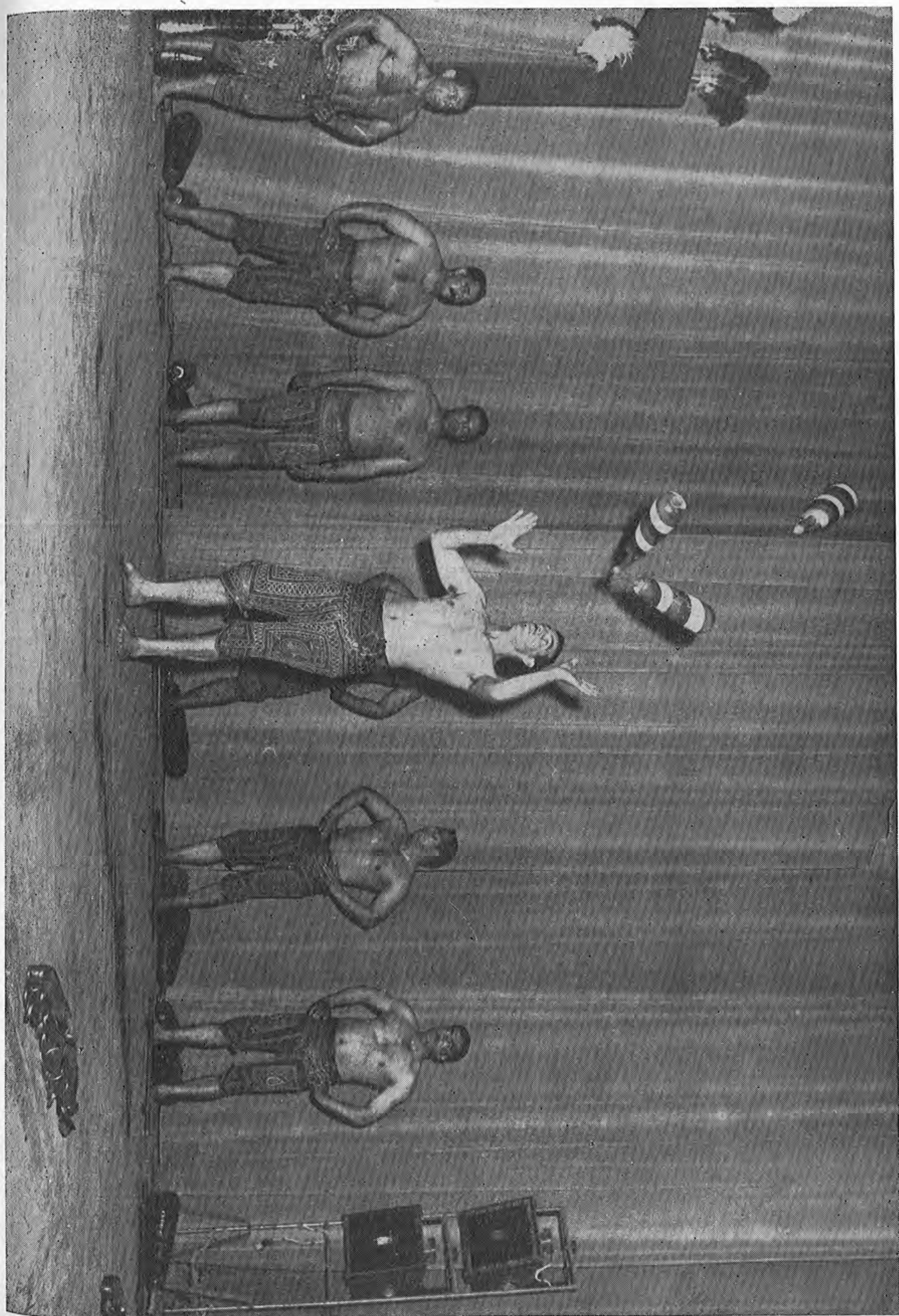
کم کم میلها بالا و بالاتر پرتاب میشوند. پهلوان اکبر یکدفعه میل دست راست خودرا بشدت بهوا پرتاب میکند. میل ازسقف گذشته تا میان فضای بادگیر میرود و فرود می‌آید.

وپهلوان درمیان‌زمین وآسمان‌آنرا میگیرد وبی‌درنگ میل دست‌چپ‌را بهوا می‌اندازد. این هنرنمائی هربار پرشورتر میشود هرگاه یک میل فرود می‌آید میل دیگر بهوا پرتاب میشود.

پرتاب میل‌ها کوتاه تر ولی مشکل‌تر میگردد. بدین نحو که دست

---

۱ ـ میل‌بازی معمولاً قبل از گورگه انجام میگیرد.



پهلوان اکبر میلها را چنان بضرب دست در هوا بچرخیدن در می‌آورد که بچشم بیننده ، دسته ازته میل باز شناخته نمیشود . میل دست چپ مثل فرفره در هوا میچرخد ودردست او فرود می‌آید و میل دست راست بلافاصله بهمان شکل در هوا بچرخش می‌آید . ضرب مرشد پی‌درپی نواخته میشود :

- دارا رررررررررررررررراام -
- دارا رررررررررررررررراام -

سپس پرتاب میل با چرخش از زیر کتف شروع میشود . میل از زیر کتف رها میشود و در مدار معینی چرخ زنان درهوا میگردد و پهلوان اکبر هر کدام را با نیم چرخی که به بدن خود میدهد ، در مسیرش درهوا میگیرد در این وقت میل ازدست چپ پهلوان درمیرود وپهلوان میل را قبل ازآنکه روی زمین بیفتد بسرعت می‌رباید ، ومرشد محکم بطبل میزند وضرب گرفتن را ادامه میدهد و فریاد میزند :

-علی یارت . . . . بر چشم بدلعنت . . . صلوات بفرستید .

حضار باشور و حرارت صلوات میفرستند و پهلوان اکبر بازی دیگری آغاز میکند .

هردو میل را با دواری سریع بهوا می‌اندازد . میلها دردو نقطه بردیف در سوازات هم می‌چرخند و دایره میرنند و پائین می‌آیند و دستهای پهلوان هردو را در همان نقطه پرتاب میگیرد و بلافاصله باز همان حرکات را باشدت بیشتری تکرار میکند و مرشد در حالیکه ضرب میگیرد بناز دست پهلوان بزنگ میزند و فریاد میکند :

-آی سپهسالار حسین . . . . .

- دا ررررررررام -
-دا ررررررررام -



میل بازی

پهلوان بازی دیگری شروع میکند. دسته هر میل را در حالیکه بدنه آنها رو به پائین است تا سرشانه بطور عمود به‌بالا می‌اندازد و با کف دست محکم به ته‌میل میزند. میل مثل فلکه پروانه مقابل دست‌او میچرخد و وقتی چرخش میل تمام میشوددسته آنرا می‌قاپد ومیل‌دست دیگر را بهمان روش ببازی میگیرد و ادامه میدهد و مرشد بنا بوضع حرکات او ضرب میگیرد.

- رام دادادیم رررررام ، رام دادادیم رررررام -

- رام دادادیم رررررآم ، رام دادادیم رررررآم -

و مرشد با غرور فریاد میزند :

-آی . . . . ناز دستت. جانم. ماشاءالله

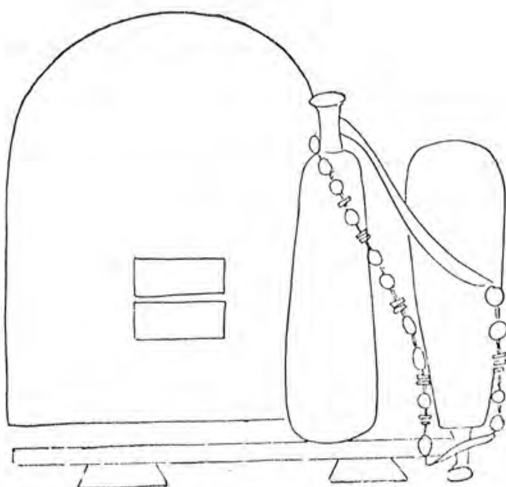
هنگامیکه بازی‌همچنان درکمال و گرمدستی طول میکشد. باز مرشد در حالیکه متوالیاً ضرب میگیردمیگوید :

-آی طوفان کربلا . . . . . ناز جان شیرین کار . . . صلوات‌ختم کنید.

تمام حضارکه با شیفتگی مراقب دقائق حرکات او هستند با حرارت وعلاقه صلوات میفرستند. وبالاخره پس از چند چشمه بازی دیگر هنگامیکه شور و جذبه حضار بنهایت درجه میرسد مرشد بزنگ میزند و ختم میل بازی با صلوات اعلام میشود.

از هر طرف به پهلوان اکبر دست مریزاد و خسته نباشید میگویند وپهلوان اکبر دعا میکند :

-دست و پنجه مرشد درد نکند . خداوند بهمه عزت و سلامت بدهد.



مهمترین آداب و رسوم رایج زورخانه

ناگهان دریکطرف گود کشمکش دوستانه و ملاطفت‌آمیزی درمیگیرد محمود آقا نوچه پهلوان اکبر میخواهد زیردست ورزشکار دیگری بایستدولی او ممانعت میکند و میگوید :

ـ نه ، نه ، جان شما نمیشود . . .

محمود آقا بدان سبب میخواهد زیردست دیگری بایستد که نسبت باو فروتنی نشان‌دهد ، حرکات ورزشی ورعایت نوبت در گود زورخانه چنان منظم و دقیق است که هر شخص ناواردی در اولین تماشا تصور میکند که این صحنه‌ها با تمرینهای قبلی صورت میگیرد . اما در حقیقت تمرین قبلی درکارنمی‌باشد ، بلکه آئینی که برآن حاکم و مترتب است کارگردانی ورزش پرتنوع گود را برعهده دارد .

هر ورزشکاری به محض دخول بگود خم میشود و دست راست خودرا

به کف گود میزند و پس آندست را به نیت خاك بوسی آستان پهلوان پرور زورخانه بلب برده و میبوسد و بعد در جای و مرتبه خود می‌ایستد.

هرقسمت از گود زورخانه درجای خود مقامی دارد.

وسط گود جای میاندار است که رو بمرشد میایستد وباهماهنگی باوی سایر ورزشکاران را راهبری میکند.

دومین جایگاه، یا مقام، بعد از میاندار روبروی میاندار وزیر سردم ایستادن‌میباشد. در این جای سادات (اولاد علی علیه‌السلام) پیشوای شیعیان، صرفنظر از سابقه، باحترام جدشان پیغمبر اسلام قرار میگیرند. بعد از سادات دومین و سومین وچهارمین وپنجمین الی آخر الاهم فی‌الاهم زیر دست یکدیگر می‌ایستند.

بجاست یادآور شود ورزش بالباس در زورخانه ناپسند و زشت شناخته شده و براصل آئین فتیان ممنوع باشد.

و نیز ورزش برای جوانان نابالغ درگود ممنوع است. در قدیم که ریش علامت بلوغ بود میگفتند ریش باید آنقدر باشد که به شانه گیر کند.

گویند نوجوانی که تازه‌موی عارضش رسته بود وهنوز چندانکه باید برشانه نمیآمد، پیش از آنکه بایست وارد گود شد ودر ورزش با ورزشکاران و پیشکسوتان هماهنگ شد.

ورزشکاران که همه محاسنی به اندازه وکافی داشتند و در کار ورزش آداب ورسوم را رعایت میکردند و می‌پنداشتند اگرنوجوان زودتر از موقع معین وارد گود شود و همپای ورزشکاران بالغ وسابقه‌دار ورزش کند تن کوفته و پی سوخته خواهد شد، براو رقت آوردند.

وقتی ورزش تمام شد همه از گود خارج گشتند. یکی از پیشکسوتها جلوی آینه ایستاد وریش خودرا شانه زد و ورزشکاران دیگرهم شانه را دست بدست گرداندند وهر کدام جلوی آینه ریش خودرا شانه زدند و آنگاه شانه رابدست آخرین نفر که آن نوجوان بود دادند او که نزاکت رفتار و منظور آنانرا به رعایت حال خود دریافت شرمنده شد و از آنجا که نمیتوانست روح پهلوانی خود را خوار به بیند و هم بمردانگی خود ایمان داشت خواست حق خود را برای ورزش در گود ثابت کند، شانه را گرفت وسخت درموی اندك ونورسته صورت خود فرو برد و دندانهای شانه در پوست و گوشت، روی موی نورسته عارضش قرار گرفت و از امتحان سربلند بیرون آمد. ورزشکاران و پیشکسوتان به‌مردانگی او آفرین گفتند و روز دیگر در کنار مردان ورزشکار در میان گود ورزش کرد.

ازآنجا که زورخانه و گود جای پاکان وجوانمردان ونیك‌نفسان است باید درآنجا پاك وسطهر بود و ازشوخی و گفتار و رفتار زشت دوری جست و نیز ازاستعمال‌مواد غیرطبیعی‌مثل دخانیات ومشروبات نجس خودداری کرد.

در گود زورخانه، ثروت وموقعیت اجتماعی ارزشی ندارد. تنهامقام کسوت ورزش وتقوی و طهارت است که برمراتب تقدم و تأخر فرمان میراند. من باب نمونه باید مراتب تشریفات واحترام‌ورزشکاران هنگام ورود به زورخانه ونیز مراتب‌ردیف ایستادن آنها هنگام ورزش را در گود خاطرنشان ساخت.

گلریزان از سنتهای دیرین زورخانه است که بمناسبات معینی برپا میشود:

برای کشتی گرفتن دو پهلوان - برای آشتی دادن دو ورزشکار پیش

کسوت که از یکدیگر کدورتی داشته باشند ـ برای استعانت کسی که به کمک احتیاج دارد ـ برای افتتاح زورخانه ویا بسبب مقتضیات مالی زورخانه‌ها ـ برای رواج و رونق دادن ورزش درمحل ـ برای احترام مقدم پهلوانی که از شهری دیگر آمده باشد.

تشویق با صلوات ویا تشبیه ورزشکار به یکی از پهلوانان شاهنامه، صورت میگیرد. مثل گفتن سام نریمان.... سهراب یل.... رستم پیلتن و یا طلب یاری از مقدسین مذهبی برای آنها مثل علی نگهدارت. امام هشتم یارت....

و نیز برای تشویق درگود، بخصوص هنگام عزم ورزشکار به چرخ، مرشد متناسب سن ـ جوانی، پیری، نیرومندی، شغل ونام و وضع اجتماعی اشخاص اسامی اولیاء مقدس دین را صدا میکنند.

جوانی را که درمراحل ابتدائی ورزش باشد، علی‌اکبر حسین. شخص ارتشی را سربازکوی حق. مرد پر سابقه و متوسط سالی را که نیرومند هم باشد سپهسالار حسین و از آن سالمندتر را سپهسالار علی. قصاب راجوانمرد قصاب و پیر مردان را حبیب ابن مظاهر یا پیر سحرخیز. بمردان بلند قامت علمدار حسین و هنرمندان ورزش باستانی را نازجان شیرین کار. سادات را سرور کائنات یا برخلق خوش محمد صلوات وبسیاری از این اصطلاحات و عناوین تشویقی نیز درجای خود بکار میرود.

اینگونه تشویقها غالباً در زورخانه‌ها توأم با کف وهورا نمی‌باشد.

کباده و چرخ از ورزشکاران مبتدی شروع و به پیشکسوتها ختم میشود.

سایر آداب و رسوم که توأم با حرکات ورزشی است هر کدام موقع شرح عملیات وصف خواهد شد.



چرخیدن

ورزشکاران دور گود دست بسینه ایستاده‌اند و مشتمالچی (خادم) بر شانه هر کدام لنگی‌ می‌اندازد . آنها لنگ‌را دور تنه خود می‌پیچند پهلوان اکبر که از میل بازی بنشاط آمده چند دعا بر زبان میراند .

یکی‌ از کم سابقه‌ترین ورزشکاران از پائین‌ترین جایگاه خود وسط گود می‌آید و از پهلوان اکبر طلب رخصت میکند و مرشد پیش‌درآمد ضرب چرخ قجری مینوازد . ورزشکاری که میخواهد بچرخد با حرکات کسی که بخواهد برای پریدن از روی مانعی دورخیز کند ، چهار قدم براست و چهار قدم بچپ سرپنجه پا از اینطرف گود بآنطرف قدم برمیدارد و مرشد صدا برمیدارد . .

ـ آی . . . . . داماد حسین ، قاسم ابن‌حسن

و ناگهان با طمأنینه شروع بچرخ میکند .

ضرب مرشد آرام ولی متوالی ، هماهنگ سرعت چرخ ادامه می‌یابد .

ـ رام‌دادادام ـ رام‌دادادام ـ رادادادام ـ

چرخ زننده دستها را بموازات شانه در دو طرف بدن کشیده نگهداشته و پای چپ‌را ، پایه چرخ بدن وپای راست را وسیله تحرك ساخته هربار بزمین میزند و بدن خود را بروی پای چپ بدوار می‌آورد و دور خود میچرخد .

این حرکت چرخ ساده است ، چرخ زننده تا حدود توانائی بدور خود

میچرخد گاهی سرعت چرخ چنان شدت می‌یابد که بدن چرخ زننده هنگام چرخ به‌تیر چوبی شبیه میشود ودیگر دستها وسایر اعضاء بدن بطور مشخص بچشم نمی‌آید.

هنر چرخیدن یکی از کارهای ظریف و دقیق ورزش باستانی است که مورد توجه فوق‌العاده ورزشکاران میباشد. گاهی پیش و یا بعد از چرخ شیرین کاریهائی مثل پشتک زدن و وارو زدن چاشنی میشود.

ورزشکاران یکی پس از دیگری وسط گود می‌آیند و با آهنگ ضرب مرشد میچرخند و بجای خود برمیگردند. دو ورزشکار یکدفعه وسط گود می‌آیند و بعزم چرخ با نوك پنجه پا، تا سر دیگر گود درحال شلنگ‌برداشتن حرکت میکنند و بعد باهم در گیر میشوند ویکدیگر را ازچرخیدن منع‌میکنند این دو نفر یکی حسن کربلائی حسین است که میخواهد زیر دست محمود آقا که سنگ گرفتن او را شماره کرده بود بچرخد و نسبت باو کمال تواضع و فروتنی را نشان بدهد.

هر کدام میخواهد قبل از دیگری یعنی زیردست بچرخد. هردودست برشانه هم نهاده‌اند و یکدیگر را بجای خود سوق میدهند.

ـ خواهش میکنم.. بفرمائید.. نه نه نه..

ـ نه جان شما غیرممکن است.

بالاخره حسن کربلائی حسین با تشکر کنار میرود و محمود آقا رخصت دیگر میخواهد و با قدمهای بلند بسر تا سر گود شلنگ برمیدارد و مرشد زیر پای او ضرب مقدماتی میگیرد. ابتدا محمود آقا دستها را به محاذات شانه میگیرد و ساده میچرخد. ضرب مرشد یك ریز است و با هردو دست به طبل میکوبد.

ـ داررام ـ داررام ـ داررام ـ داررام... داررام ـ

کم کم باضربات تناوبی و یک ضربه محکم به‌طبل ، حرکات سه چرخ و یک تکپر را که نوع مشکل چرخ است راهبری میکند .

- ریم داراررام - ریم‌داراررام - ریم دارارارم-

محمود آقا سه شماره (سه دور) گرد خود میچرخد و شماره چهار (دور چهارم) را بهوا میجهد . سه چرخ و یک تکپر یکی از چرخهای پرهیجان و پرجنبش است . این حرکت بقصد چالاك شدن و ریزش گوشتهای شل و کف و غیر عضلانی بدن صورت میگیرد و نیز گویند صفرا و زردآب بدن را مرتفع مینماید .

چرخ درابتدا بمنظور چالاك شدن در حرکت وبآسانی دورخود گشتن در مواقع جنگ و ستیزه تمرین میشده است .

چرخ همچنانکه گفته شد بترتیب مدارج‌سابقه ورزشکاران انجام میشود هر کس که سابقه و کسوت پهلوانی طولانی‌تر دارد ، دیرتر و عقب‌تر میچرخد و آنکه جدیدتراست جلوتر از همه میچرخد .

در چرخ کسی که سابقه‌ای در ورزش باستانی داشته باشد صلوات میفرستند .

در چرخ شیرینکار و آنکه سابقه دیرینه در پهلوانی دارد زنگ میزنند .



پای زدن

میاندار پهلوان اکبر ، آخرین دور چرخ خود را با شروع پای زدن تمام میکند . ورزشکاران درجای خود مستقر میشوند و به پیروی از میاندار پای میزنند ومرشد با طمأنینه ضرب میگیرد و ورزشکاران هریک درجای خود آهسته شروع به پای زدن میکنند .

- رام دادادام - رام دادادام - رام دادادام - رام دادادام -

پای ملایم که پای اول نامیده میشود با اشاره حرکت دست میاندار سرعت میگیرد :

- ری دیم دام - ری دیم دام - ری دیم دام - ری دیم دام . . . -

و بعد تبدیل به پای چکشی میشود و مرشد زنگ میزند و یکی از غزلیات حافظ را به آهنگ ضربی میخواند و باضرب پایکوبی تند ورزشکاران را راهبری میکند .

الا یا ایها الساقی ، ادر کاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ، ولی افتاد مشکلها
ببوی نافه‌ای کاخر ، صبا ، زان طره بگشاید
زتاب جعد مشگینش ، چه خون افتاده دردلها



مرا در منزل جانان، چه امن عیش، چون هردم
جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها
شبی تاریک وبیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما ، سبکباران ساحلها

....

....

ورزشکاران در حال پای زدن مثل کسی هستند که بشتاب میدود ، منتها دونده قدمهایش را با شلنگ بجلو برمیدارد و مسافت طی میکند ، ولی پازننده قدمهایش را در همانجا که برداشته دو باره فرود می‌آورد ودر یک نقطه حرکت میکند.

پهلوان اکبر پای چپ را بزمین میزند و بهوا میپرد ودست راست خودرا بالا میبرد و وقتی پای راست را بزمین میزند و بهوا میپرد دست چپ را بالا میبرد این حرکت پای جنگلی هم نام دارد.

پای زدن بر چهار نوع است :
۱ - پای چپ و راست یا پای اول
۲ - پای چکشی
۳ - پای تبریزی اول ودوم
٤ - پای چپ و راست یا پای آخر.

پای زدن مثل نوعی سماع صوفیانه است که ورزشکاران باستانی به‌آهنگ ضرب و اشعار عرفانی و تغزلی بآن مبادرت می‌ورزند.

ونیز حرکتی از تمرینات شاطران میباشد که خودرا برای دویدن چالاك میساختند. همچنین شلنگ انداختن در مراحل آخر پای زدن یکی دیگر از فنون تعلیم شاطری است.

چنانکه گفته شد پای زدن نوعی قدم رفتن ودویدن است ، منتهی دویدن دریک نقطه ثابت. بدینوسیله تمام ماهیچه های بدن در حال پای زدن بحرکت میآید.

میاندار پهلوان اکبر، پس از اتمام پای دوم وسط گود می‌آید وخیلی ملایم دور دایره‌ای گرد خود میچرخد و در همانحال دستهایش را حرکت میدهد و نرمش میکند و ورزشکاران نیز دراین مدت دور گود می‌ایستند و استراحت میکنند و مرشد برای انبساط خاطر اشعار تغزلی میخواند و با سرانگشتان ضرب ملایمی مینوازد :

آن شکر خنده که پرنوش دهانی دارد
نه دل من که دل خلق جهانی دارد
بتماشای درخت چمنش حاجت نیست
هرکه در خانه خود سرو روانی دارد
کافران از بت بیجان چه تمتع دارید
باری آن بت بپرستید که جانی دارد
ابرویش خم کمان ماند وقدش چون تیر
کس ندیدم که چنین تیر و کمانی دارد
علت آنست که ، گه گه سخنی می‌گوید
ورنه معلوم نگشتی که دهانی دارد
حجت آنست که ، گه گه کمری می‌بندد
ورنه مفهوم نگشتی که میانی دارد
ای که گفتی مرو اندر پی خونخواره خود
با کسی گوی که در دست عنانی دارد

عشق داغی است که تا مرگ نیاید نرود
هر که برچهره از این داغ نشانی دارد
سعدیا کشتی از این موج برون نتوان برد
که نه بحری است محبت که میانی دارد

و مرشد پس از پایان غزل دست بزنگ میزند و ضرب پای تبریزی میگیرد.

پای زدن یکی از حرکات دقیق و فنی ورزش باستانی است وورزشکاران مبتدی احتیاج شدیدتری هنگام پای زدن بتقلید از میاندار دارند.

پهلوان اکبرخراسانی (پهلوان پایتخت عهدناصرالدین شاه) یکی از استادان بنام این فن بوده است. او بود که فن پای زدن را بحد کمال خود رسانید و هنوز از روش او در پای زدن تقلید و استفاده میکنند.



کباده

زنگ‌پایان‌آخرین مرحله پای زدن نواخته میشود و ورزشکاران درکنار گود دور می ایستند و بانتظار نوبت کباده کشیدن استراحت میکنند.

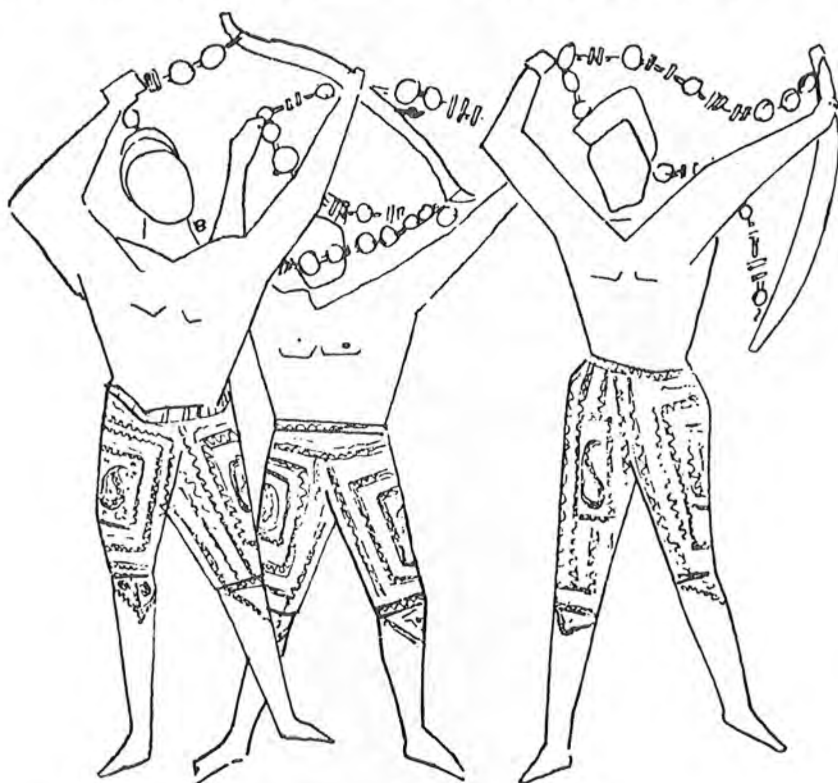
مشتمالچی‌دو کباده سنگین ونیم سنگین کنار گود دردسترس میگذارد.

کباده الگوی همان کمانهای جنگی قدیم است. با این اختلاف که کمانهای جنگی‌را از قطعات استخوان می‌ساختند و روی آنرا پی‌پیچ میکردند و زهی از روده ویا چرم مخصوص دو سر کمانرا بهم میکشید وانحناء میداد اما کباده کمانی آهنین و جسیم دارد و بجای زه زنجیری درشت و آزاد که حلقه های آهنین درآنها تعبیه شده از دو سر کمان آویخته دارد.

یکی از ورزشکاران تازه کار کباده کوچکتر را از کنار گود برمیدارد با دست‌راست تنه کباده و با دست چپ زنجیر آنرا میگیرد و بالای سر میبرد با ضرب مرشد شروع بتکان دادن آن در بالای سر میکند. این حرکت با دو شماره ۱ و ۲ از روی شانه چپ بروی شانه راست بحرکت می‌آید. هنگامی که یک دست بحال افقی قرار میگیرد ، دست دیگر مقابل سر زاویه میزند و بهمین ترتیب حرکت ، هر بار متوالیاً زنجیر کمان کباده از چپ براست و از راست بچپ نوسان میکند.

مرشد در کباده زدن‌ایشان ضرب‌میگیرد واشعار‌حماسی‌میخواند ولی در کباده پیشکسوتها بترتیب از یک ببالا می‌شمارد.

دور ورزش بمراتب کباده‌رادست بدست میگردانند، تانوبت بورزشکاران



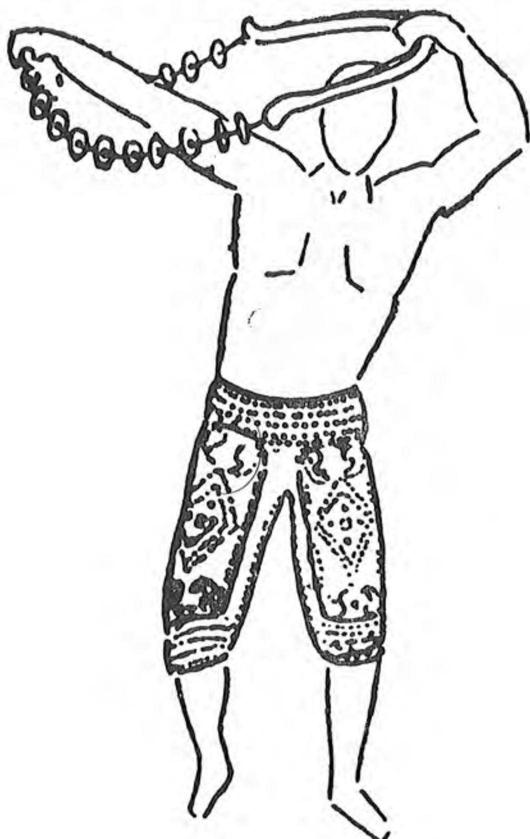
پیشکسوت میرسد کباده بزرگ بکار می‌افتد و مرشد در ضمن گرفتن ضرب مخصوص کباده‌ها را میشمارد.

حسن کربلائی حسین کباده بزرگ را بالای سر میبرد و زنگ مرشد بصدا درمی‌آید وهمه با طلب صلوات مرشد صلوات میفرستند و حسن کربلائی حسین کباده را بالای سربحرکت در می‌آورد ومرشد هر حرکت کباده او را باضرب میشمارد.

- ریم داداریم - داداریم - داداریم - داداریم . . . داداریم .

« یکی و ــ دو تا و ــ ــ سه تا و ــ ــ چهارتا و ــ ــ پنج تا و ــ ــ

نوع دیگر کباده زدن ، چرخ با کباده است. حسن کربلائی حسین درحالیکه کباده را بالای سر نگاهداشته شروع بچرخیدن میکند . درحال چرخ زنجیر کباده را بگردن خود می‌اندازد وآنرا رها میکند ودور خود میگردد. وزنجیر آن از دور گردن بروی شانه میلغزد و درحالیکه کمان آن دور بدن



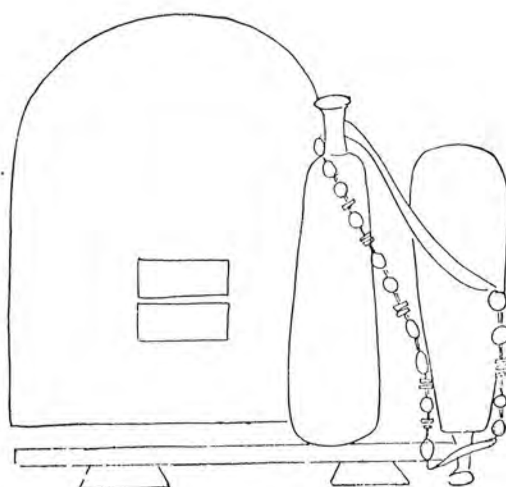
درلنگر است. زنجیر از روی سینه و پشت به پائین میسرد ودور کمر مرکز



دوار خود دور برمیدارد و روی رانها و ماهیچه‌ها چرخ زنان فرود می‌آید و حسن کربلائی‌حسین همانطور که میچرخد کباده‌را با بدن خود میچرخاند بمحض رسیدن کباده به‌مچ پا از وسط آن بیرون میپرد و کباده روی زمین وسط گود میماند.

حسن کربلائی حسین، دوباره وسط کباده میجهد وزنجیرآنرا دور کمر میاندازد و کمان آنرا به‌لنگر درمی‌آورد ومیچرخد و کباده را باحرکت عضلات بطرف بالا میراند و تا سرشانه میرساند ودوباره شروع به کباده زدن میکند.

سپس پهلوان اکبر کباده زدن‌را آغاز میکند، کباده را سر دست بالای سر میبرد وآنرا بچپ‌وراست‌بدن بحرکت درمی‌آوردودرعین‌حال‌دورخود شروع بچرخیدن میکند. تنها پهلوانان عالی مقام میتوانند در هنگام کباده زدن دور خود بچرخند.



دعا و کرامات اهل فتوت و اخوت در گلریزان

ورزشکاران باستانی هردفعه که بزورخانه میروند مبلغ معینی میپردازند. هر کس ورزشش تمام میشود لباس می‌پوشد وهنگام خروج از زورخانه اجرت یاحق الزحمه مرشد وصاحب زورخانه را، ازحداقل تا حد اکثر توانائی مالی خود روی سردم میگذارد ومبلغ بسیار جزئی هم به‌مشتمالچی بابت حق لنگ دادن یا مشت مال کردن میدهد.

مشتمالچی دست شما درد نکند میگوید ومرشد ادای احترام مینماید. همچنانکه موقع ورود بهنگام خروج نیز رفتار مینماید. گاهی‌هم بعضی‌ها که درآمدی ندارند اصلا پولی نمی‌پردازند.

درمواقع جشن و گلریزان، مدعوین که ازمعتمدین و متمکنین و گاهی ازرجال ورزشدوست هستنداعاناتی قابل توجه بمنظورهای معینی کرامت‌میکنند.

اعانات این گلریزان بنفع یکی از ورزشکاران قدیمی که شکست در کسبش وارد شده منظور میگردد

همانطورکه ورزشکاران درگود درجایگاههای خود دور ایستاده‌اند

دعا میشود. دعاکنندگان که از پیشکسوتها هستند از مدعوین مبالغی را که کرامت‌میکنند دریافت میدارند. (اگر مدعوین کم‌باشند یکنفر وچنانچه زیادتر باشند دو یا سه نفر دعا میکنند و پول دریافت میدارند).

دراین جشن گلریزان که‌عده مدعوین نسبتاً است دو نفر دعامیکنند. یکی پهلوان اکبر و دیگر حسن کربلائی حسین که هر دو از پیشکسوتهای محترم هستند. پهلوان اکبردعا راشروع میکند وخطاب به‌مرشد میگوید:

- جناب مرشد.

- ای والا

آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ، چراغ اول کرم کند.

مرشد - چه شود؟

میاندار - اول کسی که راه را تنگاتنگ، بعزم جنگ برابی عبدالله الحسین گرفت حربود و اول کسی که جان خود را فدای ابی‌عبدالله الحسین نمود حربود. دستش بدست حر برسد بی‌پرسش وارد بهشت بشود.

یکنفر از مدعوین برمیخیزد و نزدیک گود می‌آید و دو دستی بااحترام مبلغ پانصد تومان تقدیم میکند و دعاکننده آنرا میگیرد و وسط گود روی زمین میگذارد و میگوید:

-خداوند انشاءالله رنگ سرخ شما را زرد نگرداند. در شباب جوانی مرگ قسمت شما نکند. خداوند انشاءالله سالی دو هزار تومان شما را خرج آب و آش حضرت سیدالشهدا بفرماید.

و بعد حسن کربلائی حسین دومین دعاکننده باید بازهم‌چراغ اول بگیرد وسط گود می‌آید و میگوید:

- جناب مرشد.

مرشد ـ ای والا .

ـ آقائی ما را بطلبد خدمت خودش، چراغ ، چراغ اول کرم کند به اول قطرهٔ خونی که درمحراب کوفه از تارك علی(ع)چکید، خداوند انشاءالله عرق آبروی آن نوجوانمرد را پیش پای مرد و نامرد نریزد .

یکی دیگر از مدعوین برمیخیزد و کنار گود می‌آید چهارصدتومان دودستی تقدیم میکند .

و پهلوان اکبر مجدداً دعامیکند ، دعای دوم را :

ـ جناب مرشد

ـ ای والا

آقائی ما را بطلبدخدمت خودش چراغ ، چراغ دوم کرم کند .

مرشد ـ چه شود ؟

ـ خدا را قسم میدهم به‌دوگوشواره عرش ، زینت فرش ، یعنی امام حسن وامام حسین ، دو چشم آن نوجوانمرد گریان نشود ، مگر سالی دو ماه در عزای پسر فاطمه زهرا .

و یکی از مدعوین چکی تقدیم میدارد و حسن کربلائی حسین دعا میکند .

ـ جناب مرشد

ـ ای والا

آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ چراغ دوم کرم کند . خدا را قسم میدهم بحق آن دو دستی که از زانو میگذشت ، دست قمر بنی هاشم بود خداوند آندودست نوجوانمرد را باحتیاج پیش برادر دینی‌اش دراز نگرداند .

یکی ازمدعوین مبلغ پانصد تومان تقدیم‌میکند و پهلوان اکبر بهمان

ترتیب سابق مرشد را طرف خطاب قرار میدهد و جواب میشنود و دعای سوم میکند :

ـ برادری مارا بطلبد خدمت خودش بهواداری امام سوم چراغ چراغ سوم کرم کند. به سه درد گرفتار نشود، کوفت ، آتیشک ، لکه‌پیسی، دردها را تمام سنجیدند دردی بدتر از بینوائی نیست. خداوند او را به بینوائی گرفتار نفرماید .

حضار ـ آمین

و یکی ازحضار سیصد تومان تقدیم میکند وحسن کربلائی حسین هم دعای سوم را بهمان طریق سابق ادامه میدهد :

ـ بزرگتری ما را بطلبد خدمت خودش ، چراغ چراغ سوم مدد کند ، به سه‌درد گرفتار بشود . خرجی‌حلال، پاکش‌رونده (مرکوب) ، رفیق راه ، از ین شکست و بست‌های طرق برود بالا وچشم گنهکارش به گنبد نود میلیون تومانی امام‌رضا بیفتد از دور سلام کند ازنزدیک‌از دو لب زهرخضاب علی‌ابن موسی‌الرضا لبیک بشنود .

باز یکی از مدعوین پولی تقدیم میکند. پهلوان اکبر دعای چهارم میکند .

خدا را قسم میدهم بحق عابد عباد ، سید سجاد ، یعقوب دین ، یعسوب دین ، یعنی امام زین‌العابدین ، چهارستون آن نوجوانمرد پنج ستون نشود و پس از تقدیم پول از طرف یکی از مدعوین ، حسن کربلائی حسین بهمان طریق سابق دعای چهارم مینماید :

ـ خدارا قسم میدهم بحق آن چهارهزار ملکی که موکل قبر حضرت ابی عبدالله‌الحسین هستند ، امر مقرر بفرماید همان چهار هزار ملک ، چهار

هزار طبق نور بقبر پدر و مادر آن نو جوانمرد بیفشانند . و پس از آن پهلوان اکبر چراغ پنجم طلب میکند :

ـ خدا را قسم میدهم بحق آن پنج پنجه‌ای که دراز شد و سی وسه هزار من در از قلعه خیبر کند ، همان پنج پنجه کمر آن نوجوانمرد را بگیرد ، از هم وغم و مذلت و پریشانی نجات دهد .

و پس از آن حسن کربلائی حسین چراغ پنجم را تکرار میکند :

ـ به آن پنج پنجه‌ای که دراز شد ، گرفت قبضه خورشید را بجای ظهر قرار داد که نماز پسر عمش قضا نشود ، همان پنج پنجه لب نانی بدهانش بگذارد که تا زنده است احتیاجش به پیش سرد و نامرد نیفتد و پهلوان اکبر دعای ششم میکند :

خدا را قسم میدهم بحق خون ناحق ریخته حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین که بآن نوجوانمرد توفیق عبادت ، توفیق قرآن، توفیق بندگی ، حسن اخلاق نعمت سلامتی کرامت بفرماید .

حسن کربلائی حسین برای چراغ ششم دعا میکند .

خدا را قسم میدهم بحق فرق شکافته امیر المؤمنین علی (ع) که قسمت بفرماید شش گوشه قبر اباعبدالله را با معرفت زیارت بفرماید .

و پس از کرامت مبلغ قابل توجهی از طرف یکی از مدعوین پهلوان اکبر همچنین مرشد را طرف خطاب قرار میدهد و برای کرم کننده چراغ هفتم دعا میکنند :

ـ به‌آن هفت‌سال یا چهارده‌سال که موسی‌ابن جعفر در زندان هارون‌الرشید محبوس بود خداوند انشاءالله دو دست و دو پای آن نوجوانمرد را بدست ظالم کم فرصت گرفتار نفرماید .

و بهمین ترتیب دعاها بنام دوازده امام توسط هر دو نفر و کرامات ازطرف مدعوین تاباخر ادامه می‌یابد و پهلوان اکبرحالا خود به‌تنهائی برای

سه چراغ به ترتیب : اول چراغ اول وآخر ، و دوم چراغ الله ، وسوم چراغ ختم دعا میکند :

-آقائی ما را بطلبد خدمت خودش چراغ چراغ اول و آخر بدهد اولش با علی باشد آخرش با قائم آل محمد (ص).

-آقائی ما را بطلبد خدمت خودش‌چراغ چراغ الله کرم کند. الله الله نماز از خانه‌اش بلند بشود ، بانگ شیون مرگ از خانه‌اش بلند نشود.

-آقائی مارا بطلبد خدمت‌خودش چراغ‌چراغ ختم بدهد. خدا را قسم میدهم به ختم یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل و نا مرسل ، خدا عمرآن نوجوانمرد را بزودی قطع نفرماید ، مگر بعد از صد و بیست سال یک قبضه خاك ایشان در وادی السلام نجف باشد.

بهمین ترتیب دعا کنندگان با گفتن آقا مرشد و جواب دادن او ای والا چراغ اعانت می‌طلبند و هر دوهمچنانکه گفته شد بنام دوازده امام دوازده بار و سه چراغ باضافه آن بیست و هفت چراغ دریافت میدارند.

وسط گود در پایان دعا انباشته از پول‌میشود و پهلوان‌اکبر پولهارا در لنگی می پیچد و دورآنرا با کنار لنگ محکم گره میزند و بیکی از معتمدین نیکنام میدهد که بعد از خاتمه گلریزان در حضور عده‌ای شمارش کنند و برای آن ورزشکار قدیمی ورشکست بفرستند تا با آن گره از کار خویش بگشاید.



گل کشتی

سنت است بعد از ختم ورزش در جشنهای گلریزان در گود کشتی میگیرند. پهلوان اکبر گود را می‌بوسد و خارج میشود ومرشد به طبل میزند و زنگ را بنوازش درمیآورد و ازحضار طلب صلوات میکند. حسن کربلائی حسین وسط گود می‌ایستد واز پهلوان اکبر میپرسد چه کنیم وپهلوان رخصت میدهد:

- کشتی

دو نفر از نوچه‌ها که از پیش ادعای کشتی بایکدیگر داشتند وخودرا برای مقابله بایکدیگر آماده کرده بودند، وسط گود میآیند، هردو باشانه‌های ستبر و سینه‌های برآمده و بازوان عضلانی روبروی هم قرار میگیرند و حسن کربلائی حسین دست آندو همقدر را میگیرد ودر دست یکدیگر میگذارد و روی بکشتی گیر نفر سمت راست مینماید وبرای او میخواند:

چون زلف یار کشتی پر پیچ و خم خوشست
نی همچو مار، چشم جفا وستم خوشست
گهواره دیو و عقربک و قوس ودم شیر (۱)
رد و بدل نمودن آنها، بهم خوشست

---

۱ - فنون کشتی است.

وسپس روی بحریف محمود آقا میکند و فنون کشتی را هم باو تذکر میدهد :

ای تازه نوجوان و خوش اندام و تیز چنگ
دادی تو دست از پی کشتی برای جنگ
یک فتح پا نما و کف گرگیش بزن
چون قدم علم نمود تو برداریش بچنگ

و آنگاه رو به مرشد میخواند :

- ولی بشرطها و شروطها : اول بنبوت خاتم الانبیاء ، دوم باولایت علی المرتضی، سوم برخصتی پهلوان حی وحاضر. . . . . . تحفه صلوات وهمه حضار جمیعاً صلوات ختم میکنند.

و باز حسن کربلائی حسین ادامه میدهد.

- با برکات ، مزد استاد ، نازجون شیرینکار ، مزد دست کهنه سوار (مرشد) ، سلامتی دین مبین اسلام ، خدا را سجود ، پیران را عزت ، رب‌المشرقین و رب المغربین ، فبای‌آلاءربکما تکذبان.

هردوحریف دستهایشان را سخت بهم کوفتند و حسن کربلائی‌حسین باز نگذاشت آنها بایکدیگر درگیر شوند هردو را متوقف کرده و باز این گل کشتی را می‌خواند :

چندی بشرا بخانه رفتم دیدم که بپای‌خم درنگ است
چندی بقمارخانه رفتم دیدم که‌به پای آس جنگ است
چندی بقلندران نشستم دیدم که‌حساب‌چرس‌وبنگ‌است
پیر خردم بگوش گفتا اینها همه صحبت جفنگ است

بر خیز و برو بزورخانه / آنجا که حساب میل وسنگ است
آوازهٔ نای و رنگ طنبور / کباده و تختهٔ شلنگ است
بازار متاع کشتی آنجاست / جنبش همه حرف قوس لنگ است
آن یک بدلاوری چو شیر است / این یک بشناوری نهنگ است
گردیدن ببر، گرد پیل است / غریدن شیر با پلنگ است
در بند زبان ز نظم، «سرباز» / طبال بزن که طبل جنگ است

و هر دو حریف رخصت میخواهند و پهلوان اکبر از بالای گود شعر حماسی هیجان‌انگیزی را با غرش میخواند:

بکشتی گرفتن نهادند سر / گرفتند هر دو دوال کمر
دو بازو دو جنگی دو مرد دلیر / یکی اژدها و دگر نره شیر



هر دو حریف در گیر و باهم سرشاخ میشوند و بایکدیگر می‌پیچند. فن های کشتی را بکار میبرند بدن ها در هم پیچ وتاب میخورند. یکی بخاك

میرود ودیگری گوسفند انداز میکند وبدلش را میخورد. یکی لنگ کردی می‌بندد و دیگری گاوتاب میزند.

تماشاچیان ومدعوین درسکوت دیده بآن دو که سخت گرم زورآزمائی هستند دوخته‌اند هیچ صدائی جز صدای نفسهای تند وحرکات سریع دو کشتی گیرشنیده نمیشود. هردوحریف قوی هستند ودرعین‌حال نیزازیکدیگر احتیاط میکنند.



ده دقیقه کشتی آندو بطول میکشد. هردو خسته و نفس زنان تلاش میکنند ودیگر چنان مینماید هیچیک را بردیگری غلبه نیست.

دراین وقت پهلوان اکبر از بالای گود لنگی بحسن کربلائی حسین میدهد و او آنرا روی آن‌دو می‌اندازد ومیگوید:

ـ حرمت لنگ.

آنها که هردو در خاك تلاش میکردند ، در دم دست از کشتی باز میدارند و برمی‌خیزند وپیشانی‌هم رامی‌بوسند وورزشکاران رخصت‌میخواهند و همه از گود یکی پس از دیگری خارج میشوند .



پایان ورزش باستانی

....

مشتمال

پس از پایان ورزش باستانی ، وقتی که همه از گود خارج شدند مشتمالچی زیر هریک از ورزشکاران لنگی می‌اندازد و هر کدام را بنوبت مشتمال میکند ، بعضی‌ها هم هریک دیگری را مشتمال میدهند .

پهلوان اکبر روی لنگ نزدیک گود دو زانو نشسته و دستهای خود را جلو زانوها گذاشته و بدنش را بجلو خم کرده و محمود آقا وی را مشتمال میدهد .

ابتدا گردن و یال وشانه‌های او رابا هر دو دست در چنگ میفشرد و مالش میدهد . کم کم کف دستها را با فشار از روی پشت و گرده تا پائین کمر او سر میدهد . چندین بار این حرکت را تکرار میکند .

آنگاه بازوها و آرنج‌ها را مشتمال میکند ابتدا هر دستی را بایکدست و بعد با هر دو دست هر بازو را در میان فشار و مالش میگیرد .

پهلوان دستها را از زمین برمیدارد و راست می‌نشیند ومحمود آقا سینه‌های برجسته و پهلوهای او را از بالا رو به پائین با فشار مالش میدهد وچنگ میزند .

پهلوان دوباره دستها را زمین میگذارد و محمود آقا با هر دو پا بر گرده او میجهد و با تمام سنگینی بدن ، تنه پهلوان را زیر فشار مالش میگیرد و با فشار روی پنجهٔ پا آهسته از سر ستون فقرات به پائین میسرد. وقتی این حرکت چندین بارتکرار شد به پائین میجهد وپشت سراو راست می‌ایستد و بدن خود را گلوله وجمع‌میکند و بهوا میجهد وتمام سنگینی بدن خودراروی بازوی‌راست به گردهٔ پهلوان میکوبد. پهلوان محکم واستوار بی‌آنکه تکانی بخورد ، برجای مانده و محمود آقا این حرکت را چند بار دیگر تکرارمیکند. وقتی مشتمال تمام شد کف دستها را بهم میکوبد و پهلوان مزد دستش میگوید : « دست شما درد نکند ».

همه لباس میپوشند و دسته دسته از در زورخانه با تشریفات و احترامات مرشد خارج میشوند ... باصلوات وبا ضرب . . . .با زنگ . . .

ـ خوش آمدید ، خوش آمدید . اول وآخر مردان بخیر.

و جشن گلریزان پایان می‌پذیرد.

و مرشد همچنان با سر انگشتان روی طبل مینوازد و آهسته میخواند :

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

هنوز ما در اول وصف تو مانده‌ایم

ورزشهای دیگر در زورخانه

در زورخانه سوای سنگ گرفتن ، شنا رفتن ، میل گرفتن ، میل بازی ، چرخیدن ، پای زدن ، کباده کشیدن ، کشتی و مشتمال که ورزشهای اصلی‌را شامل میشوند ؛ ورزشهای فرعی دیگر نیز هست که اجمالاً بترتیب از آنها یاد میشود :

۱ ـ شلنگ انداختن : ورزشکاران پس از پای زدن دور گود ، با قدمهای بلند و کشیده شلنگ می‌اندازند ومیاندار جلو وبقیه دنبال‌او دور گود می‌دوند. هر قدر دوادامه می‌یابد ، شلنگها بلندتر وسریعتر میشود ، تامیاندار (نفر جلو) سرجای خود وسط گود قرار گیرد. آنگاه هر کس بجای خود آرام میگیرد. این را دوی شاطری می گویند.

پنجاه ـ شصت سال پیش درزورخانه‌ها حرکات دیگری تقریباً از این نوع بنام شلنگ تخته رواج داشت. تخته الواری بطول دو متر وعرض چهل سانت روی‌لبه و کف گود اریب‌قرارمیدادند وورزشکاران‌درحال‌دویدن دوپای خود را تا حد توانائی بقسمت فوقانی تخته میکوبیدند. این حرکت نیز دویدن تمرینی بنام دوی چالاکانه شاطری بوده است.

(شاطری وحرفه شاطری که در جای خود از آن بحث شد مورد توجه قرار گیرد) .

۲ ـ پشتک و وارو وبالانس(۱) : این حرکات را شیرینکاری میگویند . معمولاً جوانهای چابک وورزیده به‌آن مبادرت میورزند .

برای پشتک زدن لب گود می‌ایستند و بایک ویاچندین معلق در هوا می‌جهند و بعد روی دو پا راست بزمین فرو می‌ایستند .

وارو را هم بایک یاچند معلق منتها از پشت بوسط گود میزنند . گاهی هم دروسط گود پشتک ووارو میزنند . برای بالانس روی یک‌دست بلندمیشوند و پاها را در هوا بهم جفت میکنند و بدن را کشیده نگهمیدارند و یا روی دو دست درحال بالانس‌شنامیروند ودور گود حرکت میکنند ورفتار مختلفی نشان میدهند .

۳ ـ تاب : دربعضی زورخانه‌ها از سقف طنابی کلفت و یا چوبی ضخیم ومدوردر کنار گود آویخته شده وورزشکاران جوان ازآن بالامیروند وعملیاتی انجام میدهند .

٤ ـ حرکات نرمش : از ورزشهای معمول در زورخانه‌ها میباشد که ورزشکاران بعدازشنا برهبری میاندار به آن مبادرت می‌ورزند . میاندار در جلو حرکت میکند و سایر ورزشکاران از پشت سر او براه می‌افتند و مرشد ضرب میگیرد . هر حرکتی که میاندار انجام دهدآنها نیز هماهنگ از حرکات او پیروی میکنند . همچنانکه دورگودراه میروند و یا دروسط گود مارپیچ میزنند دستهارا باهم به دوطرف بدن باز می کنند و کمرخودرابچپ وراست‌میچرخانند ویا روی زمین خم میشوند .

۱ ـ سابق براین شیرجه را بالانس میگفتند .

بعد ازاتمام نرمش در حال راه رفتن ، هر کس درجای خود می‌ایستد وبه پیروی ازمیاندارحرکت نرمش ایستاده‌انجام میگیرد . هربارکه دست‌راست روی کمر گذاشته شود ، دست چپ‌باخم‌شدن بدن بزمین زده میشود وبالعکس هربارکه دست چپ روی کمر بیاید دست راست باخم‌شدن بدن ، بزمین‌فرود میآید . این حرکت و حرکت نشستن و برخاستن روی پا نیز بآهنگ ضرب مرشد راهبری میشود .

۵ - پارالل : دراغلب زورخانه‌ها یافت میشود وورزشکارانی که میل بورزشهای انفرادی نمایند باآن بازی‌میکنند .

۶ - وزنه‌های سنگین ازقبیل هالتر و یا دمبلهای سرگران ازادوات عمومی زورخانه هاست که ورزشکاران بطور انفرادی برای تنوع با آنها چند حرکتی انجام میدهند .

۷ - بهم پیچیدن نوعی ازتمرین‌های ملایم کشتی‌است که دو ورزشکار دوستانه باهم میگیرند و بی آنکه باصطلاح یکدیگررا کنفت نمایند زورآزمائی میکنند . این نوع کشتی دوستانه را سرشاخ می‌نامند:

نتیجه

زورخانه و ورزش باستانی یکی ازوجوه مشخصه کشور کهنسال و ملت ما است. هر فرد واقع بینی پس از تماشای ورزش باستانی میتواند بآسانی آنرا در ردیف سایر خصوصیات ملی ما مثل زبان و فرهنگ و شعر و ادبیات و هنر وصنایع مستظرفه وبناهای تاریخی تخت‌جمشید و معماریهای اصفهان که نشان دهنده اندیشه و عمل ایرانیان قدیم است مورد مطالعه و بررسی قرار دهد تا درنتیجه بسجایای عالی انسانی ملت ما واقف گردد.

از خاك پهلوان خیز زورخانه پهلوانان و جهان پهلوانان بسیاری برخاسته‌اند.

هدف نهائی ورزش زورخانه رواج و اعتلای کشتی گرفتن و نیرومندی وتندرستی و کسب اخلاق و سجایای جوانمردی و تقوی و انضباط است.

یک ورزشکار باستانی در نیرومند ساختن خود تارسیدن بحد پهلوانی میکوشد.

محیط زورخانه‌چنانکه گفته‌شد جایگاه جوانمردان وپاکان‌است. شکل بنای آن در واقع به مسجد و عبادتگاه میماند. درآنجا فروتنی و خاکساری

سروری میکند. دروغ و حیلت مطرود و محکوم است. صداقت و صفای محیط ووفای بعهد واحترام بحق وحقوق دیگران درآنجا ورزشکاران را بخلوص نیت وپاکدلی سوق میدهد.

ذکر نام الله و اولیاء الله روح ورزشکار رااز بدیها وپلیدیها میزداید. درضمن ورزش نیز کلمات و آیات مقدسی ادا میگردد که در ورزشکاران تقوی و راستی بوجود میآورد و درضمن نوعی عبادت بجای آورده میشود.

ورزشکار خود را در محیط زورخانه در شرایطی احساس میکند که جز مردان خدا ورستگاران در آن راه ندارند. بدین سبب وضع خودرا بالاجبار با شرایط آن تطبیق میدهد، تقوی پیشه می‌سازد وفضیلت وراستی وفداکاری در پیش میگیرد و نیرومند ساختن خود را جز به صلاح و خیر دیگران نمی‌خواهد.

از گذشته های دور تاکنون هرآن پهلوانی که از گود زورخانه قدم بیرون نهاده جزجوانمردی وصفا وفروتنی ودفاع ازضعیفان نظری نداشته واگر بندرت از یک ورزشکار باستانی‌عمل ناهنجاری سرزده بزودی درمحیط‌زورخانه یا اصلاح شده و یا از آنجا طرد گشته است.

تمام پهلوانان ایران چه باستانی مثل رستم و گیو وچه در تواریخ مانند ابومسلم و پوریای ولی و پهلوان محمد ابوسعید و حاجی محمد صادق دارای سجایای عالی جوانمردی و مروت و فداکاری و بطورکلی جامع جمیع صفات نیکوی یک انسان واقعی بوده‌اند.

آنان که زورخانه ومحیط و آداب و آئین آنرا پذیرفته‌اند و نائل شدن بمقام پهلوانی را منوط به‌پیروی از تعالیم آئین‌پهلوانان ایران اخوت و فتوت ساخته‌اند، ورزشکاران واقعی‌زورخانه هستند ولی‌معدودی که‌به‌نیت نیرومند

ساختن خود بـرای امور زشت و منکرات و تعدی به ناتوانان در آن مقام تن می‌پرورند، درنزد ورزشکاران‌صدیق، حرمت وعزت نمی‌یابند وبمراتب کسوت پهلوانی نائل نمیگردند.

اوباش و جهالی که شرارت وچاقو کشی و کارهای پست ومضر راپیشه خود ساخته بودند و یا هنوز سودای آن در سر دارند بندرت بزورخانه میروند.

روی‌آوری‌اینان بورزش باستانی بنیت سوءاستفاده‌از حسن شهرت‌زورخانه وتعالیم انسانی آنست نه بهره‌مند شدن از آئین پهلوانی آن. این‌عده چنانکه گفته شد، هیچگاه بمرتبه پهلوانی و حرمت وپیشکسوتی نرسیده‌اند. چون در این سلك با نیت پاك قدم نگذاشته بودند و با پشتکار از آئین زورخانه ورزش باستانی پیروی نمیکرده‌اند.

تا چندی پیش‌چنانچه ورزشکاری رعایت نزاکت وادب را درزورخانه نمی‌نمود و حق احترام پیشکسوت و مرشد را بجای نمی‌آورد و با تکبر و خودخواهی وارد زورخانه‌می‌شد، مرشد او را درحین‌حرکات ورزشی‌با اشعار اندرزآمیز راهنمائی و ارشاد مینمود. مثلاً هنگام چرخ او ضرب کوتاه سرنوازی میگرفت تا صدای طبل پائین و آواز خودش رساتر بنماید و شروع بخواندن اینگونه شعرها میکرد:

جان بر تن‌مرد بی‌ادب‌زندان است　　هر کس که‌ادب‌ندارد اوحیوان‌است
از بی ادبی کسی بجائی نرسید　　حقا که ادب وظیفهٔ انسان است

یا چنانچه در خارج از زورخانه ورزشکاری مرتکب عمل خلاف شرع وخلاف عرف میشد و موجبات آزار و اذیت خلق خدارا فراهم می‌ساخت‌مرشد او را نیز هنگام چرخ در حضور پهلوانان حاضر در مجلس و همه ورزشکاران سرزنش میکرد:

شمشیر برنده تحفهٔ مردان است نامرد بزیر تیغ روگردان است
هر کس که بسر میل دلیری دارد این قاپی و این حریف و این میدان است

و یا اگر ورزشکاری ادعای مسلمانی و دینداری مینمود و در عمل از آن طفره میرفت مرشد این شعر را برای او میخواند :

نه هر کس شدمسلمان میتوان گفتش که سلمان شد
کزاول بایدش سلمان شد و، وانگه مسلمان شد

و برای کسانیکه ورزش را برای ارعاب مردم و ضایع ساختن حقوق آنان حرفه خود میساختند مرشد این شعر را برای تنبیه آنان میخواند :

قصر نمرود که از ظلم بنا شد بجهان
حال بنگر که نبینی اثر از آثارش
طاق کسری که‌شد ازعدل بپا بین که چسان
ظاهر ، آثار عدالت بود از دیوارش

و برای متکبران وخودخواهان میخواند:

وفا ز گل مطلب چونکه زادهٔ خوار است
همیشه در پی آزار بلبل زار است
نجیب‌زادهٔ مفلس در ین زمان خوار است
چرا که تازه بدوران رسیده بسیار است

در روزگارما سنتهای ورزش باستانی وآئین پهلوانی‌آن، تأثیر اخلاقی و انسانی‌شایسته‌ای در ورزشکاران زورخانه بجای گذاشته است و آنانرا باحس جوانمردی و فداکاری و تقوی راهبر است.

ورزشکاران باستانی که به پهلوانی مشهورند وما اکنون همه رامی‌شناسیم مردمانی زحمتکش و فروتن و درستکارند .

آنان که ورزش باستانی را با خلوص نیت انجام میدهند و آئین و تعالیم آنرا در حقیقت بکار می گیرند ، مردمی پاك و درستکار و جوانمرد هستند و نیز همیشه مورد احترام و علاقه مردم می‌باشند .

زورخانه وکشتی قهرمانی

نتیجه

یکی ازبازیهای بچه‌ها درکشورما ، زورخانه بازی‌است ، بچه‌هادایره در محوطه‌ای مثل گود می‌ایستند و یکنفر مرشد میشود وبا پیت حلبی ضرب میگیرد وهمه‌ورزش میکنند یاباهم بتقلید زورخانه کشتی میگیرند ، ونیزبسیار دیده شده که بچه‌ها با هم بطور دستجمعی بمسابقه کشتی می‌پردازند و این بازی تقریباً همه‌جا رواج دارد . گاهی هم بزرگترها دخالت میکنند وبچه‌ها را تشویق میکنند وآنها را باهم کشتی میاندازند .

کشتی گرفتن در ایران ازدوران کودکی شروع میشود ودر زورخانه‌ها وارد مرحله جدی میشود وبکمال میرسد وازآنجا به‌میدانهای مسابقه کشوری و جهانی میانجامد .

رواج کشتی درایران جدا از رواج زورخانه نیست ، اعتلای کشتی در ایران وپیروزیهای درخشان‌آن درمسابقات‌بین‌المللی‌را بایدتنها درانگیزه‌های ورزش باستانی جستجو کرد .

ورزش باستانی و زورخانه مادر کشتی قهرمانی کشور ماست .

ظهور قهرمانان کشتی بین‌المللی وقهرمانان‌ملی‌نشانه وسعت‌وعمومیت این ورزش دربین قاطبه مردم ایران میباشد ، اگر ورزش‌باستانی باآن سازمان



و آداب و وسائل شوق‌انگیزش نبود وشور ورزشدوستی ونیرومند شدن‌را آئین همگان نمی‌ساخت ،آیاما ایرانیان تااین‌وسعت بسوی‌ورزش کشانیده میشدیم وروحاً وآمالاً بآن‌می گرائیدیم ؟و کامیابیهای ما درورزش‌تااین‌پایه‌میرسید ؟

بدون شک پاسخ منفی است . پس ورزش پیروزمند ودرخشان کشور ما مدیون ورزش باستانی و زورخانه می‌باشد .

و اینست که درحال حاضر در سراسر کشور صدها باشگاه وزمین‌ورزش در کنار زورخانه‌ها وجود دارد .

ورزشهای جدید سوای‌زورخانه که پدیده‌ای نوظهورند وپابپای توسعه و تمدن و فرهنگ غرب در کشور ما توسعه یافته‌اند ، مایه‌اصلی اقبال ورونق خود را مدیون زورخانه میباشند .

تمام قهرمانان ملی وجهانی ما رابطه نزدیک و مستقیمی با ورزش باستانی وزورخانه دارند . میل وتخته شنا درخانه ومحل زندگی ایشان جزء ادوات کار ورزش آنان میباشد .

طبل‌زورخانه از ابتدای زندگی در تهییج روح ورزشکاری و پهلوانی قهرمانان نقش درجه اول‌داشته واشعار حماسی فردوسی و رقابت در ورزشهای دستجمعی گود زورخانه حس قوی شدن وضعیف نماندن‌را درآنان برانگیخته و تقویت نموده اشت .

موفقیتهای ورزشی‌ما درعرصه مسابقات جهانی در مقابل تمام کشورهای دنیا تا حد مافوق انتظاری بوده وهست .

کامیابی درهرنوع ورزش قبل ازهمه بدن سالم و نیرومند طلب‌میکند . کشتی وهالتر کشور ما در مقایسه با ورزشهای دیگر بسیار پیش‌افتاده‌تر و پرمایه‌تر است .

بدنهای نیرومند وپروردهٔ زورخانه در پیروزی‌مسابقات هالتر و کشتی ایران بیش‌از همه بکار آمده‌اند .

قهرمانان‌نامی کنونی کشورما که شهرت جهانی‌دارند ، عموماً همچون سلف خود راه موفقیت‌آمیزشان را از زورخانه آغاز کرده‌اند .

هدف نهائی ورزش باستانی گذشته ازتربیت اخلاقی و ارتقای خصال نفسانی و انسانی نائل شدن به‌پهلوانی و کشتی پهلوانی و بالاخره ساختن سربازی تندرست و نیرومند برای وطن است چنانکه گفته شد ورزش باستانی جدا از کشتی نبوده و رکن اساسی و هدف کلی ورزشهای زورخانه‌ای بوده و هست کشتی درکشور ما از دورترین ادوارتاریخ تاکنون بمنظور تربیت فرزندان نیرومند و شجاع برای میهن‌عزیز بطور مستمر و لاینقطع درهر زمان وجود داشته و سیر وقفه ناپذیری را تاباامروز پیموده است .

فنون و تجربیات کشتی گرفتن ، درطی هزاران سال تاریخ کشور ما درعمل بسرحد کمال رسیده است .

دراینجا شمه‌ای ازاصطلاحات واسامی فنون کشتی که درعمل به آنها کار زدن میگویند آورده میشود تاعمق ووسعت چگونگی فن کشتی باستانی‌را تا حد مقدور بنمایاند . هر چند سعدی در گلستان از کشتی گیری یاد میکند که سیصد وشصت بند (فن) میدانسته ولی ما بعدازششصد سال که ازآنزمان میگذرد و یقیناً آن تعداد بمراتب تا به امروز فزونی یافته تنها بذکر دویست فقره از اسامی فنون رایج کشتی از دیرترین ادوار تاعصر حاضربسنده میکنیم :

الف

آرنج توخاک

آرنج دو طرف

آرنج سرپا

اژدربند

اشکل گربه

آفتاب مهتاب

افلاک	النگه باخته
اقل چپ و راست	

ب

بادیه آسا	بدل کننده
بادیه ساوخفته	بزکش
بارانداز	بغل انا
باقولان	بغل روسی
بخش	بغل گیر
بخو	بنداشتر

پ

پابند	پس کاسه
پاتاوه	پشت پا
پادر علم	پشت کاسه
پای بستن	پل
پت پا	پل شکن

پلنگ شکن
پنیرتپان
پهلوچپ
پهلوراست
پیچک
پیش‌انداز
پیش قوز
پیش کاسه

ت

تندر
تنک ایاغ
تنک شکر
تنک میلاب
توحلق
توشاخ
توشاخ دستاویز

ج

جاب

چ

چرخ دولاب
چرخ کمر
چکال پا
چنار انداز

چنبر شیب بغل	چنگک سالتو
چکال	چنگک کلاغ
چنگک	چهارسیخ

ح

حصیر مال	حمال بند تو خاک
حمال بند	حمال بند سرخاک

خ

خرک	خمیرک

د

داس نما	درو سرپا
درو	دست تو
درو بادست	دست چپ
درو تو خاک	دست چنبر

دست در مخالف

دست گنجه

دم شیر

دم گاو

دو کلیده

دو دست یکدست

دیوبند حیدری

ر

رکبی

روبین بند

رودست

رو دست آرنج

رودست کاری

رودست و پا

ز

زشت و زیبا

زیر کاسه

زیر گرفتن

زیر گرفتن گیر و واگیر

س

ساعد بند

سالتو

ستاره شمار
سرآویز
سرپا
سراخاك
سرانبان
سرانداز
سراکون
سربند پی
سر پی
سر خواب
سر زیر بغل
سرشاخ
سرقوچ چپ پیش

سر نعلین
سر وته یکی
سرین
سگک
سگک از رو
سگک بند
سگک توخاك
سگک رو دست
سگک سرپا
سگک سرپی
سگک کلاته
سگک وارونه

ش

شترغلت
شغالک

شیرغلت
شیرگیر

ط

طریق

ع

عقربک

عوج بند

ف

فتح پا

فتیله

فتیله پیچ

فیل زوری

فن کمر

ق

قتان

قصاب شکن

قفل قیصر

قوچ بند

قوس

قیاقولان

ك

کت شکن

کج

کرد پا

کروامک

کش زدن

کفتربند

کف گرگی

کلاته

کلاته‌وارونه

کلافه

کله رنگ

کله کوب

کلونددان

کمرتاب

کنده

کنده اژدربند

کنده استانبولی

کنده افلاک

کنده این پا وآن پا

کنده این خاک و آن خاک

کنده پا

کنده پلنگ شکن

کنده حصیر مال

کنده خورجین تکان

کنده دست در شکن

کنده دست درشکن سنگین سبک

کنده دست در مخالف

کنده عدل

کنده فتیله پیچ

کنده فرنگی

کنده قوچ بند

کنده یزدی بند

کنده یک چاک

کلید

کلید بارانداز

کلید تک

کلید جفت | کمر شکن

گ

گاو تاب | گلنگدن
گاو تازی | گهواره
گاو زوری | گهواره دیو
گرگ | گوسفندانداز

ل

لکنه | لنگر
لنگ آرنج | لنگ زنگی
لنگ افلاک | لنگ سرپا
لنگالنگ | لنگ سرکش
لنگ بهمن | لنگ کردی
لنگ پیش رو | لنگ کمر
لنگ تو رو | لنگ مغربی
لنگ توخاک | لواشک

م

مخالف
مخالف‌رو
مخالف مغربی
مسکری
مشک سقا
مقراضک
مهتاب
میان کوب
میمونه

ن

نشسته
نقش زمین
نیم‌نشسته
نیم بر
نیمه بخش

و

ولو کردن

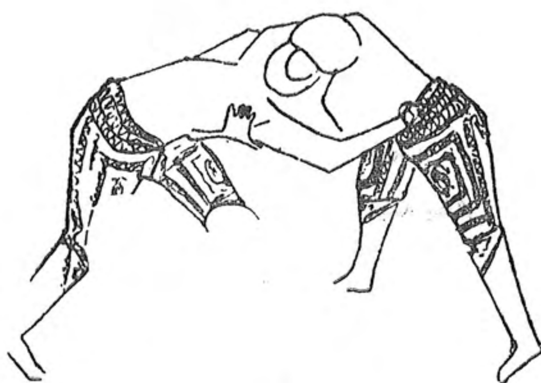
ی

یزدانی
یک تیغه

یک زیر دو خم — یک دست و یکپا

یک زیر یک خم — یکپا در کار

یکدست وسر — یک کت و دو کت

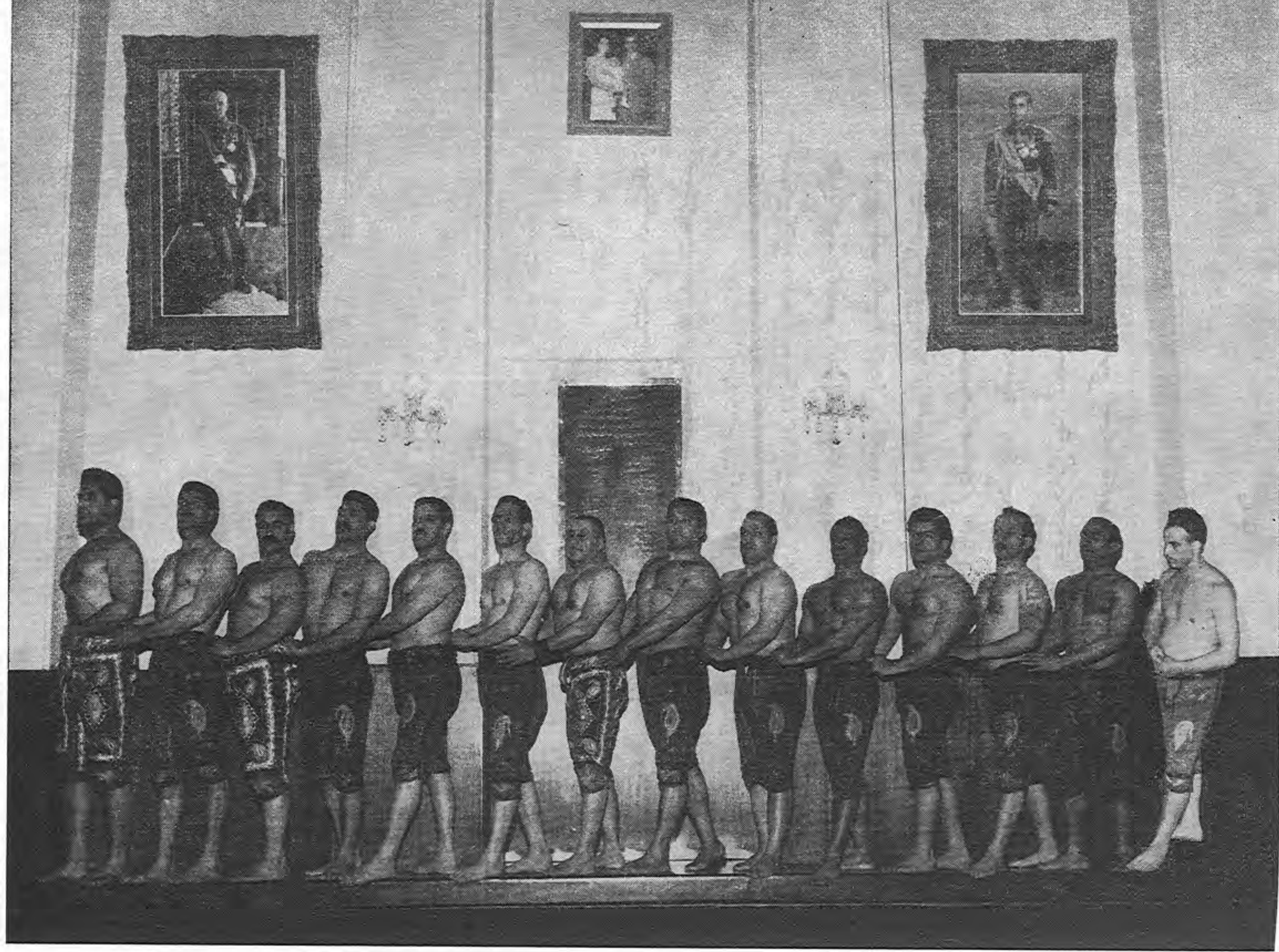


ورزش باستانی
در
عصر جدید

زورخانه ، ازابتدای پیدایش ، صرفنظر از مواقع استثنائی ، همیشه‌قدر واهمیت بسیار داشته و در هر دوره از طرف زعمای علاقمند به‌سنت‌های ملی ایران ، مورد تجلیل و تشریف قرار میگرفته است.

قبل از آغاز عصرجدید ، ورزش باستانی و زورخانه ، تحت تأثیر شرایط تاریخی و بحرانهای اجتماعی و انحطاط احوال قاجاریه ، همچون سایر شئون ملی کشور ما ، دچار رکود شد و برای مدتی از رونق پیشین خود افتاد و چنانکه درتاریخ زورخانه گفته شد باز بهمت‌جمعی از پهلوانان نیک سرشت ، همچون مرحوم حاج محمد صادق بلور فروش و آسید حسن رزاز و سید هاشم خاتم زاده در تهران و شهرستانها مجدداً رونق یافت.

ولی آیا این همت که بجوانمردانی چند محدود می‌شد میتوانست درسراسر کشور پاسخگوی تقاضاهای عموم مردمی که طالب ورزش باستانی و زورخانه بودند باشد؟



گروهی از زبده ترین ورزشکاران باستانی باشگاه بانک ملی ایران

ورزش باستانی درمرحلهٔ دیکر سیر نزولی خود با تأسیس اداره تربیت بدنی با فرمان رضاشاه فقید مورد حمایت قرار گرفت.

تحول و رونق فوق‌العاده ورزش باستانی، از بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود که به اقبال اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی باوج اهمیت و شهرت خود رسید.

از آنزمان تاکنون هر سال در روزهای چهارم آبان، مراسم عملیات ورزش باستانی درپیشگاه شاهنشاه محبوب، با شکوه و جلال تمام درمیدان امجدیه برگزار میشود.

بدین ترتیب ورزش باستانی در کشورما بعنوان ورزش رسمی وملی ایران اعلام شد.

ورزش باستانی درامجدیه نه تنها انظار گروههای گوناگون اجتماعی وعموم مردم کشورما را بعملیات جالب ومخصوص بخود بیش از پیش جلب کرد بلکه موجب اعجاب و تحسین ناظرین خارجی نیز گردید.

همچنین تحت‌توجهات شاهنشاه ورزش دوست محمد رضا شاه پهلوی، امکانات و تسهیلات فراوانی بمنظور توسعه و تعمیم این ورزش بعمل آمد.

اکنون درهر محل وبرزنی زورخانه‌ای تأسیس شده و به‌پیروی از نیات پدرتاجدار، موجد ایران‌نوین واحیاء کننده سنت‌های ملی، اولیاء امور برای تشویق و رونق ورزش باستانی و جلب جوانان از نزدیک درکار پیشرفت آن نظارت میکنند.

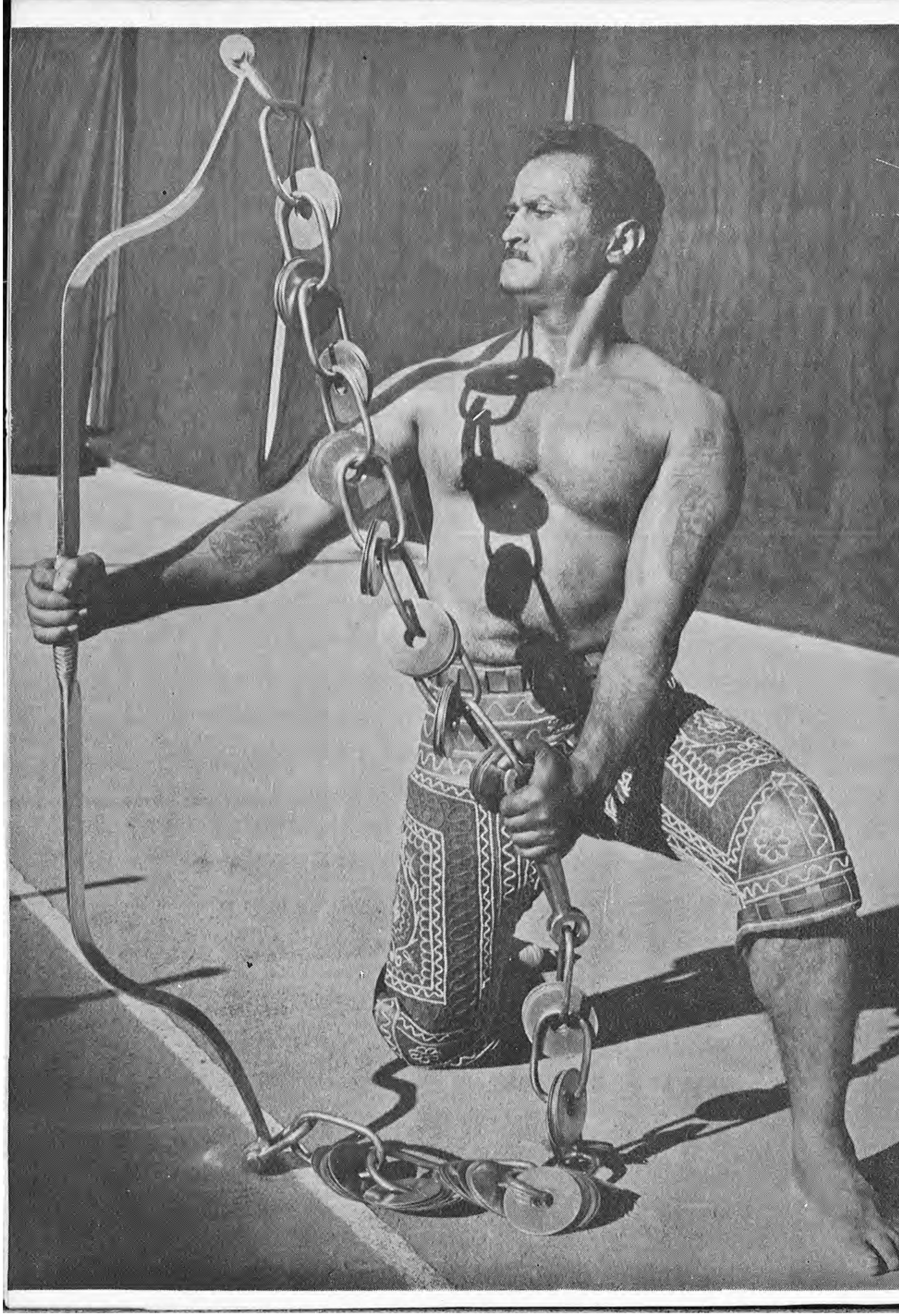
بیش از بیست سالست برای گسترش هر چه بیشتر ورزش باستانی که هدف آن نیرومند ساختن نسلها و افراد ملت است و نیز بمنظور تعمیم آن، هر روز صبح درساعت معین از فرستنده‌های رادیو برنامه‌های ورزش باستانی برای استفاده مردم سراسر کشور اجرا میشود.

و علاقمندان هر روز صبح در هر نقطه از سرزمین کشور ما با شنیدن صدای طبل واشعار شورانگیزحماسی فردوسی ازرادیو، بورزش باستانی تشویق و برانگیخته میشوند و بحرکات ورزش باستانی روی می‌آورند.

بطور کلی انعکاس ورزش باستانی ازداخل زورخانه ها ومیدان امجدیه وهمچنین انعکاس صدای پرشور آن ازرادیو و درج خبرهای آن در روزنامه های داخلی و خارجی علاقه ملت مارا به تندرستی و سلامت نفس ونیرومند زیستی بجهانیان اعلام داشت.

ورزش باستانی درمیدان امجدیه باهمان رسم وآئین و شعائر زورخانه انجام میگیرد و پس ازپایان دورهٔ کامل حرکات ورزش باستانی برنامه کشتی قهرمانی کشور در پیشگاه اعلیحضرت همایونی آغاز میشود.

نتیجه کشتی، انتخاب و تعیین پهلوان اول کشور میباشد.



زورخانه ها

در حال حاضر ، در تهران و شهرستانها ، زورخانه های بی‌شماری وجود دارد که توسط ورزشکاران پیشکسوت و علاقمندان آن در هر کوی و برزن تأسیس شده وامورداخلی آنهابانظارت سازمان تربیت‌بدنی ایران اداره میشود .

کلیه زورخانه های‌قدیمی به‌اهتمام‌سازمان‌تربیت‌بدنی مرمت ویاتعطیل شده وبجای‌آنها زورخانه های جدید ، باموقعیت‌های‌بهداشتی بنیان یافته‌است .

زورخانه ، در هر جای میهن ما ، مقام و جایگاه نمایشهای پهلوانی و عملیات هماهنگ نظامی و سرودهای حماسی و هیجان‌انگیز و تربیت نفسانی و مواعظ اخلاقی است . ازاینرو همه مردم با توجه به این خصائص در هرفرصت بتماشای زورخانه می‌روند وامروزه غیرازخودیها ، بیگانگان نیز از سراسر دنیا برای تماشای ورزش باستانی به زورخانه ها روی می‌آورند .

یکی‌از مشهورترین و مدرن‌ترین‌این زورخانه ها که هر روز هیئت‌های مختلف‌خارجی ازسراسر دنیا به تماشای آن میآیند، زورخانه باشگاه بانک ملی ایران است که ازعمده‌ترین قسمتهای سازمان وسیع و مجهز تشکیلات آخرین سیستم آن باشگاه می‌باشد .

زورخانهٔ باشگاه بانک ملی ایران به همت آقای ابوالحسن ابتهاج که از رجال برجسته وشخصیتهای ممتازکشورما هستند وازسال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۹

ریاست عالیه بانک ملی ایران را داشته اند و به پیروی از نیات عالی ذات ملوکانه در سال ۱۳۲۳ تأسیس یافت و در ۹ اردیبهشت ۱۳۲٤ در پیشگاه اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب ایران افتتاح گشت.

زورخانه باشگاه بانک ملی، از ابتدای تأسیس تاکنون با نمایش عملیات ورزش باشکوه باستانی هر روزه، توسط پهلوانان تهمتن و ورزیده باشگاه بانک ملی در مقابل دلیگاسیون های مختلف سراسر جهان و توریست ها و شخصیت های درجه اول بین المللی موجب ارتقای حیثیت کشور تاریخی و اصالت ملی ما شده است.

در اهمیت و اعتبار ورزش باستانی و زورخانه باشگاه بانک ملی همین بس که تاکنون دوبار افتخار تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی محمدرضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران نصیبش شده است.

و نیز در اینمدت ۷٦۰ هیئت مختلف سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی و ده‌ها هزار توریست از زورخانه باشگاه بانک ملی دیدن کرده‌اند.

نمایندگان تلویزیون های دنیا، بیش از همه اروپائی‌ها و بالاخص امریکائی‌ها فیلمهای رنگی بسیاری از نمایشهای عملیات ورزش باستانی در این باشگاه تهیه کرده وبرای بینندگان تلویزیون‌های کشورخویش به‌ارمغان برده‌اند.

کمپانی‌های بزرگ فیلمبرداری دنیا، از اروپا و امریکا وسراسر دنیا، هر روز باشور وعلاقه یکی پس‌از دیگری به‌باشگاه بانک ملی روی میآورند و از نمایش ورزشهای باستانی بطور کامل فیلمبرداری میکنند وآنها را روی پرده سینماهای دنیا به معرض تماشا می گذارند.

و همچنین خبرنگاران جراید سراسر عالم، با دوربین‌های عکاسی و نمایندگیهای رادیوهای کشورهای مختلف باضبط صوت به باشگاه بانک ملی آمده واز عملیات باشکوه ورزش‌باستانی ایران رپرتاژ تهیه می کنند.

با این تعریف‌ها بجاست در تکمیل این موارد قسمتی از سندرجات مفصل مجله انگلیسی WHAT IS ON شماره ۹٤ هفتم ماه مه ۱۹٦٤ ، که خبرنگار آن از زورخانه باشگاه بانک ملی دیدن کرده است در اینجا نقل شود .

« .... در حدود ۲۰ سال است که زورخانه باشگاه بانک ملی تأسیس یافته وزیر نظر مدیر باشگاه بانک ملی آقای کاظم کاظمینی به حیثیت واعتبار فوق‌العاده‌ای نائل شده است و امروزه در میان بیش از ٤۰ زورخانه تهران برجسته‌ترین مقام را حائز می‌باشد .

ورزشکاران این زورخانه همه از کارمندان بانک ملی ایران و عضو باشگاه هستند و در میان آنان پهلوانان معروف و قهرمانان جهانی وملی دیده میشوند .

شکل این زورخانه به آمفی‌تآترهای کلاسیک می‌ماند ، هر بار بیش از ۲۰۰ نفر تماشاچی می‌توانند روی نیمکتهای یکپارچه و زیبای پیرامون آن بنشینند . روی دیوارهای اطراف نقاشی‌هائی از قهرمانان افسانه‌ای ایران دیده می‌شود .... (و نویسنده با ستایش فراوانی از خصوصیات و هدفهای عملیات ورزش باستانی ایران یاد می کندوباشورو علاقه بشرح وبسط عملیات ورزش باستانی می‌پردازد وبادقت زیادی جزئیات حرکات ورزشکاران را شرح میدهد و سپس می‌نویسد ......:) زورخانه باشگاه بانک ملی نزد سیاحان جهان بسیارشناخته شده‌است وپادشاهان ورؤسای جمهورکشورها و شخصیت‌های درجه اول بین‌المللی و نویسندگان و مستشرقین که موفق به تماشای نمایشهای ورزش باستانی در باشگاه بانک ملی شده‌اند ، هر یک ستایشنامه و یا تقریظ نامه‌ای در بزرگداشت ورزش باستانی نوشته‌اند» .

تشکیلات این زورخانه همچون سایر قسمتهای باشگاه بانک ملی به‌تمام وسائل بهداشتی و لوازم ضروری ، از قبیل دوشهای آب سرد و گرم ،

رختکن های انفرادی و نمازخانه . . . . مجهز است و موقعیت آن از لحاظ روشنائی و هوای تمیز و کافی ، بسیار ممتاز است .

سرپرستی زورخانه بعهدهٔ آقای باقر مهدیه ، از پیشکسوتان و استادان ورزش باستانی و قهرمان پر ارزش و باسابقه میل بازی ایران ، می‌باشد .

مرشدی زورخانه بعهدهٔ آقای کاظم جباری است که از برجسته‌ترین مرشدهای ایران هستند .

* * *

از جمله زورخانه‌های ممتاز که مرجع توریست‌ها و محافل مختلف کشور می‌باشد یکی زورخانه باشگاه جعفری است .

باشگاه جعفری از ابتدای تأسیس تا کنون بریاست آقای شعبان جعفری نقش برجسته‌ای درشناساندن ورزش باستانی ایران به جهانیان داشته‌است این زورخانه بسیار زیبا و عالی ساخته شده و مجهز بهمه گونه وسائل ضروری می‌باشد از خصوصیات جالب آن سر در تماشائی آن است . تشکیلات مدرن آنجانیز از لحاظ بهداشتی نمونه است .

* * *

در شهرستانهای ایران به نسبت جمعیت هر شهری زورخانه وجوددارد چون تعداد زورخانه های شهرستانها بطور دقیق در دست نبود با کمال تأسف از ذکر اسامی آنها خودداری می‌شود و تنها به ذکر اسامی زورخانه‌های تهران اکتفا میگردد تعداد زورخانه‌های تهران تا کنون به ۴۲ رسیده است و اسامی آنها بترتیب حروف الفبا عبارتند از :

زورخانه آذر
زورخانه امید
زورخانه امیر کبیر

زورخانه	اولیاء
زورخانه	بانک ملی ایران
زورخانه	بهرام
زورخانه	پوریا
زورخانه	پهلوان‌پور
زورخانه	تسلیحات ارتش
زورخانه	توکل
زورخانه	جعفری
زورخانه	جمشید
زورخانه	جوانان
زورخانه	خاور
زورخانه	دخانیات
زورخانه	دلیران‌پارس
زورخانه	ری
زورخانه	ژاندارمری
زورخانه	سعدی
زورخانه	سلطنت‌آباد
زورخانه	شاهدوست
زورخانه	شاه مردان
زورخانه	شجاعت
زورخانه	شهباز
زورخانه	شیر
زورخانه	شیرافکن
زورخانه	شیرخدا

زورخانه	طلاچی (کیانتاش)
زورخانه	عدالت
زورخانه	عقاب
زورخانه	کاوس
زورخانه	کاوه
زورخانه	گردان
زورخانه	گودرز
زورخانه	مهر
زورخانه	نجات
زورخانه	نیروی جوان
زورخانه	نیروی شادی
زورخانه	نیروی یزدان
زورخانه	هژبر
زورخانه	هنر

برای حسن ختام کتاب ، سخنانی چند از گفتار گرانقدر فتی فتیان ، حضرت مولای متقیان علی علیه‌السلام اول پیشوای ورزشکاران باستانی از نهج البلاغه نقل میشود . باشد که جوانمردان روزگار ما از گنجینه دانش آن بزرگوار بهره‌ای چند برگیرند .

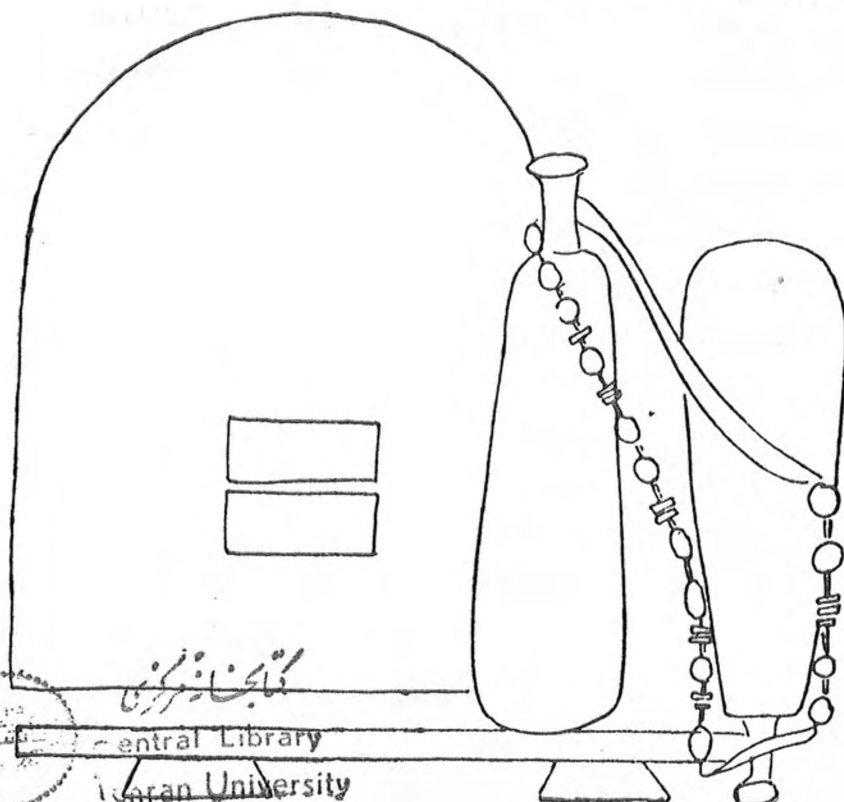
من از زبان قرآن مجید اکنون ترا پندی چند دهم که خوشبختی خویش را در دو جهان بدینوسیله تأمین کنی :

خداوند را به یگانگی و بیمانندی بشناس و تنها بر آستان جلال او پیشانیٔ بندگی برخاك گذار .

خودرا بافساد بهلاکت مینداز و روح بی‌آلایش خودرا بیهوده تباه مساز .

زنهار سرمایه دین را بعشق دنیا ازدست مده ووجدان خودرا درقربانگاه هوس بخون میالای .

مردم را با دو روئی و دو زبانی ملاقات مکن و بر آنچه میگوئی ثابت قدم و معتقد باش .




10007500296276